



ع ٣  
٨٠

منتخب الرسائل في  
احكام الدين و مناسك الحج

---

على المصنف البهبهاني

١  
١  
٢  
٣  
٤  
٥  
٦  
٧  
٨  
٩  
١٠  
١١  
١٢  
١٣  
١٤  
١٥  
١٦  
١٧  
١٨  
١٩  
٢٠  
٢١  
٢٢  
٢٣  
٢٤  
٢٥  
٢٦  
٢٧  
٢٨  
٢٩  
٣٠  
٣١  
٣٢  
٣٣  
٣٤  
٣٥  
٣٦  
٣٧  
٣٨  
٣٩  
٤٠  
٤١  
٤٢  
٤٣  
٤٤  
٤٥  
٤٦  
٤٧  
٤٨  
٤٩  
٥٠  
٥١  
٥٢  
٥٣  
٥٤  
٥٥  
٥٦  
٥٧  
٥٨  
٥٩  
٦٠  
٦١  
٦٢  
٦٣  
٦٤  
٦٥  
٦٦  
٦٧  
٦٨  
٦٩  
٧٠  
٧١  
٧٢  
٧٣  
٧٤  
٧٥  
٧٦  
٧٧  
٧٨  
٧٩  
٨٠  
٨١  
٨٢  
٨٣  
٨٤  
٨٥  
٨٦  
٨٧  
٨٨  
٨٩  
٩٠  
٩١  
٩٢  
٩٣  
٩٤  
٩٥  
٩٦  
٩٧  
٩٨  
٩٩  
١٠٠

٤٣  
٨٠

منتخب الرسائل في  
احكام الدين و مناسك الحج

على الموسوي البهبهاني

الحمد لله والمنه

درین ایام فرخنده فرجام  
۱۳۲۷ هـ

ابن رساله مختصره

موسومه به



# مَدْتخِبُ الرِّسَالِ فِي

امدادی  
صاحب  
عبدالله  
در تالیف

# اِحْكَامُ الدِّينِ وَمِنَاسِكِ الْحَجِّ

من تصنیف شریف العلامة زمان

علی الموسوی البهبهانی

باهتمام حاج محمد یوسفی و بنظر افاضت اید بر اہم معین السادات

در مطبعہ المصطفویہ واقع بمبئی طبع شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لا بأس بالعمل بهذه الرسالة الشريفة والعمل  
بها معذور وما جور انشاء الله تعالى حوزة الاخر على الموسوي البهبهاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد  
وأله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم اجمعين اما بعد حسب  
الخواهش جماعتی از اخوان مؤمنین و فقیه الله تعالی لمرضاة مرجع  
نمودم رساله مختصره موسومه بمنتخب الرسائل که حاویه مقداری  
از مسائل عامه البلوی است و تغییر دادم مواضعیکه مخالفت با  
نظر حقیر داشت و اضافه نمودم بر او پاره ای از مسائل محتمه که  
فائت بود و این مشتمل است بر دو مقصد اول در اصول دین  
و استیفاء حق این مقصد اگر چه خارج از عهده این مختصر است  
ولکن بجهت اهمیت مطلب بر سبیل اختصار اشاره مینمایم  
بدانکه عالم محسوس که عبارت از آسمان و زمین و آفتاب ماهتاب  
و سایر ستاره کان و انواع حیوانات و طیور و اقسام نباتات و اشجار  
و اصناف معادن مورد و معدن زمین و هکذا بمنزله خانه وسیعی

است مرتب و منتظم که جمیع اسباب رفع احتیاج بر وجه اکل و اتم  
و احسن در او گذاشته شده است و بدیعی هر صاحب شعوری  
است که بناء خانه کوچک بدون بانی صورت نکیر و چه رسد  
ببناء خانه بزرگی که در غایت اتقان و نهایت احکام و کمال  
حکمت است آیا تصور میشود وجود سطری از کتاب بدون  
کاتب حاشا ثم حاشا پس کتاب محکم افاقی که عالم محسوس است  
چگونه بدون کاتب صوت گیرد و همچنین بدیعی است که  
مرتب و بانی عالم باید منزله از ترتیب و بناء و تالیف و ترکیب  
باشد چه واضح است که هر دو ای ترتیب و ترکیب از اجزاء  
عالم است و محتاج بانی و مرتب است پس هر گاه عالم منتهی  
نشود بانی منزله از ترتیب و تالیف لازم آید که ترتیب و  
بناء عالم بدون مرتب و بانی وجود آمده باشد چون بانی  
و مرتبی که مشتمل بر ترتیب و بناء است از اجزاء عالم است  
و مثل سایر اجزاء عالم محتاج بانی و مرتب است و معلوم  
است که محتاج رفع احتیاج خود نتواند نمود چه رسد بحتاج  
دیگر پس استغناء و بینیازی حاصل نشود مگر از غنی  
بالذات و سلسله اجزاء عالم هر چند زیاد فرض شود سلسله

فقره و محتاجین است و مادامیکه منتهی نشوند بغنی بالذات  
 موجب کثرت احتیاج و افتقار شود نه استغناء و بدیناری  
 پس هر موجودی از موجودات عالم دلیل است بر وجود صانع  
 عالم و غنی بالذاتی که منزه از نقص و ترکیب است و این  
 مطلب مکشوف فطرت هر صاحب فطرتی است و بر احدی  
 مخفی و پوشیده نیست و اقامه دلیل بر این معنی عبارت از  
 تنبیه و ازاله غفلت است نه انتقال از امر معلوم بسوی امر  
 مجهول و در اثبات توحید و یگانگی و بی همتائی حضرت صانع  
 اکفء می نمایم چند دلیل که بفصم عوام نزدیک باشد بدانکه  
 اصول دین و ایمان پنج است اول واصل الاصول توحید و  
 ادله آن بسیار است و لکن در این مقام اکفء می نمایم بچهار  
 دلیل اول آنکه اگر او را شریک بود عالم فاسدی شد و تقریر  
 این معنی بدو وجه است اول اینکه جماعت ثنوی چون حکم اشیاء  
 و فوائد اجزاء عالم انفا مخفی مانده گمان کرده اند که در عالم  
 خیرات و شروری است و خیرات مستند بمبدء خیر است  
 و شروری مستند بمبدء شر است و مبدء خیر مسمئی بنیزه ان  
 و مبدء شر مسمئی باهرین است و این توهم مستلزم فساد

عالم و اختلال نظام است چه افعال اهریمن برخلاف افعال یزیدان  
 است و هر یک معاند و ضد دیگری هستند مثل و نغم شریک  
 که معاند هم باشند و برخلاف هوای یکدیگر کار بنمایند که  
 موجب اختلال کار هر دو میشود پس بقاء ان نظام عالم و عدم  
 فساد او دلیل بر فساد این توهم است در غیر اینکه برخداوند  
 واجب است بحسب حکمت که خود را ببندگان بشناساند و آثار  
 صنع خود را ظاهر سازد پس هر گاه عالم در خدا داشته باشد واجب  
 است در حکمت که هر یک دفع دیگری نماید و برخلاف او اظهار  
 صنعت نماید تا ببندگان تعدد افعال و بفهمند پس عدم اختلاف  
 و اختلال دلیل بر وحدت و عدم تعدد است و باین دلیل ارشاد  
 فرموده خداوند عز و جل فی کتابه الکریم لو کان فیها الهة الا  
 الله لفسد تا دویم اینکه اگر خدای دیگر بود او هم باید سفراء و  
 رسل بفرستد بسوی بندگان چون واجب است برخداوند که  
 خود را ببندهگان بشناساند بتبلیغ رسل و انزال کتب و الا  
 لازم می آید که مردم را در ضلالت گذاشته باشد و خداوند  
 منزه است از صفت اضلال سوم اینکه شرکت مستلزم ترکیب  
 و تالیف است چه شرکت در خدائی فرع اجتماع هر دو فرد است

در حقیقت نوعیة و امتیاز و تفرد هر یک از دیگرى شخصیات  
 شخصیه و این اجتماع و انفراد دلیل مصنوعیت و افتقار است  
 چهارم اینکه جمیع پیغمبران خبر داده اند بوحدا نیت خداوند  
 عزوجل و پیغمبران معصوم و طاهر و مطهره و منزّه از جمیع  
 معاصی هستند چه رسد بکذب و دروغ که اقبح و اعظم  
 معاصی است و اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین  
 ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع  
 آنها چند صفت است اول قدرت دوم علم سیم حیوة  
 چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد بود  
 و بقیه صفات او مرجع آن بعلم و قدرت است و بعضی از صفات  
 افعال اوست مثل خالقیت و انزقیت و دلیل بر ثبوت  
 این صفات آنست که اینها صفات کمالیه است و خدا کامل  
 است و اما صفات سلبيه که خداوند عالم از آن منزّه و مبرا  
 است چند صفت است چنانچه علماء ذکر نموده اند اول مرکب  
 بودن دوم جسم یا جوهر یا عرض بودن سیم دیدنی بودن  
 چهارم محل حوادث بودن پنجم شریک داشتن ششم احتیاج  
 داشتن هفتم معافی یعنی زائد بودن صفات ذاتیه او بر

ذات تعالی الله عن جمیع ذلك علواً کبیراً زیرا که اینها صفات  
 نقص است و خدا منزّه از آنست دوم نبوت بدانکه افراد  
 انسان معاش آنها منتظم نخواهد شد مگر بمشارکت اجتماع  
 که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات خود شان و  
 معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر بمعامله  
 واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جانب حق  
 سبحانه و تعالی چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق هر  
 کسی بر حسب رای سخیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود و  
 نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی  
 معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان  
 کامل که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند که  
 بتوانند با او الفت گرفته و تعلم آن قانون و احکام را از او بنمایند  
 و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا باشد و بمحزرات و آیات  
 بینات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان اعتقاد  
 بنبوت او نموده او را در آن احکام تصدیق کنند یا اینکه مخبر  
 صادقی اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه از زمان حضرت  
 آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن

هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و  
 علیهم اجمعین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند  
 از جانب حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم مبارک حضرت  
 خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بخلق دادند و دین  
 آنحضرت باقی است الی یوم القیمة و نبوت آنحضرت ثابت  
 است بشش دلیل اول آنکه با تفاق کافر و مسلم آنحضرت  
 شاکردی استادی را نفرموده و درس نخوانده و ننوشته  
 و از آنحضرت و اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی  
 تعلیم معلم محال عادی میباشند و صادر شدن این خرق عادات  
 از ایشان معجزه واضح است دوم آنکه در کتابهای آسمانی  
 مکرراً بشارت بقدم مبارک آنحضرت داده شد چنانچه در  
 آیات شریفه قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم  
 انجناب که یهود و نصاری بودند تکذیب او را می نمودند  
 و اگر این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما  
 برسد و حال آنکه نرسیده سیم معجزات و خوارق عادات که  
 بتواتر از آنحضرت صادر شده و بجا رسیده مثل شق القمر  
 و تسبیح سنک ریزه در کف مبارک انجناب و امثال آن امر

معجزاتیکه در کتب ثبت است چهارم آنکه قرآنی از جانب خداوند  
 آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده فصحاء عرب را که در  
 قرآن در مقام تحدی فرموده فاتوا بسورة من مثله و همه فصحاء  
 عرب در مقام معارضه برآمدند و عاجز شدند پنجم آنکه کمالی  
 و اخلاقی از انجناب بتواتر رسیده که دارای انها مستحق پیغمبری  
 است و نرمان آنحضرت زمان طفیان کفر بوده و قاعده لطف  
 اقتضای می نمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود ششم آنکه  
 اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را بکار  
 که بطریق علمی کذب او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت  
 این است که شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه  
 یا بطریق علمی دفع مفسد دین را بنماید سیم معاد جسمانی است  
 که تمام خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف  
 حساب خواهند آمد بشش دلیل اول آنکه ظلم در بنی آدم  
 بسیار است و غالباً جزاء آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز  
 جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که  
 خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند جل  
 شأنه قبیح است دوم و سیم آنکه خداوند حکیم تکلیف فرمود



بنده کانش را با موری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب فرموده و چون که ان ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضا کذب لازم میاید چهارم آنکه اتفاق اهل همت حق بران شده پنجم آنکه اگر نبوده باشد بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند ششم آنکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول ص بنصوص متواتره در قرآن بیان ان نموده چهارم عدلست بشش دلیل اول آنکه ظلم قبیح است و برخدا روانیست دویم آنکه ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست سیم آنکه خداوند جل شانده خود منع از ظلم فرموده چگون خود ظلم می نماید چهارم آنکه در کتابهای منزله اخبار بعد از خود فرموده پنجم آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید ششم آنکه با احتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صدق او پنجم امامتست و همان برهانیکه ذکر شد در اثبات نبوت مطلق و احتیاج خلق بانبیاء جاریست در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای بقاء دین

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمة و امامت خاصه و انزاده امام علیهم السلام که اول امیر المؤمنین علی علیه السلام دویم امام حسن سیم امام حسین چهارم امام زین العابدین پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین فداه و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره بوده باشند ثابت میشود به پنج دلیل اول با اتفاق شیعه و اهل سنه حضرت رسول ص فرموده که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشد و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده باین عهد نبودند و هم چنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لغیرهم الله که عناد آنها واضح است دویم آنکه هر یک از ایشان ادعای امامت نموده اند قطعاً و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشانست علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاق و

حماد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان  
است سیم علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بود  
وان خرق عادت است چهارم آنکه از حضرت رسول ص  
نصوص متواتره بامامت ایشان با سماع و صفا تم رسیده  
چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است پنجم آنکه معجزات  
متواتره که از هر کدام از آنها نقل شده در کتب مفصله  
مسطور است

### مقصد دوم

در فروع دین است وان احکام عبادات و معاملات و فرائض  
و سیاسات است و عمده غرض در این وجیزه اقتصار بر  
مهمات احکام عبادات و معاملات و مواریث است که غالباً  
مورد ابتلائی عامه ناس میباشند پس این وجیزه مشتمل  
است بر سه منہج

### منہج اول

در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل  
از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در  
حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد

بدلیل عقلی قطعی انوار بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر  
اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل  
میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت به بعضی از خلق مستلزم تکلیف  
مالا یطاق و نسبت به بعضی موجب عمر اکید و حرج شدید است  
و حال آنکه خداوند جل شانہ سختی را ازین امت مرحوم برداشته  
چنانچه وجوب عمل با احتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس  
طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل  
تقلید بیان شود در چند مسئله مسئله بد آنکه شخص  
مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعی  
از مدارک مقررہ آنها یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عامی  
محص باشد یا مشتغلی که هنوز جتد استنباط نرسیده پس  
اگر مجتهد باشد عمل میکند با جتهاد خود والا باید تقلید  
کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جاؤ است در عمل خود احتیاط کند چه فعلاً  
اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر در بعض مسائل قوه استنباط داشته  
باشد که او را امتیازی می گویند میتواند در خصوص آن مسائل عمل با جتهاد  
خود کند و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل  
کند بتقلید یا با احتیاط مسئله بد آنکه اقوی جواز عمل

با احتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکیم  
 چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر  
 در صورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود که در عرف صدق  
 امثال نکند و آن را باز بچه حساب کنند مسئله بدانکه  
 احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی  
 است مثل آنکه حکم عملی مردد باشد مابین وجوب و غیره  
 از استحباب یا اباحه یا کراهت پس در این صورت مقتضای  
 احتیاط آوردن آن عمل است و گاهی احتیاط مقتضی ترك است  
 مثل آنکه عمل مردد باشد مابین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط  
 مقتضی جمع است مثل آنکه نماز را قصر باید بخواند یا تمام و  
 گاهی مقتضی تکرار است مثل آنکه نداند امر فلانی شر است  
 یا مانع پس باید یک مرتبه عمل را بان امر بجا آورد و یک مرتبه  
 بدون آن مسئله در مواردیکه احتیاط ممکن نیست معین  
 است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی  
 یا حرمت آن یا شرطیت چیزی و مانعیت آن در عملیکه قابل  
 تکرار نیست و مثل مالیکه مردد باشد مابین دو صغیر یا دو  
 مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها مسئله بدانکه تمیز

دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت  
 صعوبت است زیرا که گاهی مختلف میشود باختلاف حالات  
 و کیفیات مثلاً جواز وضو و غسل باب مستعمل در رفع حدث  
 اکبر محل خلاف است و بحسب ظاهر احوط ترك آن است لکن  
 این در وقتی است که آب دیگری که خالی از نقص باشد  
 داشته باشد اما اگر آب او منحصر باشد بان و خاک تیمم  
 هم نداشته باشد احوط وضو گرفتن بمان آب است چنانچه  
 هرگاه خاک هم داشته باشد احوط جمع مابین وضوء بان آب و  
 تیمم است و همچنین احتیاط از جهتی معارض میشود با احتیاط  
 از جهة دیگر مثل آنکه در شك اینکه تسبیحات اربعه راسه  
 مرتبه باید گفت یا یک دفعه کافیست که احتیاط در سر مرتبه  
 گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد سر مرتبه  
 خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج وقت  
 احتیاطین تعارض میکنند و ترجیح احد احتیاطین برای عامی  
 میسر نیست بلکه مشقت معرفت موارد احتیاط کمتر از  
 زحمت اجتهاد نیست لذا متعین است بر او در امثال این  
 موارد تقلید کند مسئله بدانکه بعضی گفته اند تقلید

عبارت است از عمل کردن بقول مجتهد و بدون عمل محقق نمیشود  
 لکن اقوی خلاف آن است بلکه تقلید عبارت است از التزام  
 بفتوای مجتهد و انرا حکم خود دانستن و عقد قلبی بر اینکه حکم  
 الله فعلی در باره او همان است با التزام بعمل بر طبق آن پس  
 تقلید مقدمه عمل است و عمل خارجی معتبر در تحقق آن  
 نیست اگر چه مقصود اصلی از ایجاب آن عمل است چنانچه  
 اجتهاد و نیز چنین است یعنی عمل خارج از آن است و التزام  
 مزبور که معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باینکه فتوای  
 مجتهد را در خصوص مسئله مفصلاً بداند و ملتزم شود  
 کفایت آن در تحقق تقلید معلوم است و اما التزام اجالی  
 باینکه ملتزم بآنچه فتوای مجتهد است در خصوص فلان  
 مسئله بانکه هنوز یاد نگرفته است یا گرفتن رساله با  
 ملتزم شدن بآنچه در آن است از فتاوی پس ایاً کافیهست یا  
 نه پس اظھر کفایت آن است اگر چه مراعات احتیاط در ترتیب  
 آثار احوط است پس اگر تقلید او باین نحو اجمال باشد احوط  
 عدم عدول از آن مجتهد است چنانچه اگر آن مجتهد وفات کند  
 پیش از عمل احوط عدول بحی اعلم است اگر چه بقاء بر تقلید را

لا یجوز

واجب دانیم ولی مجزود یاد گرفتن فتوای مجتهد بدون التزام بعمل آن  
 یا گرفتن رساله بدون التزام بان یافتن اینکه من مقلد فلان  
 مجتهدم تقلید نیست مسئله طفل میزهرگاه تقلید کند صحیح  
 است پس اگر قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او  
 باقی بماند چنانچه در حال حیوة او نمیتواند عدول بدیکوی کند  
 قبل از بلوغ یا بعد از آن در جائیکه مقلد بالغ نمیتواند عدول کند  
 مسئله مجتهدی که تقلید او را میتوان کرد باید جامع شرایط  
 باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع باو بطریق خصوص  
 یا عموم و اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن  
 اذن عموم موجود است چنانچه در توفیق مبارک فرموده و اما الحوادث  
 الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حججی علیکم وانا حجج  
 الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد علینا  
 والراد علینا کالراد علی الله تعالی وهو علی حد الشک بالله و  
 نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده اند  
 واما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینہ مخالفاً  
 علی اهلوه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه مسئله  
 اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است ولی جائز نیست ابتداء تقلید

۱

۲

۳

میت نماید <sup>قطعا</sup> مسئله هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت  
 بجهتد حی جائز نیست و باره عود بتقلید میت و هم چنین جائز  
 نیست عدول از تقلید مجتهد زنده بد یگویی مگر در صورتیکه  
 دومی اعلم باشد مسئله تقلید اعلم با امکان واجب است  
 علی الاقوی و هرگاه اعلم را شناسد واجب است شخص کند تا  
 پیدا کند و مرجع در تعیین او اهل خبره و استنباط می باشند  
 و مراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه  
 مدارک مسئله را بهتر بداند مسئله معتبر است در مجتهد برآ  
 صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ و دوم عقل سیم زکورت  
 چهارم اثنی عشری بودن پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم حفظ  
 او از متعارف کمتر نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس ابتدا تقلید  
 میت نمیتوان نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جائز  
 است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند اگر چه احوط رجوع  
 بجای است دهم آنکه اعلم یعنی استاد تو باشد در استنباط احکام  
 شرعیه از ادله ان بالفعل یا نزد هم آنکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی  
 هست او مصروف نباشد در اوضاع دنیوی زائد بر متعارف  
 دوازدهم از اد بودن چونکه نیابت امام که مستلزم ولایت بر

امور مؤمنین است با بنده بودن که موجب سلب ولایت بر نفس  
 خود است جمع نمیشود مسئله ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل  
 از اختبای یا از شیاع و بشهادت عدلین در صورتیکه موجب علم یا  
 اطمینان شود و هم چنین اعلیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه  
 با اعلیت هرگاه متمکن از علم نباشد بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز  
 دادن علم ما بین چند نفر و یکی از آنها محتمل الاعلیه باشد  
 باین معنی که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است  
 در این صورت معین است تقلید او مسئله هرگاه مقلد  
 فتوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند اما یقین دارد باینکه  
 عملیکه میکند اجزاء و شرائطش را بجای آورد و منافیات آن را  
 ترك میکند اقوی صحه ان عمل است اگر چه احوط اعاده آنست  
 مسئله احتیاط مطلق را جائز است رجوع بغیر نماید با مراعات  
 الا علم فالاعلم و بهتر عمل با احتیاط است و مخالفت احتیاط مستحبی  
 جائز است و مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از  
 ان یا بعد از ان فتوی داده باشد و بگوید لکن احوط گذاشتن  
 احوط گذاشتن یا احوط و اولی گذاشتن و الا احتیاط مطلق است

## مطلب اول

در طهارت وان یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضوء و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و برای نماز و امثال آن گاهی وضوء کافی است و احتیاج بغسل و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافیست و گاهی وضوء و غسل هر دو لازم است و گاهی وضوء و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا آورد و گاهی محتاج بصیح کدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز و نخوان بجا آورد و موجبات غسل برای او رونده و مانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که می آید و هنوز وضوء نگرفته یا گرفته و یکی از مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی است پس برای کسی است که جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل و وضوء هر دو لازم است پس جائی است که موجبات غسل غیر از جنابت برای او روی دهد و مانعی از استعمال آب نداشته باشد و در این صورت بهترین است اول وضوء بگیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء و تیمم هر دو لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او روده و مانعی از

غسل دارد و بتواند وضوء بگیرد پس وضوء بگیرد و تیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هر گاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد و تیمم کند یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل و نیز آنرا جاهائیکه وضوء و تیمم هر دو لازم است در بعض صور جبیره است و احوط جمع مابین هر دو است در رمدی که بتواند ماعدای چشم از صورت را بشوید و چشم را جبیره کند بلی اگر علاوه بر خود چشم یا موضع جرح و اطراف متعارف آن قدر معتد به از اعضاء صحیحه را نیز نمی تواند بشوید و آب مضر بان است تیمم متعین است و اگر کائلی در اعضاء وضوء یا غسل غیر از جبیره مانند قیرو نخوان که رفع آن ممکن نباشد کافی است شستن روی آن در وضوء یا غسل و تیمم واجب نیست اگر چه احوط است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضوء تنها رود و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه اگر جنب باشد و مانعی از غسل داشته باشد اکتفاء نماید بیک تیمم بدل از غسل بلی اگر در این صورت تیمم بجا آورد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانعی از غسل او باقی است برای نمازهای بعد اقوی آن است که تیمم

تنها کافی است اگر چه احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین  
تیمم و وضوء است و در صورت تعدد از وضوء اکتفاء بیک تیمم  
بقصد ما فی الذمه نماید اما جائیکه نه غسل لازم است و نه  
وضوء و نه تیمم پس برای نماز میت است و تفصیل احکام انفراد  
چند مقصد ذکر میشود

### مقصد اول

در وضوء است و در آن چند فصل است فصل اول در  
حقیقت وضوء و شرائط و مبطلات اوست بدانکه حقیقت وضوء  
چهار چیز است اول شستن روی از رستنگاه موی سر تا زنج  
بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انکشت ابهام و وسطی بحسب عرض  
دویم شستن دودست از مرفق تا سرانگشتان سیم مسح  
پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضوء بقدری که  
مسامی مسح بعمل آید چهارم مسح دو پا بر طوبت کف دست از  
سرانگشت پا تا بیخ پا که مفصل است بنا بر اقوی و از عرض  
بقدر مسمی و شرائط وضوء چند چیز است اول نیت و  
معتبر است در آن قصد قربت و انانیت که انرا بجهت خدا  
بجا آورد بجهت امتثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف از

عقار یا غایبی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد و شرط است  
استدائمان تا آخر وضوء بلی هر گاه در بین وضوء قصد بیرون  
رفتن از آن نمود یا متردد شد در آن و قبل از خشک شدن  
اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول و مفسد دیگر  
بعل نیامده تمام کند وضوء را از آنجا که قصد بیرون رفتن  
نموده یا متردد شده صحیح است دویم پاک بودن آب وضوء  
سیم مباح بودن آن و در حکم نجس و غصبی است هر گاه مشتبیه  
بان شود و محصور باشد بلی اگر مطلع شود بر غصبی بودن آب  
بعد از فراغ وضوء آن وضوء صحیح است ولیکن عوض آن آب  
را بصاحبش رد کند بخلاف آنکه اگر مطلع شود بنجس بودن  
آب بعد از وضوء که باطل است و هم چنین است هر گاه مطلع شود  
بمضاف بودن آن چهارم مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف  
باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبیه شود بآب مضاف و آب  
دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام یک وضوء بگیرد بخلاف  
آنکه اگر آب مباح مشتبیه شود بآب غصبی که باید تیمم کند و  
هر گاه آب پاک مشتبیه شود بآب نجس و آب دیگر هم نداشته  
باشد چنانچه بآب یک کاسه وضوء بسازد و بعد بآب کاسه

دیگر و الا اعضاء وضو را بشوید و ببقیه ان وضوء دیگر بکیرد  
 وضوء او صحیح است و اعضاء وضوء از نجس است و تحصیل این  
 وضوء واجب نیست چونکه موجب نجاست اعضاء وضوء است  
 و در این صورت تکلیف تیمم است و همچنین است حکم گوشتنبه  
 بکرنجس پنجم آنکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده  
 باشد اگر آب قلیل باشد پس غساله استنجاء اگر چه با شرائطش  
 پاکست یعنی معقودند است لکن وضوء بان صحیح نیست ششم  
 پائنه بودن اعضاء وضوء و کفایت میکند پاک بودن هر عضوی  
 قبل از شروع در ان علی الاقوی هفتم مباح بودن مکان وضوء  
 کیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء بنا بر احوط و هم چنین ظرف  
 آب باید مباح باشد و طلا و نقره نباشد هشتم مانع از استعمال  
 آب نداشته باشد که تکلیف تیمم یا جبیره است نهم ترتیب که  
 اول رو را بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد  
 مسح کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاهای نیست لکن  
 جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم  
 جایز است هر چند بهتر ترتیب است دهم موالات باینکه تأخیر  
 نیندازد شستن یا مسح کردن عضو را بحدی که بسبب تأخیر

عضو سابق خشکیده باشد و اما هر گاه بواسطه حرارت هوا  
 یا باد مثلاً خشکیده باشد و پی در پی شسته و ضوئش صحیح  
 است در صورتیکه ممکن نباشد وضوء گرفتن در مکانیکه  
 آب وضوء خشک نکرده و مع ذلك احوط ضم تیمم است بوضوء مذکور  
 یا نردم مباشرت یعنی خودش وضوء بکیرد هر گاه بتواند و با  
 عدم امکان و لو بار تماس دیگری او را وضوء دهد ولیکن نیت  
 وضوء خودش بکند و مبطلات وضوء هفت است  
 اول بیرون آمدن بول و در حکم انست رطوبت مشتبیه پیش  
 از استبراء بنا بر احوط دویم و سیم بیرون آمدن غایط و باد است  
 چهارم خواب است پنجم هر چیزیکه عقل را زایل کند ششم  
 استحاظه و هر چه موجب غسل باشد و وضوء واجب شرط است  
 از برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت و اما نماز  
 مستحب پس وضوء فقط شرط است از برای ان دویم اجزاء  
 فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط و هم چنین سجده سهو  
 علی الاحوط تسیم طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره مند و بین  
 باشد و هم چنین شرط است از برای طواف مستحب بنا بر احوط  
 بدانکه حرام است بر شخص بی وضوء بدن خود را بکتابت قرآن



و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه او بمالد و هم چنین اسماء انبیاء  
 و ائمه هدی و حضرت زهراء علیهم السلام علی الاحوط و بدانکه در  
 حال تخلی و غیران واجب است پوشانیدن عورتین را از ناظر  
 محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط کردن  
 و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است از  
 کشیدن انگشت بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن  
 از بیخ ذکر بد و انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه  
 سه مرتبه و بدانکه استنجاء واجب نیست مگر برای چیزیکه  
 طهارت بدن در آن واجب باشد

### فصل دوم

در احکام شکوک و وضوء است و در آن چند مسئله است مسئله  
 اولی هرگاه یقین نماید که وضوء گرفته و شک نماید که باطل گردید  
 یا باقی است بنا بر بقاء وضوء گذارد و هرگاه یقین نماید که  
 محدث بوده و شک نماید که وضوء گرفته یا نه باید وضوء بکیرد  
 مسئله ثانیه هرگاه یقین نماید که وضوئی گرفته و حدی هم  
 از او سرزده و نمیداند که کدام یک پیش است هرگاه تاریخ  
 وضوء را میداند و تاریخ حدث را نمیداند بنا بر وضوء گذارد

و هرگاه تاریخ حدث را میداند و تاریخ وضوء را نمیداند بنا بر  
 حدث گذارد و هرگاه تاریخ هیچ کدام را نمیداند اگر حال پیش  
 ازین وضوء حدث را ملتفت است عکس او را بنا گذارد یعنی  
 اگر ملتفت است که پیش ازین وضوء و حدث محدث بوده بنا  
 گذارد بر این که وضوء دارد و اگر ملتفت است که با وضوء بوده  
 باید وضوء بکیرد و هرگاه ملتفت حال پیش خود نیست هم باید  
 وضوء بکیرد مسئله ثالثه هرگاه بعد از فراغ از نماز شك  
 نماید که با وضوء بوده یا نه اعاده نماز لازم نیست و لکن باید وضوء  
 بکیرد و بجهت نماز بعد این در صورتی است که یقین نماید که  
 در حال غفلت داخل نماز گردیده و اما اگر یقین نماید که پیش  
 از نماز غافل بوده از حال خود و اعتبار طهارت در نماز و بعین  
 حال غفلت نماز گذارده اقوی اعاده نماز است نیز و اگر  
 در میان نماز شك نماید که وضوء گرفته یا نه احوط اتمام نماز  
 و اعاده آن پس از وضوء گرفتن مسئله رابعه هرگاه یقین  
 نماید که یکی از اجزاء وضوء را بعمل نیاورده هرگاه موالات  
 باقی است آن جزء و ما بعد آن را بجا بیاورد و الا از سر بکیرد  
 و هرگاه در اثناء وضوء شك نماید که عضو پیش را شسته یا

مسح نموده یا نه باید بر کرده و آن عضو را بشوید یا مسح نماید اگر  
 موالات باقی است و الا از سر میکیرو و حکم مظنه در این باب  
 حکم شك است و فرقی نیست ما بین شك در اجزاء و شك در  
 شرائط پس ما را میکه فارغ از عمل نشده باید تحصیل یقین نماید  
 بوجود اجزاء و شرائط و لکن کثیر الشك اعتباری بشك او نیست  
 و هرگاه شك نماید بعد از فراغ از وضوء در شستن و مسح کردن  
 عضوی شك او اعتباری ندارد و بنا بر صحت وضوء میکند اگر دو  
 فراغ از عمل حاصل میشود یا اینکه شخص خود را مشغول بغير  
 وضوء ببیند و فرقی نیست در حکم مذکور بین جزء اخیر و غیر  
 آن مسئله خامسه هرگاه ندانند مانعی از رسیدن آب بشیره  
 در یکی از اعضاء هست یا نه تفحص نماید تا خاطر جمع شود و هرگاه  
 غفلت از تفحص کردن نمود تا آنکه از وضوء فارغ شد و ظاهر  
 شد مانعی که نمیداند بعد از وضوء بوده یا قبل اقوی و احوط  
 اعاده وضوء است چنانچه در صورتیکه بداند مانع چه وقت  
 بوده و نمیداند که قبل از آن وضوء گرفته یا بعد اقوی اعاده  
 وضوء است و هرگاه وجود مانع در حال وضوء معلوم است و لکن  
 شك نماید که آب وضوء بعلاج رسیده بزیر مانع یا نه هرگاه منشاء

شك احتمال غفلت باشد بنا بر صحت میکند اگر در چند مانع  
 بودن آن یقینی باشد اگر احتمال بدهد رسانیدن آب بزیر  
 آن و هرگاه شك مستند با احتمال غفلت نباشد بلکه بدانند که  
 غفلت نموده و مع ذلك نمیدانند که آب زیر آن رسیده یا نه  
 اقوی و احوط اعاده وضوء است مثلا شخص انگشتر یا ارتنگ  
 در دست داشته و وضوء گرفته و پس از فراغ شك می نماید که  
 آیا آب زیر آن رسیده یا نه هرگاه شك او باین نحو است که نمیداند  
 غافل بوده در آنحال از حرکت دادن انگشتر و رسانیدن آب  
 زیر آن اقوی صحت وضوء است و هرگاه بداند که در آنحال غافل  
 بوده از حرکت دادن انگشتر و لکن احتمال میدهد که بواسطه  
 دست کشیدن انگشتر حرکت کرده باشد و آب زیر آن رسیده  
 در این صورت اقوی و احوط اعاده وضوء است و هم چنین احوط  
 و اقوی اعاده وضوء است هرگاه بعد از فراغ شدن چیزی  
 ببیند و نداند که مانع از رسیدن آب هست یا نه بقسمیکه اگر  
 فرض شود که پیش از وضوء ملتفت میشد تکلیفش رفع آن بود  
 بدانکه در جمیع احکام مذکور در حال تیمم و غسل از تماسی حال وضوء  
 است بنا بر اقوی و احوط پس هرگاه در اثناء غسل از تماسی با تیمم

شك نمايد در رسیدن آب یا مسح کردن عضوی از اعضاء باید  
برگردد و بجا آورد بنا بر احوط و فرقی نیست ما بین تیمم بدل از  
وضوء و بدل از غسل و هرگاه شك نماید بعد از فراغ شدن اغتناء  
ننماید و بنا بر صحت گذارد و اما غسل ترتیبی پس هرگاه شك در  
اشناء نماید که عضو سابق را شسته ام یا نه حال او هم حال وضوء  
است بنا بر احوط و هرگاه بعد از فراغ از جزء اخیر و شستن او  
شك نماید باز حال او حال وضوء است در اینکه بنا بر صحت می  
گذارد و هرگاه شك در شستن جزء اخیر نماید احوط و اقوی  
برگشتن و بجا آوردن است مگر چونکه فراغ محقق نگردد فصل  
سیم در احکام وضوء مضطر بدانکه اضطرار یا بجهت نبودن  
عضوی از اعضاء است یا بعضی از آنها یا بجهت عدم قدرت بر مباشرت  
یا بجهت عدم قدرت بر غسل یا مسح ظاهر بشود است و احکام مجموع  
اقسام در ضمن مسائلی بیان میشود مسئله هرگاه یک دست  
شخص از مرفق بریده باشد یا یک پای او از کعب جدا شده غسل  
و مسح آن عضو ساقط است و هم چنین است اگر هر دو عضو قطع  
شده باشد و اگر بعضی عضو قطع شده بقیه را غسل یا مسح نماید  
مسئله هرگاه شخص نتواند دست و روی خود را بشوید

بر وجه ترتیبی اگر ممکن است وضوء ارتماسی بکیرد و هرگاه ممکن  
نباشد از برای او وضوء گرفتن بر وجه ارتماس واجب است که  
دیگری او را وضوء بدهد و لکن خود نیت وضوء نماید و طریق وضوء  
ارتماسی دو قسم است اول اینکه در وقت فرو بردن صورت و  
دستها در آب نیت وضوء نماید و در این صورت لازم است که  
ابتداء نماید در حال فرو بردن از رستنگاه مو و از مرفق و بتدریج  
فرو برد تا ختم شود بزنج و انگشتان دست دوم اینکه در وقت  
بیرون آوردن نیت وضوء نماید در این صورت لازم است که  
ابتداء بیرون آوردن از رستنگاه مو و مرفق نماید و باید بطوری  
بیرون آورد که صدق نماید شستن از اعلی فالاعلی و قدم دوم  
بی اشکال است بجهت مسح نمودن چونکه آب خارج مخلوط با آب  
وضوء نمیشود و لکن قدم اول در غیر صورت مشکل است چونکه  
مسح با آب خارج واقع می شود بلی اگر صورت و دست راست  
بقسم اول ارتماس نماید و دست چپ را بقسم دوم و پس از آن  
دست راست بدست چپ بمالد که آب دست چپ جمع شود  
و دست راست با آن بجهت مسح عیبی ندارد و در هر صورت  
ترتیب ما بین صورت و دست راست و چپ باید مراعات شود

پس یکدفعه فرو بردن و بیرون آوردن صحیح نیست و بدانکه  
 وضوء از تماسی در حالت اختیار هم صحیح است مسئله  
 جائز است در حال تقیّه مسح کردن بر چکمه و جوراب و شبانها  
 همچنانچه جائز است تقیّه در سائر افعال وضوء و عمل صحیح است  
 و هرگاه تقیّه بهر یک از شستن پاها یا مسح نمودن غیر بشره  
 حاصل شود شستن را مقدم دارد اگر مسح در ضمن شستن ممکن  
 باشد و الا محض شستن کفایت نمیکند و هرگاه نتواند در حال  
 شستن دست بکشد از سرانگشتان تا کعب مسح بر غیر بشره  
 مقدم دارد و آنچه در مسح بشره ذکر گردید در مسح چکمه و نخوان  
 نیز معتبر است پس لازم است که مسح ببقیه آب وضوء باشد  
 و از سرانگشتان تا کعب باشد و لازم است خشک بودن چکمه  
 و شبان بنحویکه در مسح بشره معتبر است و بدانکه جائز است  
 مسح بر غیر بشره در حال ضرورت مثل سرمای شدید و ترس  
 از رسیدن دشمن بکندن چکمه و بیرون آوردن جوراب و  
 شبان و همچنین است هرگاه چیزی بر بشره چسبیده باشد  
 که دفع آن ممکن نباشد یا موجب ضرر باشد یا وقت تنگ باشد  
 و وسعت نداشته باشد از برای ادراک وضوء و نماز بعد از بیرون

آوردن چکمه و زاله حائل و لکن احوط در صورت اخیره اضافه تیمم  
 است بوضوء مذکور بلکه بهتر اضافه تیمم است در جمیع صور مذکور  
 و هرگاه بر طرف شود تقیّه یا ضرورتی که مقتضی جوانر مسح بر غیر  
 بشره بود لازم است اعاده وضوء بجمعه اعمال ما بعد مسئله  
 هرگاه یک عضو از اعضاء وضوء استعمال آب ضرر داشته بجمعه  
 آن تکلیف او تیمم است و هرگاه بعضی عضو مضر باشد استعمال  
 آب برای او بجمعه و مرم یا دمل یا نخوان نیز تکلیف تیمم است و  
 لکن احوط ضم وضوء اقتضای تیمم در این صورت باینکه  
 اطراف آن موضع را بشوید یا مسح نماید و آن موضع را ترك نماید  
 مسئله هرگاه در عضوی از اعضاء او زخمی یا شکستگی یا قلی  
 یا ورمی باشد و بر روی او ضامدی باشد یا بسته باشد او را  
 بتخنه یا کفنه و مانند آن بجمعه احتیاج بان اگر ممکن است در  
 وقت وضوء گرفتن که جبیره را بردارد و ظاهر بشره را بشوید  
 و ضرر ندارد استعمال آب بجمعه او باید جبیره را بردارد و آن  
 محل را بشوید و هرگاه ممکن باشد رسانیدن آب بزیر آن بر  
 و حسیکه صدق غسل کند لازم نیست که جبیره را بردارد و  
 کفایت میکند رسانیدن آب بزیر آن و لکن در محل مسح لازم

است برداشتن جبیره چونکه مجز در رسیدن آب در محل مسح کافی نیست بلکه در صدق مسح لازم است رسیدن دست بجل و کشیدن دست بر روی آن و هرگاه ممکن نباشد برداشتن جبیره یا رسانیدن آب بزیر آن بجمه ضرر یا پاک نبودن عضو و عدم امکان تطهیر آن بر روی جبیره مسح نماید پس هرگاه جبیره در موضع مسح است باید مسح ببقیه آب وضوء باشد و هرگاه جبیره در موضع غسل است لازم نیست که مسح ببقیه آب وضوء باشد و جائز است که از آب خارج مسح نماید و باید بوجهی مسح نماید که اقل مراتب شستن محقق شود و لازم نیست که قصد مسح نماید بلکه احوط قصد او بردن آنچه واقع است نماید بخلاف مسح جبیره در محل مسح که لازم است که قصد مسح نماید و باید در محل غسل مسح تمام جبیره را نماید و چیزی از آن را فرو نکند بر حسب امکان بلی آنچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل ما بین رسیانها که بر جبیره است پس ظاهر سقوط مسح است بالنسبه بانها و واجب نیست که مسح بکف دست باشد بلکه کفایت میکند بهر آلتی که مسح بان حاصل شود و بدانکه مسح بر جبیره در محل مسح در صورتی است که جبیره تمام موضع مسح را فرا گرفته باشد

والله مسح نماید موضع ظالی از جبیره را مسئله هرگاه بعضی از اعضاء زخم باشد و محتاج بکهنه و شبده آن نباشد پس با تمکن از شستن آن او را میشوید و الا یتیم نماید و حاجت نیست که کهنه در حال وضوء بر روی او گذارد و آن را مسح نماید اگر چه ضم او بقیتم عیب ندارد مسئله هرگاه مسح بر جبیره ممکن نباشد مثل اینکه جبیره نجس باشد و غیر آن هم نباشد که روی آن گذارند و تطهیر هم ممکن نیست در این صورت لازم است اینکه جمع نماید مابین شستن آنچه ممکن است از اعضاء و یتیم چنانچه لازم است در صورت استیجاب جبیره عضو را احتیاط نمودن مابین وضوء جبیره و یتیم و بدانکه فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کنند جبیره داشته باشد یا نه پس مسح میکنند همچنان تری بوضوء که باقی بر جبیره مانده بلی معتبر است در جبائر که پاک نباشد و اگر نجس باشد کهنه پاکی روی آن گذارد و مسح نماید و معتبر نیست در جبائر بجمه صحت وضوء اینکه نماز در آن جائز باشد پس جائز است که مرد مسح بر جبیره از حریر و طلا باف نماید و وضوء صاحب جبیره صحیح و باقی است بنا بر اقوی بعد از زوال عذر بلی اگر در اثناء وضوء گرفتن عذر بر طرف شود اعاده نماید و احوط اعاده است مطم مثل وضوء سایر مضطربین و بدانکه صاحب

جبیره حال او در غسل حال وضوء است که مسح بر جبیره باید نماید و اقوی جواز غسل ارتماسی است در باره او و احوط اختیار ترتیبی است و در صورت ارتماسی احوط مسح کردن جبیره است در زیر آب هر چند واجب نیست

### مقصد دوم

در غسل است و اغسال واجب شش است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه پنجم غسل مس میت ششم غسل میت پس در آن چند فصل است **فصل اول** در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن منی و در حکم آنست رطوبت مشتبه پیش از استبراء ازان ببول کردن بناء بر احوط دوم جماع در قبل یا در بعد بر اگر چه منی بیرون نیاید از برای فاعل و مفعول و واجب است غسل جنابت برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت دوم اجزاء فراموش شده ان و رکعات احتیاط و هم چنین سجده سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگر چه جز حج و عمره مند و بین باشد و اما طوافیکه چنین نباشد پس باطل نیست در حال جنابت اگر چه دخول مسجد الحرام بر آن

او حرام است پس اگر غفلت از جنابت نمود و داخل مسجد شد و طواف نمود صحیح است و لکن احوط بلکه اقوی مشروط بودن طواف مستحب است بغسل چهارم روزه بتفصیلیکه در صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز اول مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند و هم چنین اسماء پیغمبران و ائمه هدی و حضرت زهراء سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط دوم مس کتابت قرآن سیم در نك نمودن در مساجد و نیکن عبور کردن ازان ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن ننگد آمد علی الاحوط لکن اقوی جواز است و هم چنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بدیند آمد در مسجد و ملحق می شود بمساجد مشاهده مشرفه معصومین علیهم السلام بلکه اعظم مساجد است و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول ص بلکه مطلق داخل شدن در آنها پنجم خواندن چیزی از چهار سوره سجده واجب و دار علی الاحوط و لکن اقوی جواز خواندن غیر از آیات سجده است و اما غسل پس بر دو قسم است اول طمسی و ترتیبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است و در یک دفعه

عرفیه و لازم نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرود  
 رود در آب بلکه کفایت میکند شسته شدن بدن در آب  
 بقصد غسل و ترتیبی است که اول سر و گردن را بشوید و  
 بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرائط مثل  
 وضوء است مگر آنکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل نیست  
 و غسل جنابت کفایت میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال <sup>مذ</sup> <sup>هیب</sup>  
 جمعی از علماء است که مطلق اغسال حتی اغسال مستحبه کافی از  
 وضوء است و بعضی اخبار صحیحه دلالت بر مذ هب ایشان  
 مینماید و لکن احتیاط ترك نشود بتقدیم وضوء بر اغسال مذکوره  
 و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت  
 و جمعه و امثال آن و بقصد همه يك غسل کند کافی است چنانچه  
 اگر نیت یکی از آنها را نماید مجزئیت از بقیه اگرچه غیر غسل  
 جنابت را قصد کند علی الاقوی اگرچه احوط در این فرض  
 اتیان ببقیه است فصل دوم در غسل حیض است  
 بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و کوم و تازه با سوزش  
 و چنده است و گاهی خلاف آن هم میشود و غالب زنان در  
 ماهی يك مرتبه می بینند و اقل آن سه روز است و کمتر

ازان حیض نیست و باید سه روز مستمراً خون ببیند حتی شبهای  
 وسط بناء بر احوط اگرچه اقوی عدم اعتبار استمرار است و مقصود  
 از استمرار دم وجود او در باطن است نه سیلان در خارج و  
 مشهوراً اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز  
 متفرق در بین ده روز حیض نمیدانند لکن اقوی عدم اعتبار  
 توالی است کما اینکه اقوی این است که نقاء ما بین آیام متفرقه  
 محکوم بچیزیست است و لکن احوط در آن مراعات احتیاط است  
 بجمع ما بین تروك حائض و اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی  
 ما بین مراعات احتیاط شود بجمع ما بین احکام طاهره و تروك  
 حائض و شرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از  
 یاس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است  
 حیض نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و خون به بیند بصفا  
 حیض آن علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر  
 قرشیه و بعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض  
 با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد و لکن در این  
 حال کمتر از سه روز میشود پس اگر خون بعلاّم حیض دید و  
 لویک لحظه محکوم بچیزیست است و اقل پاکی ما بین دو حیض

ده روز است و اکثر آن حدی ندارد و هرگاه خون حیض مشنبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر خون دو پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العادة است یا غیر ذات العادة و ذات العادة آنست که در دو ماه دو دفعه متساوی خون بر بیدند پس هرگاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العادة و قتیله و عدد دیده میگویند مثل آنکه در ماه اول خون بر بیدند از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه دوم نیز به همین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العادة و قتیله میگویند مثل آنکه در یک ماه از اول آن تا پنجم بر بیدند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلاً و اگر در عدد مثل هم باشند و در وقت مختلف او را ذات العادة عدد دیده میگویند و غیر ذات العادة سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیضی است که دیده یا مضطربه است یعنی مکرر خون دیده و لکن عایت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت

۱  
۲  
۳

یا عدد یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدد یا هر دو بدانکه ذات العادة و قتیله چه عدد دیده هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون بر بیدند بجز در دیدن آن را حیض قرار میدهند چه بصفت حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اگر کمتر شد نماز و سروزه را که ترك کرده قضاء کند و اما ذات العادة عدد دیده تنها و هم چنین هر سه قسم غیر ذات العادة هرگاه خون بر بیدند پس اگر بصفت حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة و قتیله و الا احتیاط کنند بجمع مابین اعمال مستحاضه و تروك حائض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند اگر اطمینان بچیزیست پیدا کنند و الا استحاضه و بدانکه هرگاه در ذات العادة عدد دیده چه و قتیله هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام آن حیض است چنانچه اطمینان بچیزیست حاصل شود هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد مستحب است ترك عبادت کند مادام که می بیند تاده روز پس اگر برده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰



اگر از ده تجاوز نکرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد  
 و باقی ایامی که ترک عبادت کرده است قضاء کند و اما  
 غیر ذات العادة عدد دیده چه مبتدئه یا مضطربه باشد  
 یا ذات العادة وقتیه هرگاه خون او از ده تجاوز نکند باز  
 تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه  
 رجوع می کند در تحیض بصفت حیض هرگاه خونها مختلف  
 باشند پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی نرود  
 رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از  
 سه و بیشتر از ده نباشد اگر مختلف نباشند یا با اختلاف  
 آنچه بصفت حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد  
 رجوع کند در عدد حیض بخیشان خود اگر همه مثل هم  
 باشند و هرگاه مختلف باشند رجوع بغالب ایشان نماید  
 و اگر خیشان نداشته باشد یا مختلف باشند و غلبه نباشد  
 در طرفی یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر  
 عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد حیض را سه روز  
 قرار دهد در ماهی و ده روز در ماه دیگر بشرط آنکه نداند  
 که زیاد تر از سه روز و کمتر از ده روز است یا شش روز

را بشرط آنکه نداند زیاد تر یا کمتر از است یا هفت روز را  
 بهمین شرط و فرق نیست ما بین آنکه در یک ماه چنین باشد  
 یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و  
 حکم بتخییر مشهور و معروف است بین علماء و لکن اقوی آن  
 است که اعداد مذکوره باعتبار اختلاف حال زنان است پس  
 زنانیکه مزاج آنها بسیار گرم است اختیار نمایند هفت را و  
 زنان متوسطه المزاج اختیار نمایند سه روز در ماهی و ده  
 روز در ماه دیگر و زنان با سرد مزاج شش روز را و باید  
 اعداد مذکوره را از اول دیدن خون قرار دهند نه در وسط  
 و نه در آخر این حکم مبتدئه و مضطربه است و اما زنیکه فراموش  
 کرده باشد وقت حیض و شماره ایام را یا آنکه بحسب وقت عادت  
 مستقره نداشت و بحسب عدد و شماره عادت معین نداشت  
 و لکن فراموش کرده رجوع نماید در تحیض بعلامات و صفات  
 حیض هرگاه خونها مختلف باشند پس خون سیاه یا سرخ رنگ  
 را حیض قرار میدهد و نرود رنگ را استخاضه و همچنین خون  
 گرم و تازه و با سوزش را حیض قرار میدهد و غیر آنرا استخاضه  
 و لازم نیست در این خونی که صفات حیض داشته باشد اینک

کمتر از سه روز و زیاد تر از ده روز نباشد بلکه خونیکه صفا  
 حیض داشته باشد آن را حیض قرار میدهد و هرگاه کمتر  
 از سه روز شد از خون بعد هم حیض قرار دهد تا سه روز  
 تمام شود و هرگاه بیشتر از ده روز باشد زائد بوده استخاصه  
 قرار دهد و هرگاه خون مختلف نباشد و همه بیل رنگ و یک  
 میزان باشد رجوع نماید با عدد مذکور به تفصیلیکه بیان  
 شد و در اینجا رجوع نمی نماید بخویشان و اقوام اینها همه در  
 صورتیکه فراموش کرده باشد عدد ایام و وقت آنرا یا وقت  
 معین نداشته باشد از اول و لکن اگر شماره و عدد ایام خود  
 بدانند و وقت آن را فراموش کرده باشد و ندانند در اوائل  
 ماه یا اواسط آن یا اواخر بوده هرگاه اطمینان حاصل نماید بواسطه  
 اختلاف خون یا امر دیگر بجدوث حیض در وقتی از اوقات  
 همان عدد معلوم از همان وقت حیض قرار دهد و الا قوی و  
 احوط آن است که عمل مستخاصه نماید در تمام ماه و اگر در ماه  
 رمضان باشد قضاء صوم بعد و معلوم نماید و هرگاه وقت را  
 در خاطر دارد و لکن شماره و عدد ایام را فراموش کرده خالی  
 از چهار رقم نیست چونکه یا اول وقت را میدانند یا آخر آن یا

وسط یا آنکه میدانند روز معینی خون میدهد و لکن نمیدانند  
 اول بوده یا وسط یا آخر در قسم اول آنرا اول حیض قرار میدهد  
 و ایام بعد تا مقداریکه احتمال بقاء حیض میدهد حیض  
 قرار میدهد و مابقی را استخاصه و در قسم دوم آن روز با  
 دو روز پیش از آن بیقین حیض قرار میدهد و مابقی ایام  
 استخاصه مگر اینکه یقین داشته باشد که ایام حیض و پیش  
 از سه روز بوده در این صورت باید زیاد تر از دو روز پیش  
 حیض قرار دهد بمقداریکه یقین نداشته باشد که حیض  
 او بیشتر از او بوده و در قسم سوم که وسط حیض را میدانند  
 یک روز پیش از آن و یک روز بعد از آن بیقین ایام حیض  
 است و باید که بعد از آن تا چند روز که بقاء حیض احتمال دارد  
 عمل حیض نماید تا اطمینان یا یقین بانقطاع حاصل شود و  
 در قسم چهارم که روز معینی را میدانند که روز حیض او بوده  
 و لکن نمیدانند که اول بوده یا وسط یا آخر در این قسم واجب  
 است که آن روز را اول حیض قرار دهد و تا زمانی که یقین  
 یا اطمینان بانقطاع ننموده است استصحاب حالت حیض  
 نماید و پس از علم یا اطمینان بانقطاع عمل مستخاصه نماید اما

صاحب عادت و قتیة غیر عدد تیر چنانچه خون او از زده تجاوز  
 نکرده تمام آن محکوم بچیز است مادامیکه علم بخلاف حاصل  
 نشود و اگر تجاوز کرد در این صورت رجوع بخویشان خود نماید  
 در تعیین عدد و هرگاه خویشان نباشد یا مختلف باشند و  
 غلبه هم در طرفی نباشد یا نتواند مطلع بر عادت ایشان گردد  
 رجوع بروایات بنماید از اختیار شش روز یا هفت روز یا  
 سه روز در ماهی و ده روز در ماهی بتفصیلی که گذشت و  
 اما صاحب عادت عدد تیر تنها هرگاه خون او بر کمتر از زده منقطع  
 شد گذشت که همه آن خون را حیض قرار دهد اگر اطمینان  
 بچیزیست آن پیدا نماید بواسطه صفات خون یا غیر آن و الا  
 عمل مستحاضه نماید و هرگاه از زده تجاوز کرد و مستمر کردید  
 اگر مختلف باشد خون آنچه بصفت حیض است حیض قرار  
 دهد خواه موافق عدد معتاد باشد یا نه و در صورت عدم  
 اختلاف خون احوط آن است که معامله مستحاضه نماید در  
 تمام ایام و اگر در ماه رمضان باشد بعد معلوم قضاء صوم  
 خود نماید و اما صاحب عادت و قتیة و عدد تیر در صورت عدم  
 تجاوز خون از زده تمام را حیض قرار میدهد و در صورت تجاوز

از زده

از زده عادت معلوم خود را حیض قرار میدهد و ما بقی را  
 استحاضه و در اینجا چند مسئله است مسئله اولی  
 هرگاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا چهار روز  
 خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر  
 چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند  
 و اگر عود کرد و برده یا کمتر منقطع شد احکام حیض جاری  
 کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی در بین احتیاط کند  
 بجمع ما بین احکام طاهره و حائضه <sup>اولی</sup> بر وجه استحباب پس روزها  
 که گرفتند باید قضاء کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد  
 از زده روز تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه  
 و در پاکی ما بین احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد  
 و تجاوز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است مسئله  
 دوم هرگاه شك کند در انقطاع و عدم انقطاع حیض  
 واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد  
 و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر الوده بخون نیست  
 پاک شده است از حیض و اگر الوده است باقی است و اگر  
 بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح است اگر معلوم

۳  
 ما بین  
 نظر از  
 اگر چه  
 ۱

شود پاک بودن او در حال غسل مسئله سیم هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است اگر خون پیش از ایام عادت بمقدار متعارف مقدم شده یعنی یک روز یا دو روز یا سه روز و اگر زائد از این باشد اگر بصفات حیض است محکوم بحیض است و الا استحاضه و اگر متجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه اگر چه اظهر آن است که طرف آخر تا مقدار یک محتمل باشد حیض بودن او محکوم بحیض است و احتیاط رعایت احتیاط است و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از طرفین و ایام عادت از ده زیاد تر نیست طرفین با ایام عادت حیض است و اگر متجاوز است هر یک از طرفین که بصفات حیض است یا موافق ایام عادت است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم می باشد احتیاط رعایت احتیاط در طرفین است و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط حیض در هر دو مابین آن دو خون ده روز یا کی فاصله شده است هر دو حیض است مسئله چهارم هرگاه مابین دو خون که هر دو بصفت و

شرائط حیض است ده روز یا زیاد تر خون بصفت استحاضه بر بندند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه مسئله پنجم هرگاه پیش از عادت خون بر بندند بصفت حیض و در عادت ببینند بصفت استحاضه و مجموع پیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد و هم چنین هرگاه در عادت بر بندند بصفت استحاضه و بعد از عادت هم بر بندند لکن بصفت حیض و مجموع پیش از ده باشد اگر چه اظهر و اقوی آن است که ما بعد بمقدار یک محتمل است که حیض باشد محکوم بحیض است و احتیاط رعایت احتیاط است و هرگاه مابین دو خون ده روز یا کی فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد مسئله ششم در اقل حیض شب اول و شب آخر داخل است و هم چنین در اکثر حیض شب اول و آخر داخل است و کذا در اقل طهر که ده روز است و احکام حائض چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه مستحب دویم روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجب را باید قضا نماید سیم طواف واجب از او صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع

از دخول مسجد احرام میباید ممنوع است ازان لکن هرگاه  
 جهلاً یا نسیاناً داخل شود و طواف کند صحیح است بنا بر  
 مشهور و احوط عدم صحت است و محرمات حائض مثل محرمات  
 جنب است و علاوه حرام است و طی کردن در قبل مادامیکه  
 خون او باقیست و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز  
 است اگرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط  
 اجتناب از وطی در دراست نیز و هرگاه زوج و طی  
 نمود در حال حیض زوجه خود را هر چند کنیز غیر باشد  
 احوط و خوب کفاره است و ان هیجده نخود طلای مسکوک  
 است در اول حیض و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در  
 آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خودش سه مد  
 کندم بدهد سه فقیر از برای هر فقیری یکمد همچنین  
 طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هرگاه زوج غایب باشد  
 یا زوج غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاک شدن  
 از حیض صحیح است هر چند غسل نکرده باشد و کیفیت  
 غسل حیض ترتیباً و اتماماً مثل غسل جنابت است لکن  
 کافی از وضوء نیست بنا بر مشهور پس باید از برای مثل

نماز وضوء هم بکیرد پیش از غسل یا بعد ازان و احوط پیش  
 بودن آنست و هم چنین است غسل نفاس و استحاضه  
 و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه فصل سیم  
 در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت  
 زائیدن زنان می آید و اکثر آن ده روز است و از برای  
 اقل آن حدی نیست و نفاس ذات العاده بقدر عادت  
 اوست و اگر تجاوز کند از عادت او برده پاکتر منقطع شود  
 تمام نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش  
 نفاس است و قتمه استحاضه اگرچه اقوی آن است که  
 تا هیجده روز نفاس است و اگر اصلاً در بین ده روز  
 خون نه بیند حکم نفاس ندارد و اگر یک روز خون دید و  
 قطع شد همان یک روز نفاس است و اگر روز اول دید  
 و روز پنجم هم مثلاً دید و قطع شد آن پنج روز نفاس است  
 و هرگاه در آن سه روز پاکی مابین احتیاط کند بجمع مابین  
 احکام نفساء و طاهره بهتر است و هم چنین هرگاه اول و  
 دهم یا نهم یا هشتم مثلاً به بیند ایام طرفین با ایام پاکی  
 خون نفاس است و هرگاه در پاکی مابین احتیاط کند بهتر

است و آنچه بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه است  
 بر نفساء نیز چنین است **فصل چهارم در غسل استحاذه**  
 است بدانکه استحاذه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و  
 کثیره قلیله آنست که کف یا پنبه را که در فرج میکند در خون  
 بان برسد و لکن آنرا بتمام فرانگیرد و متوسطه آنست که خون  
 در پنبه فرود رود و از آن نکند مرد و کثیره آنست که از پنبه  
 بگذرد و بگردد هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست  
 بلی برای هر یک نمازی چه فریضه و چه نافله یک وضوء لازم  
 است و در قسم دوم برای نماز صبح یک غسل علاوه کند و اما  
 اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر و عصر یک  
 غسل علاوه کند بنا بر اقوی و هم چنین است هر گاه بعد از  
 نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد  
 از مغرب و قبل از عشاء متوسطه شود و اما در قسم سیم سه  
 غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و  
 عصر و یکی برای مغرب و عشاء اگر جمع کند ما بین ظهرین و  
 عشانین و اگر جمع نکند و فاصله بینداند پس واجب است  
 برای هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط بلکه اقوی آنست

که بعد از غسل و وضوء نماز را تاخیر ننماید و اهتمام نماید در  
 حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود  
 بان و بجز اینست که وضوء و آب بر غسل مقدم بد امر دو  
 جایز است و طی نمودن زن مستحاذه اگر اغسال صلوتیه را  
 بجا آورد و مذ هب بعضی از اجله علماء آن است که خون  
 استحاذه در صورت بیرون آمدن مطر چه قلیله و چه  
 کثیره و چه متوسطه چه بخودی خود بیرون بیاید و چه  
 بواسطه پنبه موجب حدث اکبر و سبب غسل است و  
 حدث آن باقی است تا وقتی که پاک شود و این قول خالی  
 از قوت نیست پس هر گاه خون خارج شود و لودر قلیله  
 باید غسل نماید بجمه نماز و بعد از پاک شدن هم باید  
 غسل نماید **فصل پنجم در غسل و سایر احکام اموات**  
 است و در آن پنج مبحث است **مبحث اول در احکام**  
 حال احتضار بدانکه واجب است در آن حال محتضر را بر  
 پشت بخوابانند و پای او را رو بقبله نمایند و مستحب  
 است شهادتین و اقرار بائمه طاهرین علیهم السلام و  
 کلمات فرج و تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را بر هم

گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند  
 برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت  
 احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر آن تا یقین  
 بموت او و بگروه است که حیض و جنب در آن حال حاضر  
 باشد **مبحث دویم** در غسل دادن میت و در آن چند **فصل**  
 است **فصل اول** بدانکه غسل میت واجب کفائیست که  
 بر همه مکلفین واجب است بناء بر مشهور و لیکن اقوی  
 آن است که غسل واجب بر اولیاء میت است نه بر سایرین  
 پس گرفتن اجرة بر غسل صحیح است و واجب است که سایرین  
 باذن ولی غسل دهند و اولی بغسل دادن شوهر است  
 نسبت بزین خود و در غیر زن اولی بان اولی بمیراث  
 است بر انما علی الاقوی و طبقات ارحام بترتیب طبقات  
 امرت است و اگر هیچ یک نباشد حاکم شرع مقدم است  
 بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین و تمام آنچه ذکر شد در  
 تکفین و نماز بر میت و دفن او نیز جاریست **فصل**  
**دویم** در شرائط غسل دهنده و آن چند چیز است  
 اول آنکه اثنی عشری باشد دویم مماثلت با میت در مرد

بودن و وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد  
 اگر چه از محارم او باشد **علی الاحوط** مگر در حال ضرورت  
 و هم چنین عکس آن لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی  
 جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد و  
 بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت اوست اگر چه اقوی  
 جواز آن است با کراهت و هم چنین کنیز را مولای او و احوط  
 ترك غسل دادن کنیز است مولا یشرا و جایز است پرسه  
 ساله یا کمتر از زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل  
 دهد **فصل سیم** در احکام آن بدانکه واجب است  
 ازاله نجاست از میت پیش از غسل و کفایت شستن هر  
 عضوی پیش از شروع در غسل آن اگر چه احوط تطهیر تمام بدن  
 اوست قبل از شروع در غسل او و واجب است پوشانیدن  
 عورت او را از نامحرم و احوط آنست که میت را در حال غسل  
 مثل محتضر یا قبله بخوابانند **فصل چهارم** در کفایت  
 غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد  
 بترتیب اول بآبی که در او سد باشد دویم بآبکه در او  
 کافور باشد سیم بآب خالص و احوط غسل دادن میت است

در هر يك از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت و شرطست در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع در آنها و اگر سرد رو کافور میسر نشود هر سه غسل بآب خالص داده شود و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم دهند میت را بقصد هر يك از آن سه غسل علی الاحوط و در تیمم سیم قصد مافی الذمه نماید و احکام تیمم خواهد آمد و تیمم را بدست خود بعمل آورد نه بدست میت فصل پنجم در احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل جنوط کردن و آن مسح کردن هفت موضع سجود است بکافور و کافیت بقدر مسمی و مستحب است مخلوط کردن جنوط را بترتبت حضرت سید الشهداء علیه السلام بلی اگر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را نزدیک او نبرند و غسل و در تخنیط **مبحث سیم** در تکفین است واجب است کفن نمودن میت را بر سر پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که از اسرتاسری میگویند و شرط است در پیراهن که از شانۀ تا نصف ساق را بپوشانند و افضل تا بقدم بودن است و در لنگ آنکه مابین ناف و زانو را فرا گیرد

و اگر طریقت نیت تیمم مقارن اول تیمم

و افضل

و افضل آنکه مابین سینه و قدم او را فرا گیرد و در لفافه آنکه طویلاً انقدر بلند باشد که دو سر او را توان بست و عرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد و لنگ را مقدم بر پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه بربندد و معتبر است در کفن چند شرط اول مباح بودن آن دوم نجس نبودن آن سیم حریر نبودن آن چهارم پوست نبودن آن اگر چه از ماکول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط است که از مو و کرک ماکول اللحم نباشد و کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون می رود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب مؤکداست گذاردن دو جریده تر بامیت از چوب نخل با مکان و الا اولی سرد و بعد از آن بید یا اناز و اگر هیچ کدام ممکن نشد هر چوب تری کافیت و بترتبت شهادتین و اسماء ائمه را بر او بنویسند **مبحث چهارم** در نماز بر اوست بدانکه واجب است کفایت نماز بر هر میت مسلمانی بناء بر مشهور و بر خصوص ولی بنا بر مختار اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش

۱

۲

۳



سأله مستحب است و جائز نیست نماز بر کافر و شرط است در  
صحت نماز اثنی عشری بودن مصلی و بلوغ شرط صحت نیست  
و از طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان از سائر  
مکلفین بنا بر احوط اگر چه اقوی سقوط است و جائز نیست  
نماز میت بدون اذن ولی بنا بر مشهور و بناء بر مختار چه برای  
چه جماعت و کیفیت نماز است که نیت کند و پنج تکبیر  
بگوید و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر است که  
بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ  
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا  
بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ وَبَعْدَ از تکبیر دوم صلوات بر محمد و  
آل او بفرستند و بهتر است که بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآرْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ  
بَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ  
وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالشَّاهِدِينَ وَالصِّدِّيقِينَ  
وَجَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَبَعْدَ از تکبیر سیم دعاء امر  
برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ  
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ

و  
نقد  
مخ  
۱

تَابِعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ إِنَّكَ عَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبَعْدَ از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید  
بِخَيْرٍ إِنَّكَ بَكَوَيْدِ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ  
أَمْتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ  
إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي  
إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاعْفُ لَهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ  
عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَآخِلْفَ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْغَايِبِ بْنِ  
وَأَرْحَمَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد بگوید الله اکبر و  
اگر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث  
بیاورد و در نماز میت شرط است نیت قربت و قیام و قبله  
و بودن سر میت بسمت یمین نماز گذار با امکان اگر چه بجهت  
طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر میت  
را عکس گذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به  
پشت خوابانیدن میت را در انحال **صحیح پنجم** در دفن  
میت بد آنکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفافی  
بناء بر مشهور بنحویکه پنهان نمایند او را زیر خاک بقدریکه محفوظ  
ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و جواز

۱  
۱۱۱

تایید

است او را بدست راست و رو بقبله بخوابانند و حرام است  
 نبش قبر نمودن مگر در بعضی مقامات که در کتب مبسوطه  
 مسطور است چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن  
 آن و کندن و چیدن موچه در موت اقارب و چه غیر آنها و  
 هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و  
 بدانکه استخوان میت را در کیسه کنند و دفن کنند ضرر  
 ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلۃ الدفن بنا بر مشهور  
 و احوط اتیان بقصد قربت مطلقه است و آن دو رکعت است در  
 رکعت اولی بعد از حمد آیه الکرسی بخوانند در رکعت دوم  
 بعد از حمد اولی انست که ده مرتبه سورۀ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بِنُوحٍ  
 و بعد از سلام بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ  
 اَبْعَثْ ثَوَابَهَا لِیْ قَبْرِ فُلَانٍ و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر  
 کند **فصل ششم** در غسل مس میت بدانکه واجب است  
 غسل نمودن برای کسیکه بدن خود مس کرده باشد میت را  
 ولو بناخن و دندان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن  
 او اگر چه مس کند دندان و ناخن او را علی الاقوی بلی مس  
 موی میت موجب غسل نمیشود و هرگاه میت تیمم داده شود

مکرر موی  
ریزه

بجمله نبودن آب یا مضر نبودن غسل مس او موجب غسل میشود  
 بلی هرگاه سدر یا کافور یافت نشود میت را غسل با آب خالص  
 داده باشند مس او موجب غسل نمیشود و بدانکه هر چه شرط  
 بوضو است شرط بغسل مس میت است بنا بر احوط و وضوء شکسته  
 میشود بسبب مس نمودن میت **فصل هفتم** در اغسال مستحب  
 است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور  
 است و غسل جمعه مستحب موکد است و اگر خوف داشته باشد  
 که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه جایز  
 است و اگر روز جمعه آب بدست او مرد نیز بجا او مرد و وقت  
 آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمّه بجا او مرد  
 و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

**مقصد سیم**

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام اول نیافتن  
 آب بقدریکه کفایت کند از برای وضوء یا غسل لکن اگر در  
 بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی از آن آب باشد اگر  
 ممکن شود تفحص کند خودش یا نائش در زمین تا هموار بقدر  
 رفتن يك تیر پرتاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب

در چهار سمت و هر گاه وقت تنگ باشد با ترک تفحص تیمم صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمی یافت تیمم صحیح است بنا بر اقوی و تیمم آنکه بتوسد بر نفس یا عرض یا مال معتد به هر گاه بخاهد بآب برسد تیمم ترس ضرر از استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بتوسد از حدوث آن یا از طول کشیدن یا شدت آن هر گاه تکلیف او جبیره نباشد چهارم ترس از عطش بر خود یا بر افسان یا حیوان محترم بسبب استعمال آب پنجم آنکه هر گاه طلب کند از کسیکه آبی با او بنجشد یا بفروشد بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل او را بنماید عاده ششم توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن جمیع آنچه در نزد اوست یا قدری که ضرر بحال او برساند بخلاف آنکه ضرر بحال او نباشد اگر چه بقیمت کزاف باشد که واجب است بدهد هفتم تنگی وقت است از طلب کردن آب هشتم تنگی وقت است از استعمال آب نهم واجب بودن استعمال آب موجود در رفع خبثت و احوط در این صورت آنست که اول استعمال آب کند بعد تیمم نماید و بدانکه زمانیکه تیمم واجب باشد وضوء

و غسل باطل است مگر در سه صورت اول تحصیل آب بدانند مالیکه مضرب حال اوست دوم تحصیل آب بتخلی ممتی که نباید تخلی شود سیم آنکه در تنگی وقت وضوء بسازد یا غسل نماید اگر چه احوط در این صورت بطلان وضوء و غسل است و آنچه بان تیمم کرده میشود چند چیز است اول خاک خالص دوم سنگ سیم ریک چهارم زمین کج قبل از نختن و بعد از نختن علی الاظهر اگر چه احوط ترک او است و این چهار در یک مرتبه است اگر چه احوط حتی المقدور خاک است و اگر اینها نباشد تیمم کند بچیز بکدر آن خیار باشد هر گاه ممکن نشود بتکانیدن غبار او جمع شود و الا لازم است و اگر آن هم نباشد کل اگر نتواند او را بخشکاند و الا لازم است و اگر آن هم نباشد اقوی سقوط نماز و قضاء آن میباشد اگر چه احوط اتیان بنماز بی وضوء می باشد نیز و **حقیقت** تیمم سه چیز است اول زدن دو کف دست است با هم بر زمین یک دفعه اگر چه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی هر چند احوط در آن دو دفعه نزد نیست یک دفعه برای مسح پیشانی و دیگری برای مسح دیدن دوم مسح کردن بد و کف دست با هم تمام پیشانی و جبین را از رستنگاه مواته و ابرو و طرف

بالای دماغ با مراعات الاعلی فالاعلی عرفاً و ضرر داشتن  
انفراج معلوم نیست و لازم نیست اجراء هر یک بر محل اگر چه  
احوط است **تیمم** مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست  
فاسر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن پشت دست چپ  
را بدست راست و شرائط صحت تیمم یا نرده چیز است  
اول تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضوء دوم مباح بودن آنچه  
بان تیمم میکند مگر آنکه مجبور باشد سیم پاک بودن آنچه بان  
تیمم میکند و مزوج بغیر آن نباشد که از خاک بودن مثلاً بیرون  
رود اگر شنبه باشد بشبهه محصوره ببرد و تیمم کند چهارم پاک  
بودن اعضاء تیمم با امکان و اگر باطن دست نجس باشد و تعدی  
بغیر نکند و ممکن نشود تطهیر آن تیمم نماید بشکم دستها و احوط  
ان است که جمع نماید میان تیمم بظاهر دست و باطن دست اگر  
ظاهر دست ظاهر باشد و هر گاه نجاست باطن دست تعدی  
نماید و خشکانیدن آن ممکن نشود واجب است تیمم بر پشت دست  
پنجم زائل کردن حاجب از ماسح و مسح با امکان و اگر جبیره  
بر روی ماسح یا مسح باشد و آب موجود نشود و ممکن نشود  
برداشتن جبیره یا اینکه ضرر داشته باشد بهمین حال تیمم نماید

ششم نیت بتفصیلی که در وضوء گذشت هفتم ابتداء از اعلی  
فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه ذکر شد نهم موالات عرفی دهم  
مباشرت که خود تیمم کند با امکان یا نرده تیمم بعد از دخول  
وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر  
داشته باشد یا نه اگر چه تاخیر تا آخر وقت اگر امید رفع عذر  
داشته باشد احوط است بلی با قطع بان تاخیر متعین است و  
هر گاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت آن اکتفاء میکند بان  
برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر باعث تیمم باقی باشد و  
هر گاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلاً برای نمازی  
تیمم کرد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد  
اگر آن عذر باقی باشد هم تیمم بگیرد اگر چه احوط در صورت تمکن  
از وضوء جمع است ما بین آن و تیمم بدل از غسل و در صورت  
معدور بودن از وضوء یک تیمم است بقصد مافی الذم و  
هر گاه میتی تیمم داده شود و پیش از دفن غسل میسر شود  
غسلش میدهند هر چند بعد از نماز باشد و بعد از غسل  
اعاده نماز نمایند

مقصد چهارم

در طهارت از جثت میباید و در آن چند بحث است **بحث**  
**اول** در نجاسات است و آن دو امرده چیز است اول و دوم  
بول و فضله انسان و هر حیوانی که حرام گوشت و صاحب خون  
جسده باشد در پرنده و غیر پرنده علی الاقوی خصوص  
از بول شب پره تسیم منی است از هر حیوان صاحب خون  
جسده مگر منی خروس که در تخم مرغ است که آن پاک و  
حلال است چهارم میت و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته  
باشد از انسان و هر حیوان صاحب خون جسده بلی میت  
انسان بغسل دادن پاک میشود و هر گاه مس کند از اقبل  
از غسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اگر چرید و  
رطوبت مس شود و هم چنین نجس است اجزائی که از هر  
حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده  
باشد لکن اجزاء صغیر بکه از انسان جدا میشود مثل پوست  
لب و امثال آن پاکست و تخمی که از شکم مرغ و نحوان بیرون  
میآید پاک است اگر پوست روی آن سخت شده باشد  
بلی هر گاه ملاقات با میت در حال رطوبت کرده باشد متنجس  
است و ظاهر میشود بشستن و انفخه که شیردان بزه و بزغاله

است

است پیش از آنکه چیز خور بشوند با پندیر مایه که در آن  
است پاک است و هر گاه ملاقات با میت بر طوبت نموده  
باشد متنجس است و بشستن پاک میشود اگر چه احوط اجتناب  
از آن است پنجم خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون  
جسده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء حیوانی که ذبح  
شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر  
است مط و احوط اجتناب از خون نیست که در عضوی باشد  
که حرام است خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده  
تخم اگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روی آن  
هست همان زرده نجس است بنا بر احوط و سفیده آن  
پاکست و هر گاه مشتبه شود خون طاهر بخون نجس اگر اشتباه  
از باب خون خارج ذبیحه است بخون باطن آن اقوی اجتناب  
است و اگر از باب اشتباه خون جسده است بغیر خون  
جسده طاهر است ششم و هفتم و هشتم سنک و خوک صحرائی  
و کافر باقسام آنها و اجزاء آنها اگر چه روح در آنها حلول نکرده  
باشد قلم شراب بلکه هر مست کنند که در اصل روان باشد  
و آب انگوری که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکرت باشد

اگر چه حرام است خوردن آن مادامی که ثلثان نشده باشد  
 ولی اقوی آنست که نجس نیست هر چند احتیاط خوبست و  
 اما آب مویز و خرما بجوشیدن نه نجس میشود و نه حرام چه  
 در آب و چه در روغن و همچنین مویز دهم فقاع که از جو گرفته  
 باشند<sup>۲</sup> و الاحرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد  
 یا زدهم عرق جنب از حرام بنا بر احوط و نماز در لباسی که آلوده  
 بان شده باشد جایز نیست قطعاً و زندهم عرق شتر نجاست  
 خوار قبل از استبراء آن بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط  
**مباحث در بصر** بدانکه ثابت میشود نجاست بچند  
 چیز اول علم بان دویم خبر دادن زوالید در صورتیکه حسب  
 الطمینان شود سیم شهادت دو عادل و مظنه و شک کفایت  
 نمیکند مگر در مرطوبت مشکبھی که بعد از بول یا خروج  
 منی و قبل از استبراء خارج میشود بنا بر احوط چنانچه ثابت  
 میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن زوالید  
 و مظنه اگر چه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط کفایت  
 نمیکند مگر اینکه مفید الطمینان شود **مباحث سیم**  
 در احکام نجاست بدانکه شرط است در صحت نماز و حال

و مسکر نباشد

اختیار پاک بودن ظاهر بدن و موی و ناخن و نخوان و لباس  
 مصلی که ماتم فی الصلوة باشد و هم چنین است آنچه همراه  
 نماز گذار است اگر چه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل عرق  
 چین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که بر تنهایی نمیتوان  
 ستر عورت بان نمود شرط نیست و محمول متنجس که بقدر  
 ساتر نباشد نیز ضرر ندارد و هم چنین خون قروح و جروح  
 تازه مانیکه خوب نشده و قطهیر بدن یا لباس از آن یا تبدیل  
 آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگر چه زیاد باشد  
 و هم چنین خون حجامت و فصد و هر زخمی بلکه بواسیر نیز چه  
 در باطن باشد یا ظاهر اگر چه احوط اجتناب از آنست و هم  
 چنین حکم عرقیکه بخون قروح و جروح متنجس شده اگر عرق  
 کردن بنوعی باشد که شخص غالباً از آن خالی نباشد مثل  
 نرمان تابستان و هم چنین معفو است نماز کردن با خون غیر  
 قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد و در حکم اوست عرق  
 متنجس با بشرط مذکور مگر خون حیض و نفاس و استحاضه  
 و نجس العین و میتة که انفا معفو نیست بلکه احوط در خون  
 غیر ماکول اللحم غیر از انسان نیز اجتناب است و فرق نیست

در شرط مذکور مابین عالم و جاهل بشرط مذکور پس لازم است بر کسیکه جاهل بمسئله بوده اعاده نماز در وقت و قضاء آن در خارج وقت و اگر عالم بمسئله بود و ملتفت بنجاست شد و فراموش کرد قضاء و اعاده لازم است و اگر ملتفت بنجاست نشده اعاده در وقت لازم است اگر ملتفت شد در داخل وقت و اگر ملتفت نشد تا وقت خارج شد قضا نماید در صورت تقصیر و الا قضاء لازم نیست **صحت چهارم در مطهر** است و آن چند چیز است اول آب است و آن یا مطلق است که بدن قید آنرا آب میگویند یا مضاف است مثل کلاب و آب قند و آب هندوانه و رفع حدث و ازاله نجس بان نمی شود و بملاقات نجاست نجس میشود هر چند زیاده از کرب باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی با آن باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد مثل آنکه از کلاب پاش کلاب در دست کافی بریزند پس نجاست آن سرایت نمیکند باعلی و آب مطلق پنجم قسم است اول آب باران دوم آب جاری سیم آب چاه چهارم آب ایستاده که بقدر کرب یا زیاد از آن باشد پنجم ایستاده که کمتر از کرب باشد پس بدانکه آب باران در حال

باریدن و حکم جاریست اگر چه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغییر بنجاست و پاک میکند آب متنجس و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بیاریدن بر آن بعد از زوال عین نجاست و تعدد و عصر و در آن لازم نیست **و اما** آب جاری و آن آبی است که بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود ما را مگر طعم یا رنگ یا بوی آن بنجاست متغیر نشود و با تغییری از آنها نجس است و آب نجس غیر متغیر یا متغیر یک تغییر آن زائل شده باشد بجز اتصال با آب جاری یا کرب پاک میشود **و اما** آب چاه پس اقوی آنست که بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کرب باشد و واجب نیست بواسطه افتادن چیزی در آن چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب است و تفصیل آن بیرون از عهده این مختصر است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود و تطهیر آن بکشیدن مقداری است که تغییر آن را زائل کند **و اما** آب ایستاده بقدر کرب که بحسب وزن شصت و چهار من شاه الا بدیست مثقال صد و بحسب مساحت سه و جب و نیم عرض و سه و جب و نیم طول

در سه وجب و نیم عمق که حاصل ضرب انفا در یکدیگر چهل و  
سه وجب الا ثمن وجب است پس چنین آبی بملاقات نجاست  
نجس نمیشود **و اما آب ایستاده** کمتر از کتر پس بملاقات  
نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود در رفع خبث پس در  
غسله مزبله عین نجس است اگر چه متغیر بنجاست نشود بلکه  
احوط اجتناب از غسله است مگر غسله استنجاء که آن پاکست  
بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بان نشده باشد  
و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحد یک از صدق استنجاء  
بیرون رود و نجاست خارجی بان نرسیده باشد و در تطهیر  
متنجس از بول بآب قلیل معتبر است شستن انراد و مرتبه  
بنا بر احوط چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت میکند در بول  
صبی شیر خوار یک غذا خور نشده باشد چه پسر و چه دختر یک  
مرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفرودن  
نیست و در غیر بول اقوی کفایت یک مرتبه است بعد از زوال  
عین اگر چه احوط هم دو مرتبه است و در چیزها نیکه فشرده  
میشود معتبر است فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه  
باید شسته شود بآب بنا بر احوط اگر چه اکتفاء بدو مرتبه خالی

از قوت نیست از هر نجاستی مگر در ولوغ سک که باید اول پاک  
مرتبه بخاک پاک خاک مالی نمایند و بعد از آن دو مرتبه دیگر بآب  
خالص پاک آن را بشویند و بهتر اینست که اول بخاک خشک خاک  
مالی کنند و بعد از آن قدری آب در آن کرده کل مالی کنند  
و بعد از آن دو مرتبه بآب بشویند و در ولوغ خوک و مردن موش  
صحرائی در آن بنا بر احوط هفت مرتبه آن را بشویند و احوط در  
خوک اول خاک مالیدنست نیز و در تطهیر بآب کثیر و جاری  
یک مرتبه کافی است مطلقا بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاک مالی لازم  
است بلکه احوط تعدد غسل است نیز بدانکه حال شستن  
ظروف بآب کثیر ظاهر است و کیفیت تطهیر بآب قلیل آن است  
که آب در آن بریزند و بگردانند آب را تا فرا گیرد جمیع اطراف  
او را و پس از آن بریزند و هم چنین در مرتبه دوم و سیم و در  
تطهیر حوض و ظرف منصوب اب از اطراف او جاری نمایند بظرف  
طاهری خالی نمایند آبرو لازم نیست که ظرف در هر نوبت طاهر  
نمایند بلی نسبت بنسالة دوم ظرف را طاهر نمایند دویم زمین  
که پاک و خشک باشد یعنی رطوبه سریر نداشته باشد و آن پاک  
میکند براه رفتن یا مالیدن بر آن کف پا و کفش و امثال آنرا بعد



از زوال عین نجاست بشرط آنکه نجاست آن حاصل شده باشد  
 از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم افتاب است بنا بر  
 مشهور و لکن مطهر بودن آن محل تا ممل است احتیاط در آن ترك  
 نشود و آن پاك ميكند بنا بر مشهور و چیزی را هرگاه بتأبیدن آنرا  
 بمشککند بعد از زائل شدن عین نجاست **اقل** زمین و آنچه  
 غیر منقول باشد مثل عمارات و آلات متصله بآن و آنچه در آن  
 نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درخت ها و میوه های  
 آن و گیاه ها که در آنست و ظرفها ئیکه در زمین بنا گذارده شد  
 و امثال آن **و سیم** حصیر و بومر یا که پاك ميشود بتأبش  
 افتاب بر يك طرف آن هر دو طرف آن چهارم مستحیل شدن  
 نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسرکه و مبدل شدن  
 غائط بکرم و در حکم آن است آب نجس که حیوان طاهر او را بخورد  
 و لعاب و عرق ميشود و هم چنان غذا و نجس که حیوان حلال گوشت  
 بخورد و سرکین شود و ازین قبیل است زرعی که از آب نجس عمل  
 آید و اما هیزم نجس طاهر نمیشود بواسطه نرغال و خاکستر شدن  
 پنجم انتقالست مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال آن  
 رفته و جزء بدن آن محسوب شود ششم اسلام حتی در مرتد

فطری اگرچه توبه او قبول نیست یعنی حکم قتل ساقط نمیشود و  
 نروجه او هم با رجوع نمیکند هفتم تبعیت و آن در چند ثابت  
 است اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك ميشود  
 پدر مسلمان شود یا مادر و دویم ظرف شراب بعد از مستحیل  
 شدن آن بسرکه سیم تخم که میت را بران غسل میدهند و  
 هم چنین خوقره که بر روی اوست در حال غسل دادن و دست  
 غسل دهند که بتبع میت پاك ميشود و مقصود از این نجاستی  
 است که بواسطه مس میت با رطوبت حاصل شده باشد و هرگاه  
 بنجاسته خارج که بدن میت ملوث بوده طاهر نمیشود بلکه احوط  
 مطهر عدم طهارت است و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل  
 دهند تا ملست احوط بلکه اقوی شستن است و هم چنین  
 پاك شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سائر آلات نوح هرگاه  
 چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست احوط بلکه اقوی اجتناب  
 است هشتم غائب شدن مسلمان پس حکم ميشود بر پاکي بدن  
 یا جامه و فرش و ظرف و آنچه از توابع اوست هرگاه عالم بنجاست  
 آن بوده و احتمال تطهیر آن داده شود و استعمال کند آنرا فیما  
 یشرط فیہ الطهاره نعم زائل شدن عین نجاست از باطن

انسان مثل باطن دماغ و گوش و چشم و فرج و امثال ان همچنین  
از ظاهر بدن هر حیوان و هم چنین از مخرج فائط با فرض عدم  
تعدی بسنک یا کهنه و نخوان از چیزهایی که زائل میکنند عین  
نجاست را بشرط آنکه پاک باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد  
علی الاحوط اگر چه اقوی کفایت جسم واحد ذوالجہات است و  
هر گاه بسعد پاک نشد علاوه کند تا زائل شود و اقوی  
حصول طهارت است با استنجاء با استخوان و سرکه پاك اگر چه  
حرام است چنانچه حرام است استنجاء با آنچه محترم است در شریعت  
دهم استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقدار  
که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء است با آنچه  
منصوص است که پاک میکند بول و فضلہ انرا یا نردم بیرون  
رفتن خون متعارف نه بچه که پاک میکند خونی را که باقی مانده  
لکن خوردن ان خون حرام است دو نردم جدا شدن غسل  
وان پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن

### مطلبی و سیم

در اقسام نمازهای واجب است بدانکه در نماز غیبت نماز  
واجب هفت است اول نماز یومیة پنجگانه دوم نماز آیات

سیم نماز طواف واجب چهارم آنچه بنذر و عهد و مین و اجاره  
واجب میشود پنجم نماز والدین که از ان تفاوت شده باشد از  
روی عذر که بر ولد اکبر واجب است بنا بر احوط اگر چه اقوی  
عدم و وجوب صلوة والده است بر پسر ششم نماز جمعه که واجب  
تخییری است مابین ان و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر اقوی  
هفتم نماز بر میت و نمازهای مستحبی بسیار است و لکن اقتصار  
میشود بنوافل یومیة وان هشت رکعت نافله ظهر است که پیش  
از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت نافله عصر است که  
پیش از نماز عصر میخوانند و چهار رکعت نافله مغرب که بعد  
از نماز مغرب میخوانند و دو رکعت نافله عشا که ان را و تیره گویند  
نشسته بعد از نماز عشا میخوانند و هشت رکعت نافله که وقت **شب**  
ان بعد از نصف شب است و هر چه بصبح نزدیک تر بجا آورد  
بجتر است و دو رکعت نماز شفع که بعد از نماز شب میخوانند  
ویک رکعت نماز و تراست که بعد از شفع میخوانند و مستحب  
است در ان خواندن سورۃ توحید سه مرتبه و معوذتین هر  
کدام یک مرتبه و مستحب است در ان قنوت و بهتر این است  
بعد از دعای فرج که لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله

العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین  
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم و سلام علی  
المسلمین والحمد لله رب العالمین است چهل نفر مؤمن را  
دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید اللهم اغفر لفلان و  
اسم مؤمنی را ذکر کند بعد از آن هفتاد مرتبه بگوید استغفر  
الله ربی و اتوب الیه و بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر  
الله الذی لا اله الا هو المحی القیوم ذو الجلال و الاکرام لجميع  
ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و هفت مرتبه هذا  
مقام العائذ بک من النار و بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی  
و بئس ما صنعت و هذه یدى جزاء بما کسبت و هذه رقبתי  
خاضعة لما اتیت فیها انا ذابین یدى فخذ لنفسک من نفسی  
الوضاحتی ترضی لك العتبی لا اعود و سیصد مرتبه بگوید  
العفو و در هر رکعت نافله صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد  
جایز است قبل از فجر بجا آورد و این نوافل را هر دو رکعت  
بیک سلام بجا آورد و اگر بخواهد تنها میتواند کرد بدون  
سوره و قنوت و جایز است که بعض نوافل را بجا آورد و  
بعضی را ترک کند و لکن تا بتواند ترک نکند و هر نماز که در

سفر قصر میکند نافله آن نماز ساقط است مثل ظهر و عصر و  
عشا و لکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام نماز پس در آن  
چند مبحث است

### مبحث اول

در مقدمات نماز و آن چند چیز است اول وقت شناختن  
و اول وقت ظهر زوال آفتاب است از دائرة نصف النهار تا  
بقدر اداء نماز عصر بغروب شرعی <sup>طلنه</sup> و وقت عصر بعد از مقدار  
اداء ظهر است از زوال تا غروب شرعی و وقت نماز مغرب از وقت  
غروب شرعی است یعنی زوال حمرة از طرف افق شرعی تا مقدار  
اداء نماز عشاء بنصف شب مانده و اولی آنست که تاخیر نیندازد  
از غروب شفق که آخر وقت فضیلت آن است و هر گاه عصیاناً یا  
نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز مغرب و عشاء تاخیر افتاد تا  
قبل از طلوع واجب است بجا آورد و جائز نیست تاخیر آن ولی  
نیت اداء و قضاء نکند و وقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی  
است در افق که فجر صادق است تا طلوع آفتاب و آخر وقت  
فضیلت آن طلوع حمرة مشرقیه است و در اینجا چند مسئله است  
مسئله تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد

واعتماد بمنظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و جایز نیست اعتماد بر اذان یک عادل عارف بوقت مگر آنکه موجب اطمینان شود و مع ذلك اولی آن است صبر کند تا یقین حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکورات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کند و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگر چه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست **مسئله** اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیئاً تا پس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز باشد و ممکن باشد عدول بنماز پیش عدل نماید و اگر بعد از فراغ باشد مجزی است و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد و احوط در صورت تقدیم عصر است تا بنماز دویم است بقصد مافی الذم بدون تعیین ظهر و عصر **مسئله** جایز نیست تاخیر نماز از وقت و واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی هرگاه عصیائاً یا نسیئاً تا تعویق انداخت تا آنکه بمقدار یک رکعت یا آخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و اقوی آن است در این صورت نیز نمازش اداء است پس هرگاه مقدار پنج رکعت مانده باشد از مغرب نماز ظهر را مقدم بدارد

بر عصر و هم چنین اگر مقدار چهار رکعت مانده باشد از آخر وقت نماز مغرب و عشاء مغرب را مقدم دارد بر عشاء **مسئله** جایز است ایقان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی دویم از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبی را قبله **مسئله** بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سفرراً و حضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال در آن معتبر نیست و مراد بقبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است و در این جا دو مسئله است **مسئله** واجب است تحصیل علم با استقبال بزفرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و بلاد بعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن بدیقین واجب است تحصیل مظنه بان الاخری فالاحری و علامانی که معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هبنت است با حصول مظنه است و جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء آن ظاهر نشود و هرگاه در جای ممکن

نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است نماز را چهار مرتبه  
 بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و اگر وقت مضیق  
 باشد بصر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد اگر چه بمرتبه  
 باشد بصر جهت که نخواهد کافی است **مسئله** هرگاه بعد از  
 تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه قبله  
 نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت  
 باقی باشد و قضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله  
 در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند  
 و اگر باقی نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله  
 منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس  
 اگر در اثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را  
 تمام کند و نمازش صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفاً  
 نماید بان سیم از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس  
 از نجاست خبثی الا در آنچه معفو است و هم چنین طهارت از  
 حدیث چنانچه در مجت طهارت گذشت چهارم از مقدمات  
 صباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده  
 از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در این چند **مسئله** است

**مسئله** واجب است جای نماز از غصبی نباشد که نماز در  
 مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان  
 باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او  
 بشاهد حال و هرگاه زمین در اجاره کسی است اذن مستاجر  
 معتبر است و هرگاه از جهت جهل بفصیلت مکان یا غفلة ازان  
 نماز کرد در آن مکان نماز او صحیح است و اجرت این مقدار **توضیح**  
 بر ذمه او است اگر عرفاً اجرت دارد و در اراضی مقدسه که نماز  
 بدون اذن مالک صحیح است شرعاً هرگاه غصب شود نماز در  
 او صحیح است اگر چه احوط ترک است **مسئله** واجب است تمام  
 مکان نماز پاک باشد از نجاستی که بدن مصلی یا لباس او  
 سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشک باشد و نجاست آن  
 سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر  
 آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد بلو  
 مستحب است تمام مکان پاک باشد و هرگاه سجده کرد بر  
 چیز نجس جهلاً یا غفلة و پس ازان ملثفت کرده بداء آورده کند  
 نماز را و هرگاه در اثناء نماز ملثفت کرد دید تغییر دهد موضع  
 سجده را و هرگاه دو سجده بر چیز نجس کرده که ملثفت شد در

ما بقی تغییر دهد و نماز مرتبه ام کند احتیاطا و پس از آن عاده  
 اصل نماز نماید **مسئله** احوط آن است که مرد و زن پهلوی  
 یکدیگر نماز نخوانند و هم چنین زن پیش و مرد در عقب او  
 نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جوانر و صحت نماز هر دو  
 میباشد با کراهت و فرق نیست ما بین زن محرم و غیر آن  
 و کراهت مرتفع میشود بودن حائضی که مافع دیدن باشد یا  
 بفصل میان آن دو بقدر سه ذراع دست **مسئله** مستحب  
 است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب  
 یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در  
 روایت دیگر هزار هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز و در هر یک از  
 مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد  
 جامع برآمده نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز  
 و در مسجد بانزار ثواب دو اندر ده نماز است و نماز نزد حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام معادلست با ثواب دویست هزار  
 نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل  
 است از مسجد بلکه افضل در صند و تخته که پستوی و طاق است

**مسئله** مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه  
 کن هم اولی ترک است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند  
 بیرون آن نماز کند هر گاه کشتی استقرار داشته باشد منصرف  
 از قبله نشود و الا نماز در این حال باطل است مگر در صورت  
 اضطرار و هم چنین نماز در جاهایی که کسی روی او باشد  
 بخصوص زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف  
 کشاده یا کتاب یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و هم چنین  
 مکروه است نماز در خانه که است کننده یا سگ یا صورت **مسئله**  
 در آن باشد و مکروه است نماز در قبرستان **مسئله**  
 مستحب است بر مصلی ستره باشد و مراد از آن دیواری  
 یا حائلی است که میان مصلی و آن پیش آن رود و یا ستره نباشد  
 و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است پنجم از مقدمات نماز  
 پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دبر و بیضت است  
 و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر روی و دست  
 تا بند آن و دو پا تا ساق و لکن در کنیز و صبیله تا با لغه  
 پوشانیدن سر و گردن واجب نیست و این حکم جاری است  
 در جمیع نمازها و قوابع آن مثل اجزاء منسیه و سجده سهو خواه

پوشیده باشد یا نه در تاریکی باشد یا غیر آن سوی نماز میت  
 که ستر در آن احوط و اولی است و هرگاه غفلت کرد پوشانیدن  
 عورت را نماز او صحیح است و هم چنین اگر در میان نماز ظاهر  
 شد و ملتفت نشد و اگر در اثناء ملتفت شد فوراً باید خود  
 را بپوشاند و باید لباس نماز گذار غصبی نباشد و لکن اگر جلا  
 یا سهوا نماز کرد در لباس غصبی نماز او باطل نیست اگر چه  
 اجرت بر ذمه اوست و از پوست میت نباشد و از اجزاء حرام  
 گوشت نباشد خواه عالم باشد بیطلان نماز در او یا جاهل از  
 عمد باشد یا از فراموشی لباس باشد یا جزء آن بنا بر اقوی  
 بلکه میت و اجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد علی الاحوط  
 بلی جائز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب و کرک آنها و  
 باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد و طلا باف نباشد  
 چه در حال نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست  
 کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان  
 مطلقاً و اما برای زن جایز است امور مذکور حتی در نماز  
 و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار  
 و در جنک چنانچه جایز است سجاف جامه او حریر خالص باشد

اگر چه

اگر چه احوط است که زیاده از چهار انگشت نباشد و هرگاه از  
 روی غفلت مرد نماز کرد در لباس حریر و طلا باف نماز او  
 باطل نیست و هم چنین اگر معلوم نبود حریر بودن لباس و پس  
 از فراغ از نماز ظاهر شد که حریر است نماز او صحیح است و بدانکه  
 هرگاه جو را بی درپای نماز گذار باشد که پوشاند پشت پا و  
 ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز است

### مبحث دوم

بدانکه مستحب مؤکد است در نمازهای یومیه اذان و آن  
 چهار مرتبه الله اکبر و هر کدام از آنها **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ**  
**حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را دو مرتبه بگوید  
 و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذان است در فصول مکه  
 آنکه دو مرتبه الله اکبر از اول یک مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** از آخر  
 آن در آن نیست و بعد از دو مرتبه **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** دو مرتبه  
 بگوید **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ** و تا کد اقامه بیش از اذان است خصوصاً  
 از برای مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشراط الحرات  
 است در اقامه و اما ایستادن و صرف نزدن پس شرط نیست

درمان اگر چه احوط است

### مبحث سیم

در واجبات نماز است و ان یا زده است اول نیت و معتبر است در ان قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و هر گاه در بین نماز قصد خروج از ان نماید یا متروک شود درمان و چیزی از اجزاء نماز را در حال بجا نیاوردن و مفسدی دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و بر کمر و دامن ها بجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است و دویم تکبیرة الاحرام و ان گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح اداء کند سیم قیام با اعتدال قامت و عدم اعتماد با قدرت و الاتکیه کند و با تعذر از ان بنشیند و با عجز از نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر از بر پهلوی چپ و با تعذر از ان بر پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام و متصل بر رکوع رکعت و در حال قرائت واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است و واجب است در ان استقرار و عدم اعتماد با امکان حتی در قیام در حال قنوت چهارم و پنجم قرائت حمد و یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مرتضی

و مستعجل

و مستعجل بجهت ضرورت و تنگی وقت اکتفاء میکنند بحدتها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا گفتن سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِكَ دفعه علی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه واجبات قرائت چند چیز است اول اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشد و صدق ان حرف بکنند و دویم حرکت و سکون و تشدید را درست اداء کند سیم وقف ب حرکت بلکه وصل بسکون هم نکنند علی الاحوط چهارم آنکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید در اول حمد و سوره که جزء انها است مگر سوره براءة و لازم نیست تعیین سوره پیش از شروع در بسمله بلی هر گاه سوره معین را وقت گفتن ان قصد نمود همان سوره را بخواند و اگر بخواند سوره دیگر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند پنجم هر سوره خواند تا ان نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند عدول کند بسوره دیگر مگر سوره توحید و حمد را بلی اگر کلمه یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا ششم آنکه سوره سجده واجبیه را در نماز واجبی نخواند و در نافله جایز است و در ان بعد از قرائت آیه سجده

تا صراط  
علی اکبر



سجده کند و برخیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی  
اگر کوش کند آیه سجده را یا سهوا بخواند بعد از نماز سجده  
کند و احوط آنست که در نماز اہماء کند و نماز را تمام کند و  
سجده کند هفتم تمام قرائت و تسبیحات امر بعد از رکعات  
ایستاده با استقرار بجا آورد با امکان هشتم آنکه مرد حمد و  
سوره را در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء و صبح بلند  
بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و در رکعت سیم و چهارم  
از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات و منابت  
در بلندی و آهستگی ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آنست  
**و اما** زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند و در مواضع  
جهر مخیر است مگر آنکه اجنبی صوتش را بشنود و مستحب است  
خصوص بسم الله را بلند خواندن در مواضع اخفات نعم ترتیب  
میان حمد و سوره و هم چنین میان اجزاء آنها در مواضع  
فاصله نکردن مابین آنها بغیر ذکر و دعاء و قرآن یا نذر دم  
قرائت را صحیح اداء کند و موافق باشد با قرائت یکی از قراء  
سجده علی الاحوط و اگر نداند تعلیم بگیرد و و انرا دم سوره  
والضحی و الم نشرح را یک سوره محسوب داند و هم چنین آلم

ترکیف

ترکیف و لایلاف را و بدانکه اقوی جو انرا قرائت حمد و سوره است  
انرا روی قرآن و لو در فریضه مطلقا و احوط اقتضایست بر صورتیکه  
متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعیت قاری بلکه احوط  
توکل است در جمیع احوال نماز بلی خواندن قنوت و سائر اذکار و  
ادعیه انرا روی کتاب مانعی ندارد ششم از واجبات نماز رکوع  
است و واجبات ان پنج است اول خم شدن بحد یکد بتواند کف  
دست خود را بر زانو برساند با امکان دوم گفتن ذکر است بعد  
از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه یا  
سبحان ربی العظیم و حمده یک مرتبه سیم طمانینه در حال ذکر  
با امکان چهارم بلند کردن سر انرا رکوع پنجم طمانینه در حال  
قیام با امکان هفتم از واجبات نماز سجود است و واجبات ان هفت  
است اول آنکه منحنی شود بحد یکد مساوی شود جای پیشانی با  
جای پاها با قدرت بلی پشت و بلند بودن ازان بقدر کلفتی  
خشیت ضرر ندارد دوم گذاردن هفت موضع را بر زمین و  
ان پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پاها  
است سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و ان  
زمان واجبات آنست که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد

و جایز است سجود بر کاغذ هر گاه از چیزی عمل آمده باشد که سجده بر آن جایز است و الا جایز نیست و سجده بر نرمین افضل است از سجده بر غیر آن و سجده بر تریبه حضرت سید الشهداء افضل است از سجده بر غیر آن و در حدیث وارد شده که روشنائی تریبه مقدسه از آسمانها و حجابها میگذرد و تا هفتم طبقه نرمین روشنی می بخشد و بدانکه هر گاه نیافت چیزی را که سجده بر آن جایز باشد یا آنکه یافت لکن بجهت سرما یا گرمی یا تقیه نتوانست سجده بر آن نماید در چنین وقتی سجده بر هر چیزی یک پیشانی بر آن قرار گیرد جایز است و بهتر بلکه اقوی این است که سجده بر جامه از پنبه یا کتان و نخوان مقدم دارد و با عجز از آن معادن زمین چون فیروزه و نخوان مقدم دارد و با عجز از آن سجده بر پشت دست نماید ولی در هر حال باید مباح و پاک باشد و کفایت میکند پاکی مقدار یک لایم است گذاردن بر نرمین هر چند اطراف آن نجس باشد پس هر گاه قدمی از مهر پاک باشد و قدمی نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار می گیرد پاک باشد چهارم ذکر است و احوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العلی

و سجده است پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن هفت عضو است بر نرمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از نرمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاحوط و در رکعت اول و سیم که تشهدند از آن و اجلس استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن است بنحو متعارف هر چند بعید نیست کفایت تشهد خفیف دویم صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد در حال تشهد ششم طمانینه در آن تضم از واجبات نماز سلام است و واجبات آن چهارم است اول آنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و بعتراضاً و رحمة الله و برکاته است و جایز است اکتفاء یکی از این دو هر چند بصتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته دویم آنکه در حال

نشسته بعمل آورده تسیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه باطل اند  
باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هر گاه  
عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است  
و حکم سهویان خواهد شد یا نذر هم موالات یعنی پی در پی بعمل  
آورد افعال نماز را و فاصله نشود مابین آن بسکوت طویل بر  
و جسیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام  
در حال تکبیرة الاحرام تسیم قیام متصل بر کوع چهارم رکوع  
پنجم دو سجده پس هر گاه رکن ترك شود یا زیاد شود عمداً یا  
سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است  
که مذکور میشود در محل آن و در بطلان نماز زیادتی تکبیرة  
الاحرام تأمل است و احتیاط لازم در این صورت اتمام نماز و اعاده  
اوست

مبحث پنجم

در مبطلات نماز و ان چند چیز است اول حدث است چه  
اکبر و چه اصغر دوم منحرف شدن از قبله بجهة بدن بطوریکه

پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً  
و سهواً و جهلاً و اما انحراف بمابین یمین و قبله یا یسار و  
قبله سهواً ضرر ندارد تسیم آمین گفتن بعد از حمد مکرر در  
حال تقیید چهارم تکلم کردن بد و حرف و نریاده یا یک حرف  
منفهم معنی عمداً بغير انز ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد  
پنجم خنده قصه گاه اگر چه از روی اختیار نباشد ششم گریه کردن  
از جهة غیر خدا و گریه از خوف خدا از افضل عبادات است و  
احوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت  
علیهم السلام آنکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن و آشامیدن  
در غیر آنچه استثناء شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت  
نماز را مثل جستن و دست بردن و مثال انفا نضم  
دست بر روی دست و دیگر گذاردن مگر در حال تقیید دهم  
شک در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئی را  
در حال شك بجا آوردن یا نذر دهم زیاد کردن جزئی را در نماز  
عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد و نذر دهم  
قرآن سورتین که عبارت است از خواندن دو سوره بعد از  
حمد در رکعت واحد از نماز واجب **بناءً بر احوط**

۱

## مبحث ششم

در شکیات نماز است و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه هرگاه کسی شك کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلی که بعد از آن است اگر چه مستعجب باشد اعتناء نکند مثل آنکه شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شك کند در آیه بعد از دخول در آیه دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمه دیگر اعتناء نکند علی الاقوی و هرگاه شك کند در سجده بعد از برخاستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکند بلی هرگاه شك کند در حال برخاستن بر کوفت و ایستادن کند و اگر شك کند در تشهد بعد از برخاستن اعتناء نکند و اگر در حال برخاستن باشد بر کرد علی الاقوی و احوط ایستادن است بقصد قربت مطلقه و اگر شك کند در چیزی از افعال نماز پیش از آنی که داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد **فصل دوم** شك در عدد رکعت نمازهای واجبی در بین نماز بعد از آنکه شك قرار گرفت بتروی و تامل کردن باندازه ای که خارج از صلوة نشود اگر نماز دو

رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقاً موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت **اول** شك میان دو سر بعد از سر بر داشتن از سجده دویم پس بنا بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هرگاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دویم باشد پس آنچه ذکر شد بعمل آورد و نمازش صحیح است و لکن اولی آنست که در این صورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقامات آتیه که حکم مترتب بر اكمال سجد تین است جاری است دویم شك میان سه و چهار در هر جا باشد چه در قیام چه در رکوع و چه در سجود و چه بعد از آن و چه در بین آنها بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد سیم شك میان دو و چهار است بعد از اكمال سجد تین بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد چهارم شك میان دو و سه چهار است بعد از اكمال سجد تین بنا بر چهار گذارد و بعد

دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شك  
 میان چهار و پنج است بعد از اكمال سجد تین بنا بر چهار س  
 بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو  
 بجا آورد ششم شك میان چهار و پنج است در حال قیام می  
 نشیند و شك او بر میگردد بشك میان سه و چهار و حکم ان  
 در این جاریست و برای هر يك از قیام بیجا و از کاریکه گفته و  
 سجده سهو بجا آورد و این سجده در جمیع قروض بعد که  
 قیام را میشکند و می نشیند جاریست هفتم شك میان سه و پنج  
 است در حال قیام می نشیند شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم  
 ان در این جاریست هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال  
 قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار  
 و حکم ان در این جاریست نهم شك میان پنج و شش است در  
 حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج  
 بعد از اكمال سجد تین و حکم ان در این جاریست و بدانکه  
 کثیر الشك در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات ان در اینجا  
 که کثیر الشك شده اعتناء بشك خود ننماید و بنا بر بر صحت  
 گذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و هم چنین اعتبار

نزارد



ندارد شك امام یا ماموم با حفظ دیگری و هم چنین شك بعد  
 از فراغ از نماز و بعد از وقت اعتبار ندارد و بنا بر بر صحت  
 گذارد هر گاه يك طرف شك صحیح باشد مثل شك بین سه و  
 چهار در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و اگر شك بین دو و چهار  
 باشد باطل است مگر در نماز دو رکعتی بلکه مظنه بعد از  
 فراغ و بعد از وقت در حکم شك است مگر اینکه بعد اطمینان  
 برسد و هر گاه پس از فراغ از نماز یقین نماید که شك صحیحی از  
 برای او واقع گردیده و لکن نمیداند چه شکي بوده واجب است  
 که دو رکعت نماز احتیاط نشسته و دو رکعت ایستاده نماید  
 و دو سجده سهو بجا آورد و اعاده نماز لازم نیست و هر گاه کسی  
 نماز احتیاط بجا نیاورد و اعاده نماید نماز را نماز او صحیح است  
 اگر چه معصیت کرده **فصل سیم** در نماز احتیاط است  
 برای شك مذکور بدانکه واجب است بعد از سلام نمازیکه  
 در ان شك کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان ان و  
 نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است و  
 نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و مرکوع و در  
 سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز و لکن سوره و قنوت ندارد

و چهار رکعتی  
 صحیح



وقرائت حمد را با خفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا بر احوط اگر چه اقوی است بحباب جهر بان است و بدل نکر اگر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است ما بین بنا بر اقل یا اکثر مگر آنکه بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل پس هر گاه شك کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت مخیر است و اگر شك کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بنا برد و گذارد و تمام کند و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شك حکم ان حکم نافله است و احوط آنست که بنا بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد از اعاده کند و بعد از آن اصل نماز را نیز اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد و اگر داخل جزوه بعد شده بگذرد **فصل چهارم** در حکم ظن در نماز بدانکه ظن یا متعلق بر رکعات است یا بافعال اما ظن متعلق بر رکعات پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چه در چهار رکعتی چه در اولین از آن چه در آخرین تین هر گاه ظن بدرجه اطمینان و سکون نفس باشد و اگر محرز در حجاب احد طرفین و چربیدن آن باشد که اول مرتبه بیرون رفتن

از شك

از شك و حد تساوی است معتبر نیست مگر در آخرین تین و فرق نیست در اعتبار ظن بین اینکه از اول حاصل شده باشد یا پس از عرض شك پس اگر از اول امر شك کند و بعد از تروی شك او مبدل شود بظن با احد طرفین بنا بر عمل کند بظن خود و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند با احد طرفین و بعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان و بناء بر اکثر در موارد آن پس مدار در صورت انقلاب بر حالت دویم است شك باشد یا ظن بلکه اگر ظن با احد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بظرف دیگر بنا بر ظن دویم گذارد و هم چنین در شك پس اگر اول شك کرد ما بین دو سه و بنا بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بین سه و چهار یا یک و دو حکم شك دویم جاری کند پس در صورت اولی بناء بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل آورد و در صورت دویم حکم شك یک و دو جاری کند که بطلان نماز است و هکذا در سایر انقلابات و هر گاه حالت تردیدی از برای او حاصل شود و نداند که شك است یا ظن بناء بگذارد بر آنکه شك است و حکم شك جاری کند مثلاً نمیداند یک رکعت کرده

یا در رکعت و شك دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد و مظنون  
 است یا نه حکم شك جاری کند پس بقاء را بر بطلان گذارد در  
 صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت  
 و شك کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه بنا بگذارد  
 بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر  
 صور **و اما** ظن متعلق بافعال مثل آنکه نمیداند یک سجده کرده  
 است یا دو سجده و مظنه او بیک سجده است یا بدو سجده یا  
 نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد باحد طرفین پس در  
 حکم یقین است مگر اگر بد رجحان اطمینان باشد و اگر مگر در رجحان  
 یک طرف است در نظر او معتبر است در خصوص اخیرتین و آلا  
 حکم شك دارد و هرگاه مراعات احتیاط کند مطلقاً احوط است  
 و مقتضای آن در بعضی صور الحاق بشك است و در بعضی صور  
 الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن متعلق است  
 بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادتی آن مضر بنماز نیست یا  
 متعلق بافعالی است که زیادتی آن مضر است مثل رکوع و سجود  
 و نحو این دو پس در صورت اولی اگر بمحل است اتیان کند هر چند  
 ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن

بکردن دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن بنکردن دارد بر کرد و  
 اتیان کند مثلاً اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و  
 هنوز داخل در سوره نشده است از آن بخواند چه مظنه بنخواندن  
 داشته باشد چه مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا  
 قنوت شك کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بنخواندن  
 باشد بگذرد و بقاء را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او بنخواندن  
 باشد باز بر کرد و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل  
 است و اما در صورت دوم پس اگر در محل است و مظنه بنکردن  
 دارد بجا آورد مثل آنکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن  
 داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند و بگذرد و نماز  
 را تمام کند و بعد از اعاده کند و اگر بعد از محل باشد اگر  
 مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد بر کرد و  
 بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند یک  
 سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده  
 است و مظنه او این است که یک سجده کرده یک سجده دیگر  
 بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شك و اگر مظنه  
 دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز

را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مطنئه او بگردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مطنئه او بنگردن باشد برگردد و یک سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را و هکذا در سایر افعال مثل رکوع و نخوان **فصل پنجم** در سهویات است بدانکه سهویات متعلق است بر رکعت یا اجزاء رکعی یا اجزاء غیر رکعی و ایضا یا بزاید است یا بنقصه پس اگر زیاد کند یک رکعت یا بیشتر نماز او باطل است مطلقا و اگر سهوا یک رکعت یا بیشتر ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استند بار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا آورد و سجده سهو بجهت سلام بجا بجا آورد نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمدی ضرر دارد و سهوا ضرر ندارد مثل تکلم در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجده سهو دیگر بجهت تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استند بار یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکعی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکعی را مثل قرائت یا یک سجده یا

تشهد

تشهد و نخوان نماز او صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهت زیادتی بعمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکعت بعد برگردد و تدارک کند و بجهت زیادتیها سجده سهو کند چه منسی رکن باشد مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که دو سجده یا یک سجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و از برای زیادتی هر یک از قیام و بحول الله و قرائت یا تسبیحات سجده سهو کند و اگر داخل در رکعت بعد شد پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و هم چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در سجده دویم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجده اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دویم بعید نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برکشتن و تدارک کردن زیادتی لازم نمی آید و لکن مع ذلك احوط اعاده نماز است و اگر منسی جزء غیر رکعی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکعت بعد

رکعی



نماز باطل نیست بلکه بجهت آن نقیصه سجده سهو بجا آورد و  
 دیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واجب باشد  
 و متذکر شود بعد از دخول در رکوع بعد باید بعد از فراغ از  
 نماز اول قضاء آن تشهد یا آن سجده را بجا آورد و بعد دو سجده  
 سهو بکند و نماز او صحیح است و بدانکه جمیع نمازها واجب در احکام  
 مذکوره شریکند حتی نماز احتیاط و در این جا سه مسئله باقی  
 مانده **مسئله اولی** آنکه اگر ترك کند رکوع را یا سجود  
 را و متذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش  
 صحیح است و نمیتواند بر گردد هر چند داخل در رکن بعد نشده  
 چون محل انقافوت شده است پس باید سجده سهو بجهت نقیصه  
 بجا آورد **مسئله دوم** آنکه ترك کند سجده واحد یا  
 تشهد را از رکعت آخر و بعد از سلام متذکر شود بدون منافی بر گردد  
 یک سجده و تشهد و سلام بجا آورد پس از آن چهار سجده سهو بجا  
 آورد و همچنین اگر ترك کند سجده تین را از رکعت اخیره و بعد  
 از سلام متذکر شود بدون منافی بر گردد و دو سجده تین بجا آورد  
 و تشهد و سلام بجا آورد ثانیاً دو سجده سهو بجهت زیادتی تشهد  
 و دو سجده سهو بجهت سلام بجا آورد و هرگاه منافی عمل آمده

نماز باطل است و باید اعاده نماز نماید **مسئله سیمی** هرگاه در  
 نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهواً نماز او باطل نیست هر چند  
 رکن باشد و سجده سهو هم بر او نیست و لکن در نماز مستحبی منذور  
 احوط اعاده نماز است و اگر ترك کند جزئی را و متذکر شود در اثناء  
 بر گردد و آنرا بجا بیاورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و  
 بجهت زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود و هرگاه منذور باشد  
 اعاده آن نماید و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است  
 باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست و بدانکه هرگاه  
 در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده  
 سهویکه باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام  
 کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و هم چنین است حکم در سجده  
 و اگر در حال تعقیب شك کند که آیا سجده سهویکه بر او واجب بود  
 بجا آورده یا نه باید بعمل آورد **فصل ششم** در سجده سهو  
 بدانکه واجب است دو سجده سهو از برای چند چیز اول از برای  
 تکلم بجا در نماز سهواً دویم از برای سلام گفتن در غیر موضع سلام  
 سیم از برای شك چهار و پنج چنانچه گذشت چهارم از برای زیاد  
 کردن جزئی در نماز یا کم کردن آن سهواً که متذکر نشود در محل

تلافی اگران جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترك سهوی بلکه ترك عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترك کرد و در رکوع یا بعد از سر برداشتن اذان متذکر شد قضاء کند آنرا در حال قیام بعد از رکوع و فرق نیست در وجوب سجده سهو در نریاده و نقیصه ما بین اجزائی که بر فرض ترك کردن سهوی آن بعد بعد از نماز واجب باشد قضاء آن جزء مثل تشهد و یک سجده از یک رکعت یا غیر آن چنانچه هر گاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یک سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید و برای هر یک دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلافاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیبه هم باید بکنند قضاء را مقدم بدارد و هم چنین اگر نماز احتیاط باید بکنند آنرا مقدم دارد بر سجده سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط داشته باشد احوط تقدیم نماز احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نکرده وقت متذکر شده باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان بمنافی باشد و ضرر بنماز او ندارد و واجب است در سجده سهو چند چیز اول نیت دویم آنکه دو مرتبه سجده کند سیم ذکر در هر یک از دو سجده و آن گفتن بسم الله و بالله

وصلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته است چهارم آنکه مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجده نماز بناء بر احوط پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام و آن گفتن السلام علیکم است و اولی و احوط اضافة و رحمة الله و برکاته است

### مبحث هفتم

در نماز آیات است و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی اگر چه جزئی از آن باشد و اگر چه باعث خوف نشود و هم چنین واجب میشود بلور زیدن زمین اگر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن باد های تند و سرخ و تاریکی شدیدی و سرد و برق غیر متعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگر چه او نترسد و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده و تفصیلش آنست که نیت میکند و تکبیر میگوید و بعد اذان حمد و سوره میخواند و رکوع میروود و ذکر رکوع میگوید و سراندر رکوع بر میدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند

مستحباتاً باز رکوع می‌رود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز  
 حمد و سوره می‌خواند و رکوع می‌رود و بعد از سر برداشتن  
 اذان باز حمد و سوره می‌خواند و قنوت می‌خواند مستحباتاً و رکوع  
 میکنند و بعد از قیام اذان باز حمد و سوره می‌خواند و رکوع می‌رود  
 و بعد از قیام اذان دو سجده بجای آورد و بر می‌نیزد حمد و سوره  
 می‌خواند و قنوت می‌خواند مستحباتاً باز رکوع می‌رود و هم چنین تا  
 پنج رکوع تمام شود و بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجای آورد  
 و تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید و جایز است بنحوی دیگر بعمل آورد  
 و ان چنین است که بعد از تکبیره الاحرام حمد تمام بخواند يك  
 آیه از سوره انا انزلناه را مثلاً بخواند و رکوع رود و بعد از سر  
 برداشتن اذان آیه دویم انا انزلناه را بخواند و رکوع رود و هم  
 چنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع يك آیه خوانده تا  
 در رکعت اولی يك حمد و يك سوره تمام با پنج رکوع بعمل آید  
 و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجای آورد و هم چنین در رکعت دویم  
 قبل از رکوع يك حمد بخواند و يك سوره را تبعیض کند ما بین  
 پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگر هم ممکن است و وقت نماز  
 کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنست

که مؤخر ندارد از وقت شروع باجلاء **وَأَمَّا** نماز زلزله و سایر  
 آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم  
 تاخیر آنست از وقت آیت و هرگاه مطلع شود بر خسوف و کسوف در  
 وقت و ترك کرد نماز آیات را عمدتاً یا سهواً واجب است قضاء آن  
 اگرچه تمام آن نکرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد  
 بعد مطلع شد اگر تمام آن نکرفته نشده بر او قضاء نیست و اگر تمام  
 قرص نکرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است نماز آیات را  
 بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام را درك نمود متابعت  
 می‌نماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت از او ساقط است  
 و هم چنین است هرگاه در رکوع اول از رکعت دویم مثلاً امام را  
 درك نمود و پس اذان اتیان نماید رکعت دویم را فرادی و در غیر  
 این دو صورت نمی‌تواند ملحق کرد بجماعت و نماز آیات دو رکعت  
 محسوب است پس هرگاه شك کند در عدد رکعات نمازش باطل  
 است و اگر در رکوعات آن هر رکعتی یا اجزاء شك کند حال و حال  
 یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و هم چنین احکام سهو  
 و تذکر در محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاریست و هم چنین  
 حکم نریاده و نقیصه در آن همانست که در یومیه ذکر شد

## مبحث هشتم

در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است اول نماز  
 قضاء است بدانکه هرگاه ترك نماز واجبی را با اجتماع شرایط  
 وجوب آن عسیاناً یا از افوت شود بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد  
 طهورین باشد یا بجهت مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد  
 بلکه مطلقاً واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه از جهت  
 حیض یا نفاس از او ترك شده که قضاء آن واجب نیست اگر در تمام  
 وقت حیض یا نفاس بوده والا اگر طاهره در یابد مقدار نماز  
 را در وقت چه در اول و چه در آخر آن و ترك نماید اداء را واجب  
 است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یابد  
 بدون عذری از اعذار مذکوره واجب است بر او نماز و ادا آن  
 بود و اگر ترك نمود معصیت کرده و قضاء آن بر او واجب است و واجب  
 است در نمازهای قضاء یومیه ب همان ترتیبی که از افوت شد  
 بجا آورد اگر چه ترتیب آن را نداند علی الاحوط اگر چه اقوی سقوط  
 ترتیب است در این صورت و حاصل میشود ترتیب آن بتکوار  
 نماز پس اگر میداند در پنج روز هر روزی یک نماز از افوت  
 شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نمازهای

بسیار از افوت شده و ترتیب آن را نمیداند آن قدر نماز  
 قضاء کند که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل  
 آمده اگر تکوار آن مستلزم عمر و حرج نشود و الا وجوب ترتیب  
 بتکوار ساقط است قطعاً و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء  
 را بر اداء اگر چه احوط تقدیم آنست خصوصاً اگر آنچه فوت شده یک  
 نماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در اتمام  
 و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را  
 قصرأ قضاء نماید اگر چه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت  
 شده تماماً قضاء نماید اگر چه در سفر باشد و اگر کسی در اول  
 وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا بعکس احوط و اقوی  
 اختیار آنست که در آخر وقت تکلیف او بوده دویم نمازی که  
 فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاحوط و فوت آن بسبب  
 عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماید آنرا و مراد بولی  
 پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب نیست و شرط نیست  
 حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در وقت فوت پدر و اگر میت  
 پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز از او  
 فوت شده احوط استیجار کبار و مرثداست نسبت بخصه خود آن

ترکه اگرچه واجب نیست و اگر وصیت کرده باشد که نمازهای  
 او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه  
 او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه  
 بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشان است از حصه خود  
 و اگر ولی بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت واجب نیست  
 برولی اوقضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست  
 و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیر وی را بجهت قضاء نماز  
 میت و معتبر است در آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگرچه بتکرار  
 باشد چنانچه در قضاء نماز خود گذشت تسیم نماز استیجاری  
 بدانکه واجب است بر شخصی که اجیر شده که نمازهای میت را  
 بجا آورد اتیان کند بصرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و  
 کیفیات آن اگر بر وجه تقیید باشد و اگر اخلاص بان نمود مستحق  
 اجرت نیست اگرچه زمه میت یا ولی بری شود و جایز است زن  
 اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد و هم چنین بعکس پس زن  
 در نمازهای مرد میت مخیر است مابین جسر و اخفات  
 اگرچه نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین است جسر  
 در آن اگرچه برای زن باشد

### مباحث کفر

در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت  
 کردن مستحب و در یومیه مؤکد است خصوص صبح و مغرب و  
 عشاء که مؤکد تراست و منقول است که نماز با عالم برابر است با  
 هزار نماز و باسید قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد دجهات  
 فضیلت ثواب آن بمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مامومین  
 مضاعف میشود ثواب آن و در خبر معتبر است که هرگاه عدد عبادت  
 نریاده از ده نفر باشد اگر آسمانها کاغذ شوند و در ختان قلم  
 شوند و جن و انس با ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک  
 رکعت از آن بنویسند و در نماز جمعه با اجتماع شرائط جماعت واجب  
 است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن باشد او را  
 تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست کردن آن  
 و فرادی یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهت  
 تنگی وقت و مانندان معین است برای او جماعت کردن بنا  
 بر احوط و اگر ممکن نباشد او را بصحیح وجه تصحیح قرائت در این  
 صورت جماعت واجب نیست و با آنچه متمکن است از قرائت می  
 تواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است و اقل عدد

که جماعت بآن منعقد می شود و نفر است یکی امام و دیگری مأموم  
 و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام  
 بایستد و لکن قدری مؤخر از امام باشد و اگر زن باشد در  
 عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأموم  
 در هیئت و کیفیت پس جائز نیست اقتداء کردن یومیه را بناز میت  
 یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد در رکعات واجب  
 نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بسافر و مسافر بجا ضر و  
 قضاء را بآداء و بعکس مطلقا و هم چنین جایز است کسیکه نمازش  
 را فردی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب  
 است و اما نمازیکه احتیاطاً بجای آورده آداء یا قضاء اقتداء بآن  
 جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی اگر چه نماز مأموم هم احتیاطی  
 باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز اول عقل دوم  
 بلوغ سیم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر مأموم مرد  
 باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقاً ششم عدالت یعنی ملکه  
 و کفایت میکند در احواز آن حسن ظاهری که کاشف نوعی آنرا  
 وجود آن باشد بروجهیکه موجب اطمینان و وثوق بآن باشد  
 هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند

هشتم صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب  
 را صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و مأموم سالم  
 باشد از آن اقتداء با و جایز نیست تقصیر نمودن حایل ما بین مأموم  
 و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشند مگر آنکه مأموم زن  
 باشد دهم دوسر نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم  
 از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاد از یک کام بلند نباشد  
 یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف متصل با امام یا نزد هم  
 بلند تر نبودن جای امام از جای مأموم بقدر معتد بر یعنی یک  
 وجب یا زیاد تر بلی اگر فی الجمله سر اشیب باشد ضرر ندارد و اما  
 جای مأموم هر قدر بلند تر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق  
 اتصال و اقتداء دوازدهم پیش نبودن مأموم از امام و احوط  
 بلکه اقوی مؤخر بودن مأموم است از امام اگر چه جزئی باشد و  
 بدانکه واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز  
 باینکه افعال صلوٰه را پیش از امام بجا نیآورد بلکه احوط و اقوی  
 تاخیر است و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام  
 بگوید و در غیر آن احوط است خصوص در سلام و جماعت منعقد  
 میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر رکوع

را گفته باشد و رکعت اول او محسوب است و در نماز اخفاتی در حال قرائت امام بجز آنست که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه قوی در نماز جبری هم جواز اشتغال بآنست بلی اگر در نماز جبری ماموم قرائت یا همسه امام را بشنود واجب است ترك قرائت و اگر بیهیج وجه نمیشنود اولی بلکه احوط قرائت حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و ماموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و هم چنین در تشهد نیز متابعت کند و نشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است یا آنکه دو زانوی خود را از زمین بلند کند در رکعت دوم خودش قرائت را آهسته بخواند اگر چه در نماز جبری باشد و در رکعت آخر امام می خواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشستن بتجافی و ذکر بگوید و اگر نمی خواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دوم برخیزد و نمازش را تمام کند چنانچه هر جای از نماز جماعت بخواند بجهة عذری منفرد شود جایز است بلکه بدون عذر نیز جایز است هر چند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نمازش معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز

بفصد قصد انفراد کند و هر گاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و برگشت هنوز بقیام نرسیده امام بر رکوع رفت قیام را بجا آورد و بر رکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و بر رکوع برود و اگر قدری خم شد و هنوز بجد رکوع نرسیده امام سر بردارد و هم برگردد ضرر ندارد و هم چنین است سجده در متابعت کردن

### مباحث هجدهم

در احکام نماز قصر او تمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر ان بخصت شرط اول آنکه ان سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چو رفتن بکنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی دو وطن داشته باشد و ما بین ان هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن با هم هشت فرسخ باشد بشرط اینکه رفتن کمتر از چهار فرسخ نباشد مثل آنکه بخواند از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا شب و اگر یک شب تمام یا بیشتر بماند و بخواند قبل از ده روز برگردد و ظاهر این است که حکم تمام است

اگرچه احوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر بعد از ده روز برگردد  
 حکم تمام است بدون اشکال و هر فرسخی سه میل است و هر  
 میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از  
 مقدار مذکور باشد اگرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه  
 اگر شک داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه قصر نکند و  
 مبدا مسافت مطلقاً از حد ترخص است اگرچه از وطن اراده سفر  
 نماید بنا بر اقوی نه از حصار شهر و فرقی نیست میان بلاد کبیره و  
 صغیره و ویم آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه  
 مثلاً عقب کریمه می رود و نمیداند بقدر مسافت می رود یا نه  
 قصر نیست اگرچه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن اگر  
 بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند تسیم آنکه قصد مسافت  
 را مستمر بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از  
 آنرا که کمتر از مسافت می باشد بقصد مسافت طی نمود و بعد متردد  
 شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود  
 پیش از آنکه مقداری از مسافت قطع نماید قصر نماید مگر بلکه هم  
 چنین است اگر مقداری از مسافت قطع نموده باشد باین حال  
 اگرچه احوط جمع است مادامیکه بقیه کمتر از مسافت باشد چهارم

آنکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز اول بقصد اقامه در جانی  
 تاده روز و دویم برسیدن بوطن خود تسیم بماندن در جانی سی  
 روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل تردد یکجا باشد  
 پس هرگاه بعضی از سی روز در مکانی و بعضی آن در مکان دیگر  
 باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج  
 شدن از محل تردد ولو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در  
 همان روز یا شب آن یا روز بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا  
 سی روز متردد خارج نشود بلکه تردد کمتر از مسافت مط مضر  
 نیست پس در این صور حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود  
 و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در  
 جانی نمود و یک نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که  
 قبل از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا  
 آنجا است تمام بخواند اگرچه نخواهد همان روز برگردد بخلاف آنکه  
 نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه  
 که باید قصر کند اگرچه در روز در آنجا بماند بدون قصد بلی  
 در حکم نماز چهار رکعتی است نافله ظهر و عصر بنا بر اقوی و کسیکه  
 قصد اقامه ده روز را در جانی ننموده اگر در بین ده روز نخواهد



با طراف انجا برود که کمتر از مسافت باشد و یک شب انجا بماند  
 و برگردد بمحل اقامه خود ضرر باقائه او ندارد و باید نمازش  
 را تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن  
 در همان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید  
 تمام کند علی الاقوی اگر چه برود و شب هم بماند بلکه بیرون  
 رفتن کمتر از مسافت مطر ضرر ندارد چون مزیل اقامه نیست  
 مگر سفر و ان متحقق نمیشود مگر بطی مسافت پنجم آنکه سفر کردن  
 شغل و عمل او نباشد مثل ساریان و مکاری و ملاح و هیمه کن  
 و قاصد و امثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند  
 در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم  
 و جوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف  
 که عمل و شغل آنها سفر کردنست اگر چه در اثناء سفر اول آنها حاصل  
 شود بجهت طول کشیدن و مکرر سفر کردن از جانی بجائی دیگر مثل  
 اینکه مکاری از شیراز باصفهان برود و از انجا ببلد خود مراجعت  
 نکرده بطهران برود و از طهران بتبریز مثلاً و منقطع میشود و جوب  
 اتمام بر آنها بماندن ده روز در بلد خود اگر چه بدون قصد اقامه  
 بماند و بماندن ده روز در جای دیگر بقصد اقامه و در حکم او

است ماندن سی روز مترا و بنا بر اقوی پس در این سه صورت  
 در سفر اول قصری نماید و در سفر دوم اشکال است و احوط  
 جمع میان قصر و اتمام است و اما در سفر سیم حکم تمام است بدون  
 اشکال و اگر کسی را شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود  
 بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در  
 سفر نمیشود ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از قای خود  
 فرار کند و مثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه  
 قصد او از ان سفر توصل بترك واجب باشد که در این صورت  
 باید تمام بخواند و اما مجرم موجب شدن سفر ترك واجبی باعث حرمه سفر  
 و تمام کردن نماز نمی شود مثل آنکه کسی دین داشته باشد قدرت  
 بر اداء ان داشته باشد و سفر اختیار نماید مگر اینکه غرض از  
 سفر فرار از اداء باشد که در این صورت سفر معصیت است  
 و باید تمام نماید و هم چنین است اگر سفر کردن از برای صید حیوان  
 باشد که خالی از معصیت نباشد و مناط در وجوب اتمام حال  
 عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند و هر وقت عاصی  
 نباشد قصر کند اگر چه مابقی بمقدار مسافت نباشد هفتم خروج  
 از محل بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای ان ناپدید

شود یا اذان شهر را نشنود و احوط تحقق امرین است و فرقی نیست  
در این شرط میان رفتن و برگشتن بلی اگر در وقت رفتن بجائی  
رسید و شك نمود که چند ترخص رسیده یا نه در اینجا نماز را  
تمام کند و در وقت برگشتن همانجا قصر کند و فرقی نیست در  
این شرط ما بین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب  
است قصر مگر در چهار جا اول مکه دوم مدینه سیم مسجد  
کوفه چهارم حایر حضرت سید الشهداء که در آنها مخیر است ما بین  
قصر و اتمام بنا بر مشهور و لکن دلالت اخبار بر تخیر معلوم نیست  
و شیخ صدوق از اخبار تخیر در اقامه کردن و اقامه نکردن  
فصیده است پس احتیاط لازم قصر کردن است اما روزه گرفتن  
در آنها جایز نیست با تفاق پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام  
بخواند نمازش باطل است و اگر جاهل بحکم و جوب قصر باشد  
هرگاه جاهل مقصر باشد اعاده و قضاء لازم است و هرگاه قاصر  
باشد اعاده در داخل وقت لازم است و لکن قضاء لازم نیست و  
هرگاه در محل اقامه و سایر مواضعیکه اتمام لازم است قصر نمود  
جحلا یا سهواً اعاده و قضا لازم است و هرگاه حکم را میدانست  
ولی فراموش کرد مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر

شد اگر وقت باقیست اعاده نماز کند و اگر وقت گذشته قضاء  
ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش  
را نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اگر مراجعت  
کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت  
نماز را تمام بخواند و اگر در این صورت نماز از او فوت شد قوی  
در صورت اولی اتیان بنماز قصر است و در دوم اتمام

### مطلب سیم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساک کردن بر  
وجه قربت از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهایی که ذکر میشود  
و در آن چند مبحث است

### مبحث اول

در شرایط روزه و آن چند چیز است اول عقل پس اگر در جزئی  
از نصاردیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد بنا بر  
مشهور و لکن احوط آن است که هرگاه قبل از نوال زائل شود  
جنون و افطار نگرده باشد نیت صوم نماید و در این صورت  
اگر ترك نماید قضاء بگیرد دوم اسلام سیم ایمان اگر چه ظاهر  
اخبار آن است که ایمان مناط قبولی اعمال و ترتیب ثواب بر آن نه

شرط صحت چهارم خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز پس  
وجود حیض و نفاس در جزئی از اجزاء روز موجب بطلان صوم است  
پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در نماز بلی هرگاه  
قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و  
هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و هم چنین هرگاه بعد  
از زوال سفر نمود روزه او صحیح است و بدانکه جایز است  
اختیاراً سفر کردن در ماه مبارک رمضان اما در باقی اقسام روزه  
واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و امثال آن پس  
احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه  
معین بر او باشد اقوی و خوب قصد اقامه است بلی اگر نذر  
کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص سفر یا سفر او حضراً  
روزه بر او واجب و صحیح است اگر چه در سفر باشد و قصد اقامه  
بر او واجب نیست ششم این بودن از ضرر پس اگر ظن بضر  
بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن  
باعث حدوث مرض یا نریاضتی مرض شود روزه او صحیح نیست  
بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود یا آنکه شیر او کم شود و طفل  
بسبب آن متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که

زردیك باشد وضع حمل او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی  
یا از گرسنگی روزه او صحیح نیست و هم چنین مرد پیر وزن پیر  
هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر  
کسی دردی دارد که سیراب نمیشود و نمی تواند ترك آب خوردن  
نماید در تمام روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکور  
ماعدای صورت اولی که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر  
روزی تصدق نماید بمدی از طعام و احوط دادن دو مد است  
با تمکن از آن و در تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند و اما  
بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط و خوب  
است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آنست از طفل ممیز و  
هرگاه قبل از زوال بالغ شود واجب است اتمام صوم نماید اگر  
نیت صوم کرده و تجدید نیت نماید هرگاه افطار نکرده

### مباحث دیگر

بدانکه شرط است در روزه نیت امساک از اموری که ذکر  
میشود و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد او  
این باشد که فردا روزه بجا میاورد قربة الی الله و لازم  
است تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزه را محض امتثال

اموخذ بکیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند آن ده چیز یکم میاید تفصیلاً بدهن بگذارند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساک از مفطرات نماید کافیت و احوط در روزه ماه رمضان آنست که شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید و هر شب هم علی حده نیت کند و هر گاه نیت را فراموش نمود و قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافیت و هر گاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساک کند بنیت صوم و قضاء انعم نماید بنا بر احوط و هم چنین است سایر روزه های واجب چه قضاء و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیامده تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت آن بنا بر مشهوراً که چه ظهر آنست که وقت نیت باقی است تا قبل از غروب پس هر گاه منافی عمل نیامده باشد و وقت مضیق باشد تجدید نیت نماید و احتیاطاً هم قضا نماید اما روزه مستحبی پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب قطعاً و در یوم الشک معتبر است نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا ندر یا کفاره و امثال آن بر او باشد معین است نیت از بنماید و الا نیت روزه مستحب بنماید و اگر وقت ازان روز معلوم

شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است و اگر یوم الشک را بنیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است و هر گاه تردید در نیت کند که هر گاه از رمضان است ازان والا از آخر شعبان محسوب شود صحیح است بنا بر اظهر و لکن احوط ترك است و هر گاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه اش صحیح است و احوط قضاء آن است و اگر نیت نمود که يك ساعت بعد افطار میکنم روزه او باطل نیست مادامیکه افطار ننموده

### مبحث سیم

در بیان آنچه باید ازان امساک نموده و آن ده چیز است اول و دویم خوردن و آشامیدن است عمداً و فرقی نیست ما بین ماکول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگر چه بمثل فرو بردن بقیه غذایی که در بن دندانها مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفر بردن آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در خلال نکردن و لکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هر گاه خلال نکرد و جایز است خائیدن طعام برای طفل و حیوانات و پوشیدن نمک آش و امثال آن

مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی بلکه احوط ترك  
 آنهاست و هم چنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه  
 خنك شدن هم و بهتر آن است که بعد از آن سرد فعه آب دهن  
 را جمع کند و بیندازد و اگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً  
 آب مضمضه فرورفت پس اگر بجهت نماز واجبى بلکه یا مستحبى  
 بوده چیزی بر او نیست اگر چه احوط در غیر وضوء برای نماز  
 واجبى قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده  
 قضاء نماید بنا بر احوط و جایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه  
 مستحب است و لکن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك  
 میکند و اگر بیرون آورد آنرا خشك کند و دوباره داخل دهن  
 کند و الا آب آنرا فرو نبرد و اما بلع نمودن اخلاط سر و سینه اگر  
 چه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون نیامد  
 و لکن احوط ترك آنست بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بفضای  
 دهن بیاید تسیم جماع است که مفسد و موجب قضاء و کفاره است  
 در قبل یاد بر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و اما سهواً  
 یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند چنانچه  
 با احتلام روزه باطل نمیشود و جایز نیست برای او تاخیر غسل بنا

بر احوط اگر چه مشهور جواز آن است و لکن جایز است استبراء نمودن  
 بیول و مسحات از برای محتمل در روز روزه چهارم کذب بر خدا  
 و رسول و ائمه هدی علیهم السلام میباید و احوط الحاق حضرت  
 زهراء و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است  
 بطلان روزه بجا شکی که بدانند کذب است و بگوید و الا مبطل  
 نیست اگر چه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن و دعاء  
 سهواً ضرر ندارد پنجم ارتماس در آب است که مبطل و موجب  
 قضا و کفاره است نیز بنا بر احوط خواه تمام سر و بدن او نریزد  
 آب برود یا سر تنها اگر چه موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر  
 گشوده باشد یا نه بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از سر را  
 زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشی  
 روزه یا بخیا ل آنکه فرو نمیرود فرورفت یا آنکه آب زیادی بر  
 سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب  
 مضاف مثل کلاب و امثال آن فرورفت اتوی عدم بطلان و  
 احوط اجتناب است و هر گاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود  
 در روزه رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در  
 حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند

باطل است علی الاقوی و اما در روزه واجب غیر معین روزه اش  
باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و هم چنین است در  
روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتکاب نموده در  
روزه واجب معین چه رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار  
فی الفور سر را بیرون آورد و اگر در این حال قصد غسل کند  
غسل او نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیار روزه اش  
باطل میشود ششم رسانیدن غبار غلیظ بخلق که مخرج خلاء است  
و آن مفسد و موجب قضاء و کفاره است اگر عمداً باشد و احوط  
تجنب از غبار غیر غلیظ است و فرق نیست ما بین غبار حلال  
مثل آرد یا حرام مثل خاک چه خودش باعث برایتار غبار شود  
یا دیگری مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار است و خود را  
حفظ ننماید بخلاف آنکه هر گاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و  
بعد ظاهر شود که فرورفته ضرر ندارد و در حکم غبار غلیظ  
است دود و بخار غلیظ هفتم قی کردن است عمداً و آن هم علی  
الاحوط موجب قضاء و کفاره است و اگر بدون اختیار قی کند  
چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضاء کند قی کردن را دیگر بر  
او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هر گاه بی اختیار غذا

یا آب بیرون آید تا بخلق برسد و بر کرد ضرر ندارد و اگر در  
قضاء دهن بیاید باید از او بریزد و ضرر ندارد بلی اگر عمداً  
فرورد مفسد و موجب قضاء و کفاره است هشتم اخراج  
منی از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هر چند بملا عبه و  
ملاسه یا تقبیل با حلیله خود باشد بشرط آنکه قصد او  
ازال باشد یا عادت او خروج منی باشد و اما اگر عادت او  
نبوده و قصد ازال هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب  
بطلان نیست اگرچه احوط قضاء است و بدانکه اگر کسی  
در روز روزه محتمل شد مثلاً می تواند عمداً استبراء کند ببول  
اگرچه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجری مانده از  
منی تقم اماله کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و  
مفسد و موجب قضاء و کفاره است بنا بر احوط و بجا آمد مکروه  
است بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنابت است عمداً  
تا طلوع فجر و آن هم حرام و مفسد روزه است مطلقاً حتی روزه  
مستحبی و موجب قضاء و کفاره است و واجب معین مثل شهر رمضان  
و منذ و معین و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض نفاس  
و در حکم تعدد بقاء بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن

یا با عدم قصد ان و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از آن خواب اول  
بیدار شد و دوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد  
تا صبح قضاء تنها بر او واجب است بنا بر احوط و این دو خواب هیچ  
کدام حرام نیست اگر احتمال متعارف در بیدار شدن بدهد  
اگرچه احوط ترك خواب دویم است و اما اگر بیدار شد و یگو  
حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان کرد و خوابید و بیدار  
نشد قضاء و كفاره لازم است و اما اگر جنب شد و غافل شد  
از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فرد واجب است روزه بگیرد  
و غسل نکند بر او چیزی نیست اگرچه احوط قضاء است و اگر  
ممکن نشد از برای جنب و حیاض و نفساء غسل کردن واجب  
است بر اینها تیمم کنند بعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا  
بصبح اگرچه لازم نیست و اگر متمکن از غسل و تیمم نشود ساقط  
میشود در حق او اعتبار رفع حدث و احوط قضاء روزه است  
و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف ندارد صحت  
روزه او بر غیر اغسال و اجبه بر او بلکه توقف بر مطلق اغسال  
باعتدای غسل صبح هم تأمل است و لکن ترك احتیاط نماید خصوصاً اغسال  
نهار پیر و شب گذشته و واجب است که مقدم بدارد غسل

صبح را بر طلوع فجر

### مباحث چهارم

در بیان چیزهایی که موجب قضاء تنها میشود و آن چند چیز  
است اول آنکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد و  
معلوم شد که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است و اگر تفحص  
نمود و مطمئن شد ببقاء شب و کشف خلاف شد قضاء لازم  
نیست دویم آنکه اعتماد نمود بقول کسی که گفت شب است بعد  
کشف خلاف شد قضاء لازم است سیم آنکه کسی خبر داد که صبح  
است و او گمان شوخی نمود و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم  
است بلکه اگر یقین هم داشتند باشد که شب است بعد معلوم  
شد که صبح بوده احوط قضاء است و لکن واجب نیست چهارم  
اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش قدرت بر ملاحظه  
کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافت ظاهر شد قضاء بر او  
واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه نکرد كفاره هم  
لازم است مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد و اگر جمعه ابر  
بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم  
شد که روزه بوده قضاء واجب نیست

### مباحث پنجگانه

در اقسام روزه واجب و آن هفت است اول روزه ماه مبارک  
 رمضان دوم قضاء آن تسیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم  
 ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هیجده روز بدل بدن  
 ششم روزه که واجب شود بنذر وعهد و یمین هفتم روزه کفاره  
 افطار ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب  
 است بوجوب تخیری مابین آن و عتق و اطعام شصت مسکین  
 بنا بر مشهور و احوط ترتیب است بتقدیم عتق با قدرت و باعجز  
 دو ماه روزه و باعجز از آن اطعام شصت مسکین و باعجز از آن  
 هیجده روز روزه و باعجز از آن مقدار مقدور و روالاً استغفار  
 نماید و روزه کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر  
 پس بزرگ قضاء روزه که از والدین فوت شده و معدوم بوده  
 اند و هرگاه وصیت کرده یا غیراً از جانب انصافجا آورد  
 از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار نمود و بجهان مرض  
 مرد یا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نیست  
 و هرگاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان آیند  
 قضاء از او ساقط است ولی بدل هر روزی یکم از طعام کفاره

بدهد اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بگیرد  
 و احوط فدیاست نیز بدل هر روزی مدی از طعام و اما هرگاه  
 عذرش بر طرف شد و قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر  
 گناه کار است و باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و  
 بدل هر روزی مدی از طعام بدهد و هرگاه چند سال بر  
 او بگذرد و بعد قضاء کند همان یک فدی سال اول کافی است

### مطلب چهارم

در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است

### مقصد اول

در زکوة بدن و در آن سه مبحث است مبحث اول  
 بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط اول  
 بلوغ دوم عقل سیم آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوب  
 است و هم شرط صحت و اما اسلام شرط صحت است نه وجوب  
 چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن متحقق  
 میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال واجباً لنفقه  
 خود اگر چه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات  
 آنها را بگذرانند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است



و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر يك صاع بیشتر نداشته باشد اولی‌النت که بدهد از بابت فطره بیکی از عیالات خود که فقیرند و او بد یگری بدهد و او بد یگری تا آخر عیالات و او میخواهد بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی صحبت دویسم بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد و هم چنین محمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود و در اجیریکه نفقه او بر مستأجر است و جزء وجه الاجاره یا شرط اجاره باشد خلاف است در فطره او که آیا بر مستأجر است یا نه احوط دادن مستأجر است و اما اجیریکه تبرعاً مستأجر اتفاق بر او مینماید حکم او حکم مهمان است و اگر محمان کننده فقیر باشد و محمان غنی بر خود محمان واجب است بنا بر احوط و نیز نیکه چیز دار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط و وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و هم چنین است غیرنزن از سایر عیالات او و بحث سیسم در جنس فطره و مقدار آن و نهمان وجوب

و مصرف آن و درمان چهار فصل است فصل اول در جنس آن و آن بنا بر معروف چیزی است که غالباً قوت می باشد و لو غالب قوت زکوة دهند و نباشد و آن کندم و جو و خرما و مویز و شیر و کشک است و بعضی اقتصار بر چهار اول کرده اند و معروف مختیر بودن شخص است در دادن فطره از اجناس مذکوره و بعضی اخبار دلالت دارد بر وجوب فطره از قوت غالب شخص پس هر گاه قوت غالب شخص از اجناس مذکوره است معین است اخراج فطره از او و اگر از غیر اجناس مذکوره باشد احوط دادن قیمت از هر کدام که قیمت او بیشتر است فصل دوم در مقدار آن و آن يك صاع است و مقدار صاع شش صد و چهارمده مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است فصل سیسم بدانکه واجب میشود فطره بفریب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارک رمضان و اولی‌الجد کردن است در شب و جایز نیست تا خیر انداختن آن از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط است که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد و قصد اداء و قضاء نکند و اگر جدا نمود جایز است تا خیر دادن بفقیر را برای انتظار مستحق معینی فصل چهارم در

مصرف است و آن فقراء میباشند و اولی آنکه اقارب را بر غیر مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان بر غیر آنها و عدالت در فقیر شرط نیست اگر چه احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بجهت است و شرط است در گیرنده فطره آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه فطره دهنده هم هاشمی باشد و لو عیالات او غیر هاشمی باشند و مگر در صورت ضرورت و هم چنین شرط است در فقیر یک فطره میگیرد واجب التفقیر فطره دهنده نباشد و جایز است نزن فطره خود را بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست به فقیری کمتر از فطره یک نفر بدهد مگر آنکه جمع شوند فقراء که بهر يك يك سر فطره نرسد

### مَقْصَدُ دَوِيمٍ

در زکوة مال و در آن چند مبحث است مبحث اول در شرائظ تعلق و جوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و آن دو چیز است اول مالک بودن نصاب دویم امکان تصرف در آن در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق زکوة بان آنکه غاصبی غصب نکرده باشد بلی اگر توقف داشته

باشد

باشد امکان تصرف در آن بردادن قدر قلیلی از مال و ندهد احوط زکوة دادن ان مال است و اما اگر بدون دادن مال ممکن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست زکوة و مثل انست هر گاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در عین و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالک نصاب واجب است زکوة ان را بدهد اگر چه وافی بمؤنه سال او نباشد و هم چنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اگر شخص مالک نصاب باشد و معادل ان یا نریزه قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و اگر نر مینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستأجر نزارع است مبحث دویم در آنچه زکوة ان واجب است و آن نه چیز است اول طلا دویم نقره و در این دو شرط است آنکه مسکوک باشد تسیم کوسفند چهارم شتر پنجم کاو و در این پنج شرط است گذشتن سال و متحقق و مستقر میشود بدخول ماه دوامزدهم اگر چه ان ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر بماند و الا زکوة ان واجب نیست و در کوسفند و شتر و کاو شرط است در تمام سال چرند باشد در

علف صحرآء و معلوفه نباشند و مدار بر صدق اسم سائمه است  
 اگر چه گاهی جزئی از مال مالک خورده باشند بنحو بکه از صدق  
 سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق میشود بخورن چیزی <sup>بکه</sup>  
 مملوك باشد و در اولاد آنها اعتبار بحال مادر آنهاست مادامیکه  
 شیر خورند و چرنیده و علف خور نکرده اند و مبدء سال در  
 اولاد وقت زائیدن است بنا بر احوط و شرط است در شتر و  
 گاو آنکه کارکن نباشد مثل آب کشی و آسیا کردن و سواری و  
 مدار بر صدق عرفی است که انصارا کارکن نکویند در تمام سال  
 ششم کندم هفتم جو هشتم مویز نهم خرما و شرط است در این چهار  
 آنکه مالک انصارا پیش از وقت وجوب مالک باشد چه بزراعت و چه  
 ببيع و شراء زرع و امثال ان و واجب نمیشود زکوة در این چهار  
 مگر بعد از وضع خراج سلطان و آنچه مخارج زراعت ان نموده تا  
 بتصفیه دانه و تا خشکیدن انگور و مرطب اگر چه احوط اعتبار نصاب  
 است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت **مبحث سیام**  
 در نصاب انفاست و در ان چند فصل است **فصل اول**  
 در نصاب طلا و نقره است و از برای هر يك دو نصاب است  
 نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دویم سه

مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن مثقال صیرفی که نه  
 نخود میشود باید بدهد و در نصاب دویم عشر مثقال شرعی  
 بدهد و نصاب اول نقره دو لیست درهم است که بحسب قیمت  
 قران عجم بیست تومان است و بحسب وزن صد و پنج مثقال  
 صیرفی است و نصاب دویم بیست و يك مثقال صیرفی است  
 و در نصاب اول نقره پنج درهم که دو مثقال و پنج ثمن است بحسب  
 وزن باید بدهد و در نصاب دویم يك درهم که نیم مثقال  
 صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب  
 از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل يك بدهد اگر چه بعضی اوقات  
 قلیلی زباده داده **فصل دویم** در کوسفند پنج نصاب  
 است اول چهل و زکوة ان يك کوسفند است دویم صد و بیست  
 و يك و زکوة ان دو کوسفند است سیم دو لیست و يك و زکوة  
 ان سه کوسفند است چهارم سیصد و يك و زکوة ان چهار  
 کوسفند است پنجم چهار صد و زکوة ان و هر چه بیشتر شود  
 هر صد کوسفند يك کوسفند بدهد و کوسفند يکه برای زکوة  
 میدهد اگر بزیننه باشد باید داخل سال دوم شده باشد و  
 اگر کوسفند میش باشد هفت ماه را باید تمام کرده باشد

فصل سیم در نصاب شتر و آن دو انزده است اول پنج  
و تا پنج نصاب هر کدام پنج بالا می رود تا بیست و پنج و زکوة هر  
پنجی يك كوستند بدهد ششم بیست و شش و زکوة ان يك  
شتر ماده که داخل در سال دوم شده بدهد هفتم سی و شش  
و زکوة ان يك شتر ماده که داخل در سال سیم شده بدهد  
هشتم چهل و شش و زکوة ان يك شتر ماده که داخل در سال چهارم  
شده بدهد نهم شصت و يك و زکوة ان يك شتر ماده که داخل  
در سال پنجم شده بدهد دهم هفتاد و شش و زکوة ان دو  
شتر ماده که داخل سال سیم شده بدهد یازدهم نود و يك و زکوة ان دو  
شتر ماده که داخل سال چهارم شد بدهد دوازدهم صد و بیست و يك پس  
زکوة ان و هر چه بیشتر شود در هر پنجاه شتر يك شتر ماده که داخل در سال  
چهارم شده یا در هر چهل يك شتر ماده که داخل سال سیم شد بدهد آنچه قبل  
از بلوغ نصاب یا بین نصاب است در آن چیزی نیست فصل  
چهارم در کار دو نصاب است اول سی دوم چهل و بعد  
از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن  
باشد مثل صد و بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس  
معین است اعتبار آنچه فرا گرفتن در آن بیشتر میباید پس

در هر سی يك كاويك ساله چتر باشد و چه ماده و در هر چهل  
يك كاوماده که داخل سال سیم شده بدهد فصل پنجم  
در نصاب غلات اربع از گندم و جو و مویز و خرما و نصاب آنها یکی  
است و پیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست و آنچه زائد باشد  
اگر چه جزئی باشد زکوة ان واجب است و ان سیصد صاع است  
و ان مطابق است با صد و چهل و چهار من بوزن شاه الاچهل و  
پنج مثقال صیرفی و بن تبریز دو بیست و هشتاد و هشت من الا  
چهل و پنج مثقال مزبور و بعیار حق نجف که نه صد و سی و سه  
مثقال و هشت نخود است هشت و نر نه و پنج حقه و نیم الا پنجاه  
و هشت مثقال و ثلث مثقال صیرفی و بحقه اسلا مبول که دو بیست  
و هشتاد مثقال است بیست و هفت و نر نه و ده حقه و سی و پنج  
مثقال است و مقدار یک باید اخراج نماید در غلات عشر است  
اگر در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر  
خودش در آن می نشسته یا با آب باران عمل آمده و نصف عشر  
است اگر محتاج بچرخ و آلات آب کشی بوده و اگر با شرکت بوده  
و بعضی اوقات محتاج بان بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع  
عشر بدهد و مناط صدق شرکت و عدم انست نه مساوات و غلبت

پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدی بر حکم تابع  
 التنت و بد آنکه وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یا جو  
 یا غوره یا بسراست اگر چه در اخیرین نیز اعتبار صدق انکور و  
 خرما خالی از رجحان نیست و مناط در نصاب مقدار خشک  
 انفاست **مبحث چهارم** در مصرف زکوة و آن هشت  
 صنف اول و دویم فقراء و مساکین بدانکه اگر کسی ادعاء فقر  
 کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد احوط استعلام حال او  
 است بتحصیل ظن غالب بفقرا و خصوص کسیکه سابقا غنی  
 بوده بلی با سبق فقرا و قولش مسموع است و مراد از فقیر در  
 مصرف زکوة فطره گذشت نسیم کسانی که جمع زکوة میکنند  
 چهارم مؤلفه قلوبیم پنجم در آزادی بنده هائی که در شدت  
 باشند ششم قرض داران هفتم مطلق خیرات از قبیل ساختن  
 مدرسه و مسجد و ریاط و پل و اعانت زوار و حجاج و امثال آن  
 هشتم اشخاصیکه بفریت افتاده اند و بیچاره میباشند و در  
 ولایت خود شان غنی میباشند بشرط آنکه ممکن نشود از برای  
 انفا قرض گرفتن **مبحث پنجم** بدانکه مستحب است  
 بودن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت بلکه احوط بلکه

اقوی و شرط است در زکوة دادن قصد قربت و کافی است قصد  
 قربت نمودن مالک وقت دادن آن بواسطه که با صناف برسانند  
 و مستحب است که بیک نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهند  
 بلکه احوط است مگر آنکه آن مقدار می که باید اخراج نمود کمتر  
 از مقدار مزبور باشد و جایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

### مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است

### مبحث اول

در آنچه خمس بدان تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل  
 است **فصل اول** بدانکه چیزهائی که خمس بدان تعلق  
 میگیرد هفت چیز است اول مالی که از کفار حربی در جهاد  
 بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام باشد و هم چنین هر  
 مالی که از کفار حربی بدزدی یا حیل از تصرف ایشان بیرون  
 بیاورند علی الاحوط دویم معادن حتی نمن و کوکرد نسیم کنج  
 چهارم چیزهائی که از دریا بفرورفتن در آن بیرون میاورند  
 مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرورفتن از دریا میگیرند  
 داخل منافع مکاسب است که می آید پنجم زمینی که دومی از مسلم

بخرد و اگر هبه با و نماید خمس ندارد و خمس تعلق میگیرد بعین  
 او ششم مال حلالی که مخلوط بحرام شده و تمیز آن ممکن نباشد  
 هفتم منافع مکاسب از تجارت و صناعت و جمیع انواع اکتساب  
 و زیادتى آنچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا  
 غیر آن و هم چنین زیادتى منافع زراعت و کسب اگر چه کمی باشد  
 بانواع و اقسام کسب خمس آنها واجب است و هم چنین در هبه و  
 هدیه و آنچه بجهتین یا وصیت با و منتقل شود و در رسیدی که  
 بی نرحمت بدست آید و نماند اگر زیادی عینی باشد و میراث  
 ممن لایحشب احوط دادن خمس آنهاست بلکه اقوی بلی زیادتى  
 قیمت مالی که خمس آن را داده یا حاصل شده بدون اکتساب  
 مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود نه فروش  
 یا اصلاً قصد منفعت نداشت و لکن منفعت غیر عینی در او  
 بهم رسید خمس در این نیست **فصل در یسر و شرایط**  
 آنها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و کنج آنکه بعد از  
 وضع مؤنه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین  
 مرسیده باشد و نصاب نقره صد و پنچ مثقال صیرفی و در  
 طلا پانزده مثقال مزیور است چنانچه در باب نرکوة گذشت

و هم چنین در غوص شرط است که بعد از اخراج مؤنه آن قیمت  
 بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد و در تعلق خمس  
 بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و  
 مالک آن و کفایت میکنند در حلیت آن دادن خمس اگر علم  
 اجمالی نداشته باشد بزیاد تر بودن حرام از خمس و اما اگر مالک  
 و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالک آن بدهد و  
 اگر مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یأس از مالک  
 باید تصدق دهد از آن چنان مالکش چه بسادات بدهد یا  
 عوام احوط بلکه اقوی استیذان از حاکم شرع است و اگر بداند  
 مالک را و نداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافیهست مگر  
 آنکه حالت سابقه معلومه ازید باشد مثل آنکه میداند مثلاً  
 ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف آن را یقیناً داده و نمیداند  
 باز هم داده یا نه در این صورت با عدم تراضی بصلح نصف دیگر که  
 تمام پنج تومان است بدهد و شرط است در تعلق خمس بانفعات  
 و ارباح مکاسب آنکه بعد از وضع خرج سال و عیال خود چیزی  
 نریزاد آمده باشد اگر چه جزئی باشد و در خرج معتبر است  
 میان روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتى نماید از میان روی

ان زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتی را باید بدهد  
 بخلاف آنکه اگر بر خود تنگ گیری کند که احوط در آن خمس  
 دادن است و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کنیز و غلام  
 و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب  
 لیاقت خود محتاج بآن است و هم چنین از مؤنه است صدقات  
 و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی  
 و هم چنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع شود  
 چنانچه اگر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل  
 مؤنه آن سال است و اگر در آن سال از رفتن حج معذور باشد  
 بر او محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد  
 و عسیباً تاخیر بدیند از خمس ترا بدهد بنا بر احوط اگر چه پیش  
 تلف شده باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین و نصران السنال  
 اگر چه مثل غرامت اتلافات باشد و اما دیون سالهای پیش از  
 مؤنه این سال نیست چه قدرت بر اداء آن پیدا کرده باشد یا نه  
 و در کفارات بلکه نذورات احتساب آنها از مؤنه تا ممل است  
 و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب مزارع  
 بگذراند مثل آنکه امری با او رسیده اولی وضع است از غیر منافع

و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب و حصول  
 فائده است در کسیکه شغل آن کسب نباشد و احیاناً فائده  
 حاصل شده است از برای او و در اینجا مراد بسال تمام شدن  
 دو نروده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح  
 مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت  
 اگر چه کمی باشد خمس او واجب میشود لکن جایز است تاخیر  
 دادن خمس آن تا با آخر سال بجهت اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر  
 اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوراً است و تاخیر آن جایز نیست

### مبحث در وصیه

در قیمت و مصرف خمس و شرائط آن و در آن دو فصل است  
**فصل اول در قیمت آن** و آن بشش قسم منقسم می شود  
 سه سهم آن از امام و آن در این عصر از حضرت صاحب الامر  
 عجل الله تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیگر از اہنام و مساکین  
 و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس  
 دادن قصد قربت چنانچه در زکوٰۃ گذشت از مالک یا وکیل یا  
 وصی او مکروه را آنچه ذمی میدهد از زمیننی که از مسلم خرید است  
 و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلام و غیر

آن و در سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدل ازان و لکن اگر ظاهر شود عدم اشتغال ذمه او و خمس میتواند از بابت سهم امام علیه السلام حساب نماید هرگاه بدست مجتهد رسیده یا امضاء نماید فصل دوم در شرایط آن بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن اثنی عشری باشد اما عدالت در آنها پس شرط نیست دوم آنکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد از جانب پدر و از جانب مادر تنها ستم فقیر بودن ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط است در این السبیل بیچاره بودن در آن بلد یکه خمس میگیرد و قیمت کردن ما بین این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال با آنها ندهند بلکه جایز نیست در این السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرقی نیست در وجوب خمس دادن ما بین زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او و عجل الله تعالی فرجه چهر در سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان

داد بسادات بنا بر معروف و لکن احوط استیذان از مجتهد است و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار آن با مجتهد عادل است قطعا و مصرف آن تمة مصرف سادات است ابتدا پس اگر بدو اذن مجتهد بسادات داد با مضاء مجتهد اکتفاء بآن میتواند نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن ب مجتهد و نه حفظ نمودن آن تا ب مجتهد برساند جایز است خویش یا عدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را بنماید و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیری طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود می تواند پای او حساب بکنند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست و هم چنین است در زکوة بلکه مردم مظالم نیز اگر چه احوط اذن مجتهد است در جمیع آنها خصوص در اخیر و هرگاه خمس را بسید داد با مظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است

مطلب ششم



در احکام نذر و عهد و میمنه و در آن چند مبحث است مبحث  
**اول** در احکام نذر و در آن سه فصل است **فصل اول**  
 در صیغه نذر و آن چهار قسم واقع می شود اول آنکه مثلاً بگوید  
 ان رزقت ولداً فلله علی صیام شهر و ان را نذر بر میگویند دوم  
 آنکه مثلاً بگوید ان شوفی مریضی فلله علی صدقه عشرين درهماً  
 و آن را نذر شکر میگویند سیم آنکه مثلاً بگوید ان ترکت صلوة  
 اللیل فلله علی صوم یوم و آن را نذر زجر میگویند چهارم آنکه  
 بدون شرطی ابتداءً مثلاً بگوید لله علی صیام شهر و آن را نذر  
 تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر ترجمه آن را بزبان غیر عربی  
 هم بگوید منعقد میشود **فصل دوم** در چیزهایی که  
 در نذر کننده معتبر است و آن چند چیز است اول تکلیف  
 بلوغ و عقل دوم قصد سیم اختیار پس نذر صبی و مجنون و  
 هازل و مکوه منعقد نمی شود چهارم اذن مولی و نروح نسبت  
 بنذر عبد و نروح در چیزهایی که منافی اداء حق آنها باشد بلکه  
 نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج نباشد  
 هم خالی از اشکال است هر چند اقوی صحت است و هم چنین استیذان  
 از پدر در نذر فرزند احوط است بلکه اقوی و این سه طایفه اگر

بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر ارضاء  
 نمودند صحیح است و اما اذن و ارضاء مادر پس مدخلیت در  
 انعقاد نذر فرزند ندارد و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار آن  
 است و نذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کنند زیرا که  
 عبادت از ابواب سه مقدمه و سبب است اسلام مقدمه و راست **فصل**  
**سیم** شرط است در متعلق نذر و چیز اول آنکه آن فعل یا  
 ترک مقدمه و او باشد دوم آنکه راجح باشد که توانست آن کار را  
 بجهت خدا قرار داد و فرق نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب  
 یا مستحب باشد یا ترک حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد نذر  
 مابین آنکه روزی یا نذر در معین را نذر کند مثلاً یا روزی یک روز  
 را بدون تعیین آن پس در نذر معین واجب است روزی همان  
 روز و جایز نیست از برای او در آن روز افطار و سفر کردن و اگر  
 در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه  
 در هر جا باشد بنا بر اقوی و آن روز را روزی بکیرد بلی اگر نذر  
 کرد در روزی آن روز را سفر و حضر سفر جایز و اقامه یا رجوع  
 بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در  
 خصوص سفر سفر نیز واجب میشود هر گاه نذر او منعقد بدانیم و

در هر سه صورت اگر ترك كرد روزه آن روز را واجب است قضاء  
 ان بلکه كفاره نیز و اگر مانع شرعی بر او پیدا شد مثل آنکه در آن  
 ایام مریض شد یا حیض شد یا مسافر شد بسفراضطراری قضاء  
 تنها واجب است و اما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است  
 مبحث **دویم** در یمین است و آن عبارتست از قسم  
 یاد نمودن با اسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترك کند و منعقد  
 نمیشود بغير اسم خدا و صیغه ان بغير لفظ عربی نیز منعقد میشود  
 و معتبر است در آنکه قسم می خورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد  
 و در متعلق قسم مقدر بودن آن و اذن مولی بلکه اذن زوج و  
 پدر بنا بر ظاهر و با مانع زوج و پدر منعقد نمیشود قطعا و از برای  
 ایشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سازد و احوط و اقوی  
 استیدن است و معتبر نیست در متعلق آن رجحان بنا بر مشهور  
 پس قسم بر فعل یا ترك مباح هم منعقد است و واجب میشود و اگر  
 تخلف نمود كفاره باید بدهد **مبحث سییم** در عهد است  
 و معتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم و صیغه ان چنانست  
 که بگوید عاهدت الله ان اصوم شهرا مثلاً یا آنکه بگوید عاهدت  
 الله متى شوقی مریضی ان اتصدق بعشرین درهما و بفارسی

هم منعقد میشود و بدانکه كفاره خلف نذر و عهد كفاره افطار  
 روزه شهر رمضان است و در كفاره قسم بر قرض تخلف مخیر است  
 مابین ازاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن  
 النوا و باعجز از آنها سر روز متوالی روزه بگیرد

### مطلب هفتم

در مباحات احکام نکاح است و در آن چند مبحث است **مبحث**  
**اول** بدانکه حلال میشود و طی کردن زن بعقد دائم و منقطع  
 و بملك یمین و بتخلیل و اول و دویم و چهارم بعقد می باشد و  
 معتبر است در عقد ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و  
 چون امر نکاح شدید است لازم است در آن احتیاط پس معتبر است  
 تعیین نروجین و صداق و ماضی بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء  
 تزویج و بعد بی جاری نمودن آن با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد  
 و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه دو نفر مباح عقد باشند بنا بر  
 احوط اگر چه اقوی جواز مباشرت يك طرف است پس اگر خود زوجین  
 مباح عقد باشند زن بگوید انکحتك نفسی علی الصداق و المعلوم  
 پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه  
 زن بگوید نروجتك نفسی علی الصداق المذکور پس مرد بگوید

قبلت التزويج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید  
 نروجتک بنفسی علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزويج  
 لنفسی علی المهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی من نفسک  
 بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی بالصداق  
 وبهتر آنست که همه را بگویند و معتبر است که صحیح اداء کنند  
 و در صیغه متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترک نمایند  
 و علاوه از تعیین زوجین و صداق معتبر است در آن تعیین  
 مدت بنحویکه مضبوط باشد پس هرگاه زوجین عقد جاری  
 نمایند زن بگوید متعتک نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم  
 پس مرد بلا فاصله بگویند قبلت التمتع لنفسی بالمهر یا آنکه زن  
 بگوید انکحتک نفسی فی المدة المعلومة بالصداق المذکور پس  
 مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی هكذا یزن بگوید نروجتک نفسی  
 نفسک فی المدة المذكورة بالمهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت  
 التزويج لنفسی هكذا و جایز است توکیل غیر از برای مرد و زن  
 یا یکی از آنها پس بجای کاف انکحتک یا نروجتک یا متعتک انکحت  
 یا نروجت یا متعت موکلک و بجای نفسی لموکل بگوید صحت  
 دویم در احکام آن است بدانکه زن مالک میشود تمام مهر را

بمجرد عقد بر وجه تزلزل و جایز است از برای او قبل از دخول  
 امتناع نماید از تمکین تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول  
 بلی اگر در عقد شرط کنند تمام مهر یا بعض آن را تا مدتی بدهد  
 و فاء بان شرط لازم است و از برای مهر حدی نیست از کم یا زیاد  
 و کافی است در آن اگر چه تعلیم سوره قرآن باشد بلی مستحب  
 است کم بودن مهر و مهر السنه یا نقد در هم میباید و آن بحسب  
 قوانهای این زمان که یک مثقال صدیر فی است مطابق است با  
 دولیت و شصت و دو و قران نیم بحسب وزن و لکن تحقیق آن  
 است که ملحوظ در دراهم قیمت است پس اگر نخواهند مهر السنه  
 قرار دهند پنجاه تومان این زمان قرار دهند و واجب است بر  
 زوج تمکین نماید از مزوج خود با انواع استمتاع و واجب است  
 بر زوج نفقه زوجه خود را بندهد از اکل و شرب و لباس و سکنی  
 و خادمه و امثال آن بحسب لیاقت او بنحو متعارف و هم چنین  
 واجب است بر او نفقه مطلقه رجیعه خود مادامی که در عده  
 اوست بخلاف بائن و اگر نداد دین است بر زنده او مگر آنکه زن  
 ناشزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق  
 نفقه و هم خوابی نیست و گنگ کار است پس شوهر او را نصیحت

کند و اگر اجابت نکند از فراش او دور می کند بانکه پشت کند باو  
 در فراش پس اگر فائده نبخشید او را بزند پس اگر باز اجابت  
 نمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کند  
 و اگر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را  
 حکم قرار دهد یکی از کسان نزوج و دیگری از کسان نزوج که  
 مابین آنها را اصلاح نمایند و بدانکه نشوز نزوج کما اینکه موجب  
 سقوط نفقه نزوج و عدم وجوب انفاق نزوج است بر او همچنین  
 موجب سقوط نفقه مطلقه رجعیه است اگر ناشزه باشد و جایز  
 است از برای مرد اگر ازاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد  
 دائمی با هم و نزیاده از آن جائز نیست و از کنیز بیش از دو نفر  
 نمی تواند تزویج کند و اگر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج  
 کند بعقد دائمی و از حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد  
 ازاد میتواند چهار حره یا سه حره و یک کنیز یا دو حره و دو کنیز  
 با هم بعقد دائمی داشته باشد و نزیاده نمیتواند و بنده میتواند  
 چهار کنیز یا دو کنیز و یک حره یا دو حره داشته باشد و نزیاده  
 تر نمیتواند و از برای متعه و ملک مبین حدی نیست و نزوج  
 دائم هر گاه متعدد باشد بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حره

مثلاً باشد

باشد هر چهار شب يك شب حق هم خوابی دارد و اگر امده باشد  
 هر هشت شب يك شب حق دارد و هم چنین اگر حره کتابیه  
 باشد و اگر امده کتابیه باشد هر شانزده شب يك شب و اگر  
 تزویج نمود دختر بکر و هفت شب از اول زفاف مختص باوست و اگر تزویج نمود  
 ثلیه را سه شب مختص باوست و جایز است از برای مرد سفر کردن پس حق هم خوابی زن  
 مادامیکه در سفر است ساقط است و اما سفر یک چند سال طول بکشد خصوص در  
 جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز آن بدون رضای نزوج  
 مشکل است چون از عشرت بمعرفه خارج است و از جهت حق  
 المواقعه در هر چهار ماه يك مرتبه امر اشکل است و احتیاط  
 باستوضاء نزوج ترك نشود و جایز است برای نزوج که بذل کند  
 حق هم خوابی خود را بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بذل  
 خود و واجب است جماع کردن بان زن دائم در هر چهار ماه يك  
 مرتبه اقلهً مباحث سلیم در زنانیکه حرام است تزویج  
 آنها و در آن چند فصل است **فصل اول** در محرمات بنسب  
 و رضاع است و آن هفت طائفه اند اول مادر و جدّه و هر چه  
 بالا رود و دایره دختر و دختر دختر یا پسر هر چه پائین رود سیم  
 خواهر چهارم دختر خواهر هر چه پائین رود پنجم عمه و در عمه

پدر و عمه مادر و عمه جد و جد و ششم خاله خود و خاله پدر و  
 خاله مادر و خاله جد و جد و هفتم دختر برادر هر چه پانین  
 مرود و حرام می شود رضاع مثل این هفت طائفه که حرامند  
 بنسب بچند شرط اول آنکه شیران زدن از حمل بنکاح صحیح حاصل  
 شد میباشد چه دائم و چه غیر دائم و یا ملک یمین و یا تحلیل یا  
 وطی بشبهه دویم حیوة مرضعه سیم آنکه از لیستان بخورد نرد  
 ظرفی بد و شند و جلق ان طفل بریزد و بمکیدن باشد نه اینکه  
 در حلق او بد و شند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط  
 بان باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر یا شد نه از دو نفر پس هر گاه مثلا زن شیر  
 راطلاق دادند و زن دیگری شد و از حمل برداشت و شیرش متصل بود و قبل از وضع  
 حمل مثلا ده مرتبه شیر بطغلی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه  
 دیگر هم از شیر شوهر دویم بان طفل شیر داد لشر حرمت بان  
 نمی شود و هم چنین هر گاه از شوهری شیر کامل بد هد دختری  
 را و از شیر شوهر دیگر پیری را این دو خواهر و برادر نمی شوند و  
 با هم محرم نیستند هر چند آن زن مادر رضاعی هر دو است و هم  
 چنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل از یک  
 زن باشد پس هر گاه بعض عدد از یک زن و بعض دیگر از زن

بناحیه که از  
 طغلی  
 شیر برود  
 روز

دیگر همان شوهر باشد لشر حرمت نمیکند ششم آنکه شیر خوردن  
 ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و  
 در طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع  
 او هر چند با این حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است هفتم  
 آنکه طفل مریض نباشد که شیر مرقی کرده باشد و الا احتیاط  
 نمایند هشتم آنکه مقداری از شیر او بخورد که کوشتی برود  
 و استخوانش قوت بکبرد از آن یا آنکه یک شبانه روز هر وقت  
 گرسنه باشد شیر باو بد هد یا آنکه پانزده مرتبه متوالیه شیر  
 باو بد هد که در بین ان رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط  
 در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط  
 از طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر اوست و آن هفت  
 طائفه که در نسب حرام بودند امثال انفا از رضاعی بر آن  
 طفل حرام می شوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز بر او  
 حرام می شوند و جایز نیست از برای پدر رضاعی نکاح کند دختر  
 صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و هم چنین دختر  
 نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد بنا بر مشهور و  
 معروف بین علماء اگر چه خارج از قانون رضاع است و حرمت است

زن مدخوله  
 و دختر رضاعی  
 بی

است

ان نزد جمعی ثابت نیست و لکن احتیاط در آن ترك نشود و بر این  
مطلب مشهور تفریح کرده اند که اگر مادر زن شیر دهد طفل  
شوهر دختر خود را اگر چه آن طفل از غیر دختر او باشد آن  
دختر بر شوهرش حرام مؤبد می شود بسبب آنکه زن او امر  
اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اگر زن پدر زن شیر  
دهد طفل زن شخص را پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب  
آنکه اولاد صاحب شیر است و لکن مراعات احتیاط در اینجا  
بطلاق دادن است نه رها کردن بدون طلاق و این احتیاط  
ترك نشود **فصل دوم** در زنا نیکه از غیر جهة نسب  
و رضاع نکاح انفا حرام مؤبد است و انفا یا زنده طائفه اند  
اول مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود  
بر عاقد اگر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق  
داده باشد دویم معقوده پدر که بر پسر حرام است و هم چنین  
معقوده پسر بر پدر و هم چنین کنیز منظومه یا مملو سدا حتما  
بر دیگری حرام است بنا بر احوط در صورتیکه نظر و لیس بر  
وجه شموت شده باشد سیم دختر زن مدخوله چهارم  
زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعیه غیری باشد و با علم

بخال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه  
با و دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است  
بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش  
باطل است مگر آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت  
حرام مؤبد می شود پنجم زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم  
بحرمت ان بلکه هم چنین است عقد نمودن در حال احرام زن  
هم بنا بر احوط اگر مرد محرم نباشد ششم زن آزادی که شوهر  
او زنده مرتبه یا کنیزی که او را شش مرتبه طلاق عدی داده  
باشد که بر آن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق  
سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق دویم و چهارم جواز نکاح او  
توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملامنه یا مقدر و فربنا  
که از جهة گویا گنک بودن لعان در آن جاری نیست هشتم  
زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند نفم  
خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهراً  
فرق نیست ما بین اینک هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین  
باشند دهم زنیکه پیش از زنه سالکی او را وطی کرده انشاء کند  
بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است یا زنده زنی سابق بر عقد

که موجب حرمت مادر و دختر و نخوان است بنا بر احوط و هم چنین  
 وطی بشبهه اما زانی لاحق منشاء حرمت نمیشود و هم چنین وطی  
 بشبهه **فصل سییم** در زنی که تزویج الحما حرام است در  
 بعض احوال و آنها چند طائفه اند اول تزویج زن پنجم برای کسی  
 که چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق  
 باین مطلقا یا رجعی با کذا شدن عده او مانعی ندارد و دوم خواهد  
 زن دائمی یا متمعنه خود تزویج نمودن مادامیکه زنش در جلاله او  
 می باشد و بعد از طلاق باین مطلقا یا رجعی با کذا شدن عده  
 او ضرر ندارد و اگر متمعنه باشد بعد از انقضای مدت یا هبیه  
 ان ضرر ندارد و انقضای عده شرط نیست اگر چه احوط است  
 سیم دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او و اما باذن  
 او مانعی ندارد چهارم زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقی  
 است حرام است **بلی** در مسلم نکاح او اگر چه بمنعه باشد چنانچه  
 بر مسلم حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد و اما  
 نکاح کتابیه پس اقوی جواز است هر چند احوط ترك است خصوصا  
 در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود  
 بی اشکال **خامنه** بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن

زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و هم چنین است بعکس  
 بلی جایز است نظر نمودن بزنی که اراده تزویج او را نموده چنانچه  
 جایز است نظر کردن بکنیزی که می خواهد او را بخرد و هم  
 چنین نظر بزنی که در آنچه متعارف انفا عدم ستران  
 است مادامیکه ریبه و تلذذی نباشد چنانچه نظر کردن  
 زن بزنی و مرد بمرد در معاوضای عورت جایز است و در حکم آنها  
 می باشند محارم و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن  
 بیکدیگر حتی عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت  
 نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز آنها از کسب و بر پدیر  
 است با قدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز  
 او بر جد پدری و با نبودن یا عجز او بر مادر است و با نبودن  
 یا عجز او بر پدیر مادر است و نفقه مملوک و حیوانات محترم بر  
 مالک آنها است

### مطلب هشتم

در طلاق است و آن عبارت است از رها نیدن عیال دائمی  
 را از قید زوجیت و در آن چند فصل است **فصل اول**  
 در شرایط طلاق دهنده و آن چند چیز است اول بلوغ

دویم عقل سیم اختیار چهارم قصد داشتن پس طلاق صبی  
 و مجنون و مکروه و هازل صحیح نیست و جایز است که ولی  
 بجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل **فصل دویم**  
 در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند و آن چند چیز است  
 اول آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطع صحیح نیست بلکه  
 در آن جدائی حاصل می شود با نقضاء مدت ان یا بخشیدن  
 زوج مدت او را دویم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض  
 و نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا ابستن باشد یا شوهر که او را  
 طلاق داده غائب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال ان  
 زن اگر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض و نفاس  
 بوده سیم آنکه در طهری باشد که در ان طهر باو جماع نگوده  
 باشد در غیر طلاق صغیره و یا شش و زن ابستن و اما زنیکه  
 در سن حیض است و لکن نمی بیند پس بعد از گذشتن سه  
 ماه از وظی کردن با او صحیح است طلاق او چهارم تعیین  
 مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون  
 تعیین **فصل سیهم** در شرائط طلاق و آن دو چیز  
 است اول **صیغه** ان بلفظ عربی صحیح باینکه مثلا بگوید **ترقیه**

طلاق و بغیر لفظ طالق واقع نمی شود دویم حضور و مرد عادل  
 حال طلاق و شنیدن انفا ان را **فصل چهارم** مردانکه  
 طلاق برد و قسم است اول طلاق باین که طلاق دهنده نمی  
 تواند رجوع کند و آن در پنج مقام است اول طلاق زنیکه  
 که در غیر قرشیه حاصل می شود بتمام شدن پنجاه سال هلالی  
 از عمر او و در قرشیه شصت سال و با شک در آن ملحق بغیر  
 قرشیه است اگر چه احوط مراعات احتیاط است در آن دویم  
 طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد سیم طلاق غیر  
 مدخول بها چهارم طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج  
 خود و مالی را بشوهر بدهد در عوض آنکه او را طلاق دهد  
 و آن را طلاق خلعی می نامند و هم چنین اگر زوجین هر دو از هم  
 کراهت داشته باشند و نروجه چیزی را بزوجه دهد در عوض  
 طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم  
 مادامیکه زن در عده خود رجوع نکرده بر زوج خود در آنچه  
 بعوض طلاق داده جایز نیست که نروجه رجوع باو بنماید بلی  
 اگر زن رجوع بعوض نمود در عده رجعیه میشود بآنچه طلاق سیم  
 زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که در دفعه سیم نمیتواند



رجوع کند بان زن قسم دوم طلاق رجعی است که مادامیکه عده او منقضی نشده جایز است با رجوع کند و متحقق میشود جمیع بھرچه دلالت کند بران اگرچه بفعل باشد و مطلقه رجعی در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده او منقضی نشده و بعد از انقضاء آن دیگر ارث نمیبرد بلی اگر مریضی طلاق داد زوجه خود را و بان مرض مردان زن ارث میبرد از او تا یک سال هلالی بشرط آنکه آن شوهر نکرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد و هم چنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعی خود اگر ان زن در عده بمیرد **فصل پنجم** در عده است بدانکه صغیره و یا نشه و غیر مدخول بها عده ندارند مگر عده وفات و زرنیکه حیض می بیند عده اوسه طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون میورد اگر حره باشد و امه عده او در طهر است چنانچه عده متمتع بها و حیض است و در این دو اگر خون نمی بینند عده آنها یک ماه و نیم است و عده زرنیکه آبستن باشد زائیدن است مطلقا اگرچه سقط کند و عده وفات چهار ماه و ده روز است

مطلقا

مطلقا مکر در آبستن که عده او بعد الاجلین است و مکرکنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مکر آنکه آبستن باشد که بعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بھرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایام عده و جایز نیست از برای مطلقه رجعی که از آن خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود و هم چنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد و مبدء عده مطلقه طلاق اوست اگرچه ندانسنه باشد و مبدء عده وفات شنیدن اوست وفات زوج خود را

### منهج دویم

در مهمات احکام معاملات و در آن چند باب است

### باب اول

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات آن و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه

عیال واجب النفقه بلکه هم چنین است هرگاه اداء دین موقوف  
 بران باشد بنا بر احوط و تجارت مستحب است که اشتغال بان  
 بجهة توسعه روزی بر خود و عیالات باشد یا برای انفاق و  
 تصدق نمودن و زیارت رفتن و امثال ان باشد و آداب و  
 مستحبات ان چند چیز است اول یاد گرفتن مسائل ان  
 بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمی تواند تصرف  
 کند در عوضیکه میگیرد پس واجب است صحت و فساد را  
 بداند تا بتواند تصرف کند در دویم فرق نگذاردن میان دو  
 خرید از مسلم در قیمت سیم اقاله کردن با کسیکه از خرید یا  
 فروش پیشیمان است چهارم مسامحه نمودن در معامله پنجم  
 آنکه در وقت فروش را **راجح** وزن کند و در خریدن اندکی مروج  
**فصل دویسم** در معامله تیکه مکروه است و  
 عمده انها چند چیز است اول صرافی دویم طعام فروشی از  
 کندم و جو و امثال ان سیم کفن فروشی چهارم قصابی پنجم  
 خرید و فروش با مردمان دنی ششم معامله با ظلمه با آنکه ندانی  
 عین ان مال بلکه از او میگیری حرام است هفتم ملک فروشی  
 هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن نفسم بیرون رفتن

از شهر با استقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ دهم  
 قسم راست یاد نمودن در آن یا نردهم معامله بین الطلوع و عین  
**فصل سیم** در معامله تیکه حرام است و آن در چند  
 مقام است اول خریدن و فروختن عین نجس اگر چه اقوی جواز  
 انتفاعات محله بانست و لکن متنجس اقوی جواز معامله  
 بانست برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا  
 در چیزی که تطهیر ان ممکن باشد بلکه بعید نیست جواز  
 بیع عین نجس در انتفاعات محله پس مدار در صحت بیع وجود  
 منفعه محله دویم بیع و شری بمال غصب اما اگر چیزی را بدمه  
 بخرد و در عوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست  
 ولی مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از جن  
 خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه  
 کند بعضی اشکال کرده اند و هم چنین هرگاه بنای دادن  
 عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است و او  
 هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش  
 مرد کند سیم معامله بچیزهایی که مالیت ندارد مثل حشرات  
 و مسوختات و سباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده

ان منحصر بحرام است مثل آلات لهویا آنکه قصد متبایعین  
 صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انکور برای شراب  
 انداختن پنجم معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد مشتری  
 نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند و مغشوش را داده تفاوت  
 مغشوش با درست بر ذمه اوست باید بدهد و اگر معامله  
 بر همان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است  
 اگر از غیر جنس باشد و در بقیه خیارات بعضی صنفه ثابت  
 است و هم چنین است در جانب مشتری اگر پول قلب بدهد  
 ششم زیاد نمودن در بین معامله و نفع هر گاه قصد خریدن  
 نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد زیاده هتقم  
 معامله ربوی بدانکه در عدیث است که گناه يك درهم ربا  
 بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و ربا در معامله است  
 که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل و موزون باشد  
 بهمان جنس باز یاده اگر چه آن زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه  
 اگر چه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط و هم چنین است  
 اگر جنس نقدی را بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بلیس  
 بلی اگر در هر دو طرف ضم غیر جنس کند یا در طرف کمتر ضرر

و در معدود مثل کرد و تخم مرغ و چیزها نیکه بذراع یا شاهد  
 تعیین می شود ربا نیست و مناط در مکیل و موزون بودن  
 بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل  
 هند و آنه و باد نجان که در بعض بلاد عددیست و در بعضی  
 موزونست بلی اگر در اغلب بلاد چیزی موزون باشد و در  
 بلدی معدود اقای اجراء حکم ربا است در آن بلد نیز و فرقی  
 نیست در تحقق ربا ما بین جنس خوب و بد و صحیح و معیوب  
 و واحد صفتی و فاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود  
 مثل برنج صد ری و کرده که هر دو يك جنس می باشند و مس  
 شکسته بدرست و طلا ی ساخته بنساخته و مسکوک بغير  
 مسکوک اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم  
 ربا در همه جاریست و احوط اجراء حکم ربا است در صلح که  
 در مقام بیع باشد و در هر مقامی که دو جنس محسوب باشند  
 ربا نیست بلی گندم با جو شرعاً در باب ربا معامله در حکم  
 يك جنس می باشد و ربا در آن جاری است و بدانکه ربا در  
 چند مقام حرام نیست بلکه ربا نیست اول در معامله ما بین  
 پدر و فرزند اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتضای برپیراست

دویم ما بین زن دائمی و شوهر تسیم ما بین سید و مملوک چهارم  
 ما بین مسلم و کافر حربی در صورتیکه از حربی زیاده بکیرد  
 و ربیاء دادن با وجایز نیست بخلاف غیر حربی که مطلقا جایز  
 نیست بناء بر احوط اگر چه حرمت گرفتن ربیاء از ذمی معلوم نیست  
**مبحث ریس** در عقد بیع و شری بدانکه  
 فروختن عبارت است از آنکه عینی را تملیک غیر کند بعضی  
 و بعد از تعیین مبیع و ثمن با بیع بمشتری بگوید بعثک هذه  
 الدار بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید قبلت هكذا  
 یا اشتریت هكذا یا با بیع بگوید ملکک هذا الكتاب بعشرة  
 دراهم مشتری بگوید تملکت یا اشتریت و معتبر است در آن  
 ایجاب از جانب با یع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه  
 آن را بدانند و قصد انشاء تملیک و تملک کنند بان و میتوانند  
 هر کدام از با یع و مشتری وکیل کنند کسی را در اجراء عقد  
 بلکه هر دو یک نفر را یا احدی را وکیل نماید و مباشر  
 طرفین ایجاب و قبول یک نفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی  
 کفایت عقد غیر عربی است اگر چه بتواند بعربی اداء کند یا  
 کسی را وکیل نماید بلکه جایز است معامله بمعاطات که جنس را

بقصد تملیک بدهد و پول را بقصد تملک بگیرد خصوص در  
 آنچه یسیر باشد و مفید ملکیت است علی الاقوی بلی مادامی  
 که هیچ کدام تصرف در آنچه با نهار سیده نکرده باشند می توانند  
 مرد کنند و معامله را بر هم زنند بخلاف آنکه اگر یکی از آنها یا هر دو  
 تصرف کرده باشند در آن یا تلف یا نقل اگر چه خیاری فسخ در آن  
 داشته باشد یا تلف شده باشد که در همه صور معامله لازم  
 شده **مبحث سیلر** در شرایط متبایعین و عوضین و آن  
 چند چیز است اول بالغ بودن با یع و مشتری پس جایز نیست معامله  
 تا بالغ و لکن اگر متمیز باشد **مأذون** از طرف ولی باشد معامله  
 او صحیح است بنا بر اقوی پس اگر چیزی را از نا بالغ بعنوان خریدن  
 گرفت ضامن است و باید بوی آن طفل برساند هر گاه مأذون از  
 ولی نباشد و آن پولی که بطفل داده اگر تلف شد از کیسه او مرقد  
 نمی تواند مطالبه نماید نذا طفل و نذا ولی او مگر اینکه مأذون از  
 ولی باشد دویم عاقل بودن متبایعین تسیم قصد خریدن و  
 فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالک بودن آنچه می خرند  
 و می فروشند یعنی مالک معامله کردن بان باشند و این شرط  
 نفوز است پس اگر مال غیر را فضاولا بدون اذن او بلکه یا

عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند نفوذ آن معامله موقوف  
 با اجازه مالک است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و الا  
 باطل است و هم چنین است اگر مال او را با مال خود با هم بفرشد  
 بتمنی پس آن معامله در مال فروشنده لازم است و در مال  
 غیر موقوف با اجازه او پس اگر اجازه نمود که هیچ و الا نسبت به مال  
 غیر معامله باطل است و اما خریداری می تواند آن معامله را فسخ  
 کند بخیار تبعض صنفه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده  
 و الا نمی تواند مگر آنکه با بیع راضی بان شود و علی کل حال مشتری  
 مرجوع میکند بر بیع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر  
 با و داده و در کیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلی است ششم  
 آنکه هیچ یک از عوضین متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح نیست  
 و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمده آنها در  
 چند مقام است اول عین مرهونه که ملک رهن و متعلق حق  
 مرهون است پس جایز نیست فروش آن از برای رهن مگر باذن  
 مرهون و نه از برای مرهون الا برای استیفاء دین خود باذن  
 حاکم شرع اگر چه رهن راضی نباشد و دوم مال وقف که متعلق  
 حق موقوف علیه است و جایز نیست بیع آن مگر در چند موضع

اول جائز است که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع  
 شدید باشد که مظنه تلف مال یا نفس در ابقاء آن باشد و دوم  
 در صورتیکه عین موقوفه خراب و مضحک شود که منفعت مقصوده  
 از آن حاصل نشود مثل حصیر کفنه مسجد که جایز است بفرشند  
 و پول آنرا صرف در اقراب بغرض واقف نمایند در همان مسجد  
 بر فرض امکان و موارد دیگر نیز هست تسیم بیع ام و ولد امر  
 آقای خود در صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و  
 جایز نیست از برای مالک فروش آن کنیز مادامیکه آن ولد  
<sup>زننه</sup> ~~شودم~~ است الا در چند جا که در محل خود ذکر شده و مقامات  
 دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است هفتم آنکه  
 مبیع عین باشد نه منفعت و اما در ثمن پس کافیت منفعت  
 بودن هشتم آنکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع  
 یا عدد و کافی نیست وزن و کیل آن بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً  
 هم کافی نیست مگر در چیزهایی که بمشاهده رفع جهالت آن  
 می شود و مناط در هر بلدی رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف  
 آن بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام که بچند  
 صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگر چه آن غلام بدست

ان نماید **مبحث چهارم** در خیارات است و آن چند  
 قسم است اول خیاری مجلس که مادامیکه متبایعین از هم  
 متفرق و جدا نشده باشند می توانند معامله را بر هم زنند  
 و بعد از جدا شدن با اختیار بیع لازم می شود دویم خیاری حیوان  
 است تا سه روز برای مشتری نه با بیع و فرق نیست در اقسام  
 حیوان اگر چه غلام و کنیز هم باشد سیم خیاری شرط برای هر که  
 شرط قراردادند تا مدتی که معین نمودند چه با بیع چه مشتری  
 یا هر دو **چهار** جنبی و فرق نیست مابین شرط مرد مثل ثمن تا  
 مدت معینه و غیر آن از شرطی که خلاف مقتضای عقد و  
 کتاب و سنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن در  
 ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطه ثوب معین یا قرض مقداری  
 با و لازم است و فاء بان شرط بر فرض قدرت و الا کسیکه  
 از برای او شرط شده مختار بر فسخ آن معامله خواهد بود و  
 هم چنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب  
 مال او باشد بنا بر مشهور و آن را شرط نتیجه گویند چهارم  
 خیاری غبن از برای مغبون یا جاهل بان غبن در وقت معامله پنجم  
 خیاری تاخیر دادن ثمن تا سه روز در چیزها نیکه بماندن یک روز

فاسد نمیشود و در آنچه فاسد می شود تا یک روز بگذرد اگر نیامد  
 مالک مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تاخیر نکرده باشد ششم  
 خیاری رویت و آن چنانست که جنس معینی را درست نداده باشد  
 بخرد اگر در آئی آن اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن آن  
 مختار بر فسخ است و اگر بهتر درآمد فروشنده اختیار دارد هفتم  
 خیاری عیب است اگر چه بعد از عقد و قبل از قبض حادث شده باشد  
 و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضاء آن یا گرفتن تفاوت  
 مابین صحیح و معیوب و هم چنین با بیع مختار است اگر ثمن معیوب  
 در آید و این خیاری ساقط می شود بچند چیز اول علم مشتری بان  
 عیب در وقت معامله دویم آنکه بعد از اطلاع بان عیب مشتری  
 راضی بان شود سیم آنکه خیاری عیب را ساقط کرده باشد چهارم  
 آنکه فروشنده تبری از عیوب آن کند بانکه بفروشد با وجود  
 عیب معین یا هر عیبی که داند بلی اگر تبری از عیب معینی نباید  
 خیاری عیب دیگر ساقط نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در آن  
 چه قبل از علم بعیب یا بعد از آن که مسقط است اما می تواند  
 ارزش بگیرد و حضور با بیع شرط صحت فسخ نیست ششم خیاری  
 تدلیس است و آن چنانست که فروشنده یا خریدار در مال خود

کاری کند که آن را بهتر بنمایاند و بعد از علم بان می تواند ضعیف  
کند یا امضاء نماید بدون ارشاقم خیار شرکت است و آن چنان  
است که کسی جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر  
بوده و آن غیر امضاء آن معامله را نکند که در این صورت با آن  
غیر در آن مال شریک است پس مشتری مخیر است مابین فسخ یا  
گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر با و داده و آنرا خیار تبعض  
صنقه هم میگویند دم خیار تعذر تسلیم مثل غلامی که بخرند  
باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری  
مخیار بر فسخ است **مبحث پنجم** در بیع صرف است و  
مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا  
است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس و  
احکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست  
بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با نریادتی مانعی ندارد  
پس اگر در همان مجلس بعضی از آنرا قبض کرد و بعضی نزد او ماند  
و از هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح و در آن  
قدری که نه داده باطل می شود و خیار تبعض صنقه از برای  
آنکه تمام آن با و نرسیده ثابت است و فرقی نیست در ثبوت

احکام بیع صرف مابین آنکه عوضین هر دو مسکوک باشند یا یکی  
از آن دو مسکوک باشد یا هیچ کدام مسکوک نباشد و اقوی عدم  
جواز فروختن خاک نقره است که از معدن آن بیرون می آورند  
بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و هم چنین خاک طلا بطلا  
جائز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن **مبحث ششم**  
در نقد و نسبه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا هر دو در مقام  
نقد است یا هیچ کدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا  
ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی بطلان  
ثانیه نیست و اما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس  
آن بیع بنسبه است و صحیح است و شرط است در آن که تا مدت  
معین قرار دهند مثلاً تا یک سال هلالی و بعد از انقضاء مدت  
واجب است بر مشتری ثمن را بایع بدهد و تا مدت آن بسر  
نیامده باشد بایع مستحق مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری  
مردان دین معجل می شود و می تواند مطالبه آنرا بنماید از ورثه  
اگر چه مدت منتقضی نشده باشد و اگر جنسی را بتردید بفروشد  
مثلاً بگوید فروختم آن را تو نقداً بیک تومان یا نسبه بدهد تو مان  
این معامله باطل است بلی تردید در مقابله قبل از معامله ضرر

ندارد و اما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس آنرا سلف  
 میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد  
 من کنهم را مثلاً که یک سال دیگر بدهد بدده قران نقد و هم  
 چنین معتبر است معین نمودن آن جنس را با وصفی که تفاوت  
 میکند قیمت بتفاوت آن واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع  
 تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و هم  
 چنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الا اداء  
 باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را  
 که بسلف خریده بخیری بفروشد بنا بر مشهور و بعضی ادعاء  
 اجماع بر آن نموده اند و لکن در او تأمل است و فساد بیع معلوم نیست

### باب دوم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و بعض  
 اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و  
 صیغه ان اقرضتك و امثال آن است که دلالت کند بر آن و  
 جایز است قرض بدو صیغه و علی کل حال قرض اگر چه از عقود  
 لازمه است با شرائط آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه  
 کند می تواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهند

قبول آن و اگر شرط کند بر مقرض که چیزی زیاد تر باو بدهد رباء  
 و حرام است اگر چه آن زیاد از غیر جنس دین باشد بلکه اگر چه آن  
 زیاد شرطی یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده آن مالی  
 را که با شرط زیادتی قرض کرده بکیرد و اگر گرفت ضامن است باید  
 بصاحبش مرد کند و اگر تلف شد مثل آن راه گاه مثلی باشد یا  
 قیمت آن را اگر قیمی باشد باید بدهد بلی زیاد را در ضمن العقد  
 شرط نکنند ولی اگر قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی  
 زیاد بر قرض بدهد ضرر ندارد و در حرمت رباء در قرض شرط  
 نیست که آن جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزون باشد  
 بلکه رباء در معدود نیز جاریست و اگر در ضمن العقد شرط مدت  
 کنند نافذ نیست و قبل از انقضاء مدت می تواند مطالبه کند  
 مگر آنکه مدیون قدرت بر اداء آن نداشته باشد یا آنکه چیزی  
 نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنا می اوست  
 و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج بانها و امثال آن که در این  
 صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون  
 قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض  
 داد و قیمت سوقیه آن کم شد مقتضی همان قدری را که قرض کرده



بدهد کافی است و معتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد تعیین  
مقداران و تخمین کفایت نمیکند

## باب سیم

در رهن و ان عبارت است از کوه و گذاردن مالی را نزد کسیکه  
از او طلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان و او طلب او را نداد  
از ان مال استیفاء نماید و کردهنده را رهن و کوه گیرنده را  
مرقن میگویند و ان مال را عین مرهونه و معتبر است در رهن  
ایجاب و قبول بفرلفظی که بر آن دلالت کند و معتبر است در رهن  
و مرقن بلوغ و عقل و در رهن جواز تصرف در آن مال و در عین  
مرهونه آنکه عینی باشد که فروش ان صحیح باشد و در دین آنکه  
ثابت در ذمه رهن باشد چه عین باشد چه منفعت و اگر رهن  
گذارد مال دیگر یا موقوف با اجازه اوست و عین مرهونه و منافع  
ان مال مالک السنه و لکن جایز نیست از برای او نقل ان عین بدیگری  
مگر باذن مرقن چنانچه جایز نیست از برای مرقن تصرف در آن  
مگر باذن رهن پس اگر یکی از انها در آن تصرف نمود بدون اذن  
دیگری موقوف با اجازه اوست و اگر مرقن او را باذن رهن فروخت  
ثمن ان نیز رهن است بشرط آنکه باین قید فروخته باشد که

ثمن ان رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری است و هر  
وقتی که جایز باشد از برای مرقن مطالبه دین بعد از مطالبه و  
ندادن او جایز است <sup>بشرط</sup> عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید  
با امکان باذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت عین زائد از طلب باشد  
تتمه را برهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد و مفلس  
شده و مالش و فاء بدیون او نمیکند سائر غرماء بامرقن شریک  
نخواهند بود در مقدار طلب او بنا بر مشهور اگر چه در این حکم بر وجه  
اطلاق تامل است بلی سائر غرماء در آن تتمه با هم شریکند و اگر  
مرقن طلب دیگری هم از رهن داشته باشد غیر از آن دینی که  
ان مال را رهن ان گذارده حال او حال سائر غرماء است در آن

## باب چهارم

در حرج است و آن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در  
مال خود بدانکه اسباب حرج چند چیز است اول بالغ نبودن که مانع  
از تصرف اوست در مال خود و شناخته می شود بلوغ به بیرون آمدن  
منی یا روئیدن موی خشن بر عانته او یا گذشتن پانزده سال هلالی  
تمام از عمر پسر و نه سال تمام از عمر دختر و ایم دیوانه بودن تا کامل  
شود و عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه می شود حال دیوانگی ممنوع

از تصرف است بخلاف حال افائه و ملحق میشود با و در حکم سفید و  
او کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلانی تسیم  
بنده بودن که صحیح نیست تصرف در مالش مگر باذن مولی الا در  
بعض مواضع چهارم مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود  
بچند شرائط اول ثبوت دین او نزد حاکم شرع دویم رسیدن وقت  
ان اگر دین او مؤجل باشد تسیم آنکه مالش کمتر از دین باشد چهارم  
مطالبه طلبکاران پنجم مریض بودن بمرض موت که اقوی عدم صحت  
تصرفات اوست در مال خود در زائد از ثلث مالش

### باب پنجم

در ضمان و کفاله است و ضمان عبارتست از تعهد نمودن و بزمه  
گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلبکار را مضمون  
له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای  
ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مال دار نباشد با علم مضمون له  
بان و الا جایز است از برای اوفسخ نماید ضمان را بدانکه بضامن ذمه  
مضمون عنه بری می شود از آن دین و ذمه ضامن مشغول میشود  
و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخوا هشت مضمون عنه بوده  
ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد و الا مستحق نخواهد بود

مگر اینکه امضاء نماید هرگاه ضمانت ضامن بنیت رجوع بر مضمون  
عنه باشد و الا مستحق نیست و صحیح است ضمان تا مدت معینه  
باینکه دین را در ذمه خود بگیرد که یک سال دیگر مثلاً اداء  
نماید اگر چه دین مدت نداشته باشد و آنچه ذکر شد در صورتی  
است که ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس  
انرا کفاله گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواد کفیل  
باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش  
قهرآرها نماید در حکم کفیل می باشد و ذمه کفیل بری میشود  
بسیکی از چند چیز اول بتسلیم نمودن مدیون دویم ببری شدن  
ذمه مدیون از دین با داء ان یا با داء کفیل یا با براء دائن تسیم  
بمردن مدیون چهارم با براء مکفول له کفیل را از کفاله چنانچه  
در ضمان نیز ذمه ضامن بری می شود با داء او یا مضمون عنه  
یا با براء دائن ذمه او را یا ضمان ضامن را

### باب ششم

در حواله و آن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمه  
دیگری مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمر و را حواله  
بکند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و عمر و را محتمل

و بکر را محال علیه می گویند و ذمه زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود از آن مال و نقل میشود بذمه بکر بشرط آنکه ذمه بکر مشغول باشد برای زید بمثل آن مال پس باید بکر که محال علیه است آن مال را بعمرو که محال است بدهد و شرط است رضای محیل و محتمل اما رضای محال علیه پس آن نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل نباشد یا آنچه بر او حواله شده است و اگر مدیون باشد بان پس در اعتبار رضای او اشکال است و اقوی عدم اعتبار آنست و اگر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمه محیل مشغول باشد برای محتمل و اما اگر ذمه محیل مشغول نباشد برای محتمل و حواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

### باب هفتم

در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز اول عقد که مؤجر بگوید آجرتك هذه الدار الى سنة بنحسين قرأنا و مستأجر بگوید قبلت هكذا و امثال آن از چیزها سبب دلاله کند بر تمليك منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ

غیر عربی و مباشرت يك نفر از جانب هر دو و هم چنین جایز است <sup>مطالعات</sup> در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره از عقود لازم است و در <sup>مطالعات</sup> <sup>مطالعات</sup> جایز است مگر بعد از تصرف احدی دویم تعیین عینی را که با جاره میدهد اگر چه بکسر مشاع باشد مثل نصف و ثلث و امثال آن سیم تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره دادم هر ماهی بیک تومان مثلاً و ظاهر این است که این قسم داخل در جعاله است پس تصرف صحیح است و لکن لزوم که از لوازم اجاره است محقق نمی شود چهارم تعیین مال الاجاره از جنس و قدر و زمان اداء و اگر بر زمان اداء را معین نکرده باید نقد بدهد و باطل نمیشود اجاره بمردن مؤجر یا مستأجر و بفروش آن عین و جایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملك مستأجر می شود چنانچه جایز است اجیر غیر شود برای عمل معینی

### باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضاربه آنست که کسی قدر معین از پول طلا یا نقره خود را بکسی دهد که بان تجارت کند و شرط

کند بر او که ربح آن مابین هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه  
اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث پس مالک را مضارب و آن دیگری  
را عامل میگویند و اما اگر شرط کنند که تمام ربح مال از مالک  
باشد پس آن را بضاعت گویند و هم چنین اگر شرطی نکنند پس  
در این دو صورت تمام ربح از مالک است و عامل مستحق اجرت  
المثل است و اما اگر شرط کنند که تمام ربح از برای عامل باشد  
پس قرض است خواه اینکه قصد قرض نماید یا نه و هر گاه جنسی  
غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد یا آنکه ربح را بنسبت مشاع  
قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل و بقیه  
از مالک یا بعکس مضارب نخواهد بود بلکه قرارداد آنها باطل  
و تمام ربح در این صورت برای مالک است و عامل مستحق اجرة  
المثل عمل خود می باشد بنا بر مشهور اگر چه در صورت اولی تأمل  
است و بعید نیست صحت مضارب در غیر نقدین اگر چه احوط  
اقتضای بر نقدین است و اگر عامل بر عامل شرط کند تجارت  
مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط او کند و اگر تخلف  
نمود فضولیت با اجازه مالک صحیح و بدون آن باطل و بر هر دو  
تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل الا رضای مالک و عامل

مضارب امین است پس اگر مال مالک بدون تعدی و تفریط  
در دست او تلف شود ضامن نیست

### باب نهم

در شرکت است بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند  
نفر دلاک و نخوان با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر موی  
هم بریزند و قسمت کنند و هم چنین شرکت وجوه باطل است باینکه  
دو نفر بی چیز که آبرو داشته باشند با هم قرار دهند که هر یک  
هر چه بخرند بنسبه و بفروشند در آن شریک باشند و منفعت  
را با هم قسمت کنند و هم چنین باطل است شرکت مفاوضه باینکه  
با هم قرار دهند که هر یک بهر وجه مالی را مالک شوند شریک  
باشند اما ماعدای اینها از شرکت در اموال صحیح است و سبب  
شرکت چهار چیز است اول آنکه بمعامله حاصل شود مثل عامل  
مضارب که در ربح با مالک شریکند یا آنکه دو نفر هر کدام یک  
تومان می دهند و یک خروار کنند مثلاً میخرند یا خانه اجاره  
می کنند و ویم آنکه بامثالی بانها منتقل شود سیم بمنزوع  
شدن مال احدی با مال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند  
چهارم شرکت عقدیست باینکه دو نفر هر یک مقداری از مال

بیاورند و بر روی هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند  
 و در مریح شریک باشند و این محتاج است با یجاب و قبول قولی  
 یا فعلی و قرار شرکت در مریح بنسبت مالین است چنانچه تلف  
 و خسارت نیز بنسبت مالین است بلی جایز است تفاوت در مریح  
 قرار دادن هر گاه یکی از آنها عامل در مال باشد یا هر دو چون  
 تفاوت در این صورت بلحاظ عمل یا اختلاف عمل است و در تمام  
 صور جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کند در آن مال  
 مگر باذن دیگری و اگر هر دو راضی ببقاء شرکتند فیها و اگر  
 يك کدام از آنها بان راضی نباشد دیگری را جبری کند  
 بقسمت و طریق قسمت نمودن آن مال بیک از دو طریق است  
 اول آنکه همان مال را تنصیف کنند یا تثلیث و نحو آن بر حسب  
 شرکت آنها در آن مقدار و قرع می زنند هر قسمتی با اسم هر  
 کدام در آمد مختص با او میشود و این طریق قسمت در صورتی  
 است که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت آن نشود بطوریکه  
 ضرر وارد آید و الا نمی تواند احدی را جبر کند دیگری را باین  
 قسمت بلی ترا ضی مانعی ندارد طریق دوم آنست که آن مال را  
 با هم بفروشند و قیمت آن را با هم قسمت کنند بطریق سابق و

شریک مأذون در تصرف امین است که ضامن نیست هر گاه آنچه  
 در دست اوست تلف شود بدون تعدی

### باب دهم

در وکالت است و آن عبارتست از نائب گردانیدن غیر را  
 در تصرفی از مال یا حق یا اجراء عقد و امثال آن و جایز نیست  
 برای وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل معین کرده و الا فسخ و بطلان  
 و اگر او را وکیل مطلق کند باید وکیل اقتضار کند بر آنچه مصلحت  
 موکل را میداند و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و  
 تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست و وکالت  
 عقدیست جایز از طرفین که هر کدام می توانند رجوع نمایند و  
 هر گاه وکیل رجوع نمود می تواند قبول نماید ثانیاً مادامیکه موکل  
 رجوع ننموده و هر گاه موکل رجوع نماید معتبر است در عزل وکیل  
 اطلاع او بر رجوع پس اگر وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده  
 در آن مال صحیح و ممضی است و محتاج با اجازه موکل نیست چون  
 انروکالت منغزل نکر دیده

### باب یازدهم

در ودیعه و عامر بهر است و در آن دو فصل است فصل اول

د مرد بجز است و آن عبارت است از آنکه کسی چیزی را بکسی  
 امانت دهد برای حفظ نمودن آن و آن عقدیست جایز و  
 مادامیکه نزد اوست واجب است بر او حفظ آن بر حسب عادت  
 او و امانت است و با تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و  
 اگر مالک معین کند بر او که آن را حفظ کند در جائی معینی متعین  
 است و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن است مگر آنکه خوف  
 تلف آن را در ایجاد اشتباه باشد و بر حسب عادت مصلحت حفظ  
 آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است بر  
 مستودع فوراً ان امانت را بمرثه او برساند **فصل در وپهر**  
 در عامر پهر است و آن عبارت است از دادن مالی را بکسی که از  
 آن منتفع شود به پوشیدن یا سکنی و امثال آن و اگر بهمان  
 تصرف معین قیمت آن کم شود یا در دست او تلف شود ضامن  
 نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشند پس اگر غاصب عین مخصوصه  
 را بعامر پهر بدهد و در دست او ناقصا لقیمه یا تلف شود هر دو  
 ضامن می باشند اگر چه جاهل باشد بفسبیت آن و باید غرامت  
 آن را بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید و بمالکش رسانید  
 از دیگری ساقط می شود و بر فرض غرامت کشیدن مستعیر اگر

تصرف جاهل بفسبیت آن بوده مرجوع میکند بان بر غاصب معبر  
 و از اومی گیرد

### باب در و از رهبر

در غصب و آن استیلا بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضا  
 او و آن حرام است و بر او واجب است فوراً بصاحبش برساند  
 بلکه اگر آن مال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشند  
 و اگر تلف شد بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند  
 و گذشت که اگر بعضی از آنها جاهل بفسبیت بودند و غرامت  
 کشیدند مرجوع می کنند بر غاصب اول و قراضمان بر اوست  
 که اگر آن مثلی است از قبیل گندم و جو و امثال آن مثل آن را  
 و اگر قیمی است قیمت یوم تلف آن را باید بدهد و اگر زمین  
 غصبی مزراعت نمود حاصل آن از مزراع و اجرة المثل زمین از  
 برای مالک بر ذمه مزراع است

### باب در سیز رهبر

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر  
 چه برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء  
 و آن عقدیست لازم و مستقل که فائده مذکور است و در هر دو قوام

عقد مصالحه بتساوی نظر طرفین است نسبت بمصالحه علیه و  
 بر بنا بر تحقیق پس هرگاه قصد ذاتی بیک طرفی باشد مصالحه  
 نیست و لولفظ مصالحه تعبیر شود و یکی از آن دو نفر را مصالح  
 و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزی که نقل می شود مصالح  
 علیه می گویند اگر چه دعوی یا حقی باشد و آن مالی که بان صلح  
 می کنند مصالح به و مال المصالحه می گویند و بعد از تعیین همه  
 مذکورات مصالح بمصالح له میگوید <sup>علما</sup> صالحتک عما ذکر بما ذکر و  
 مصالح له قبول میکنند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و  
 اگر خیار برای احدی باشد و یا ثالثی قرار دهند جایز است و  
 الا لازم است و اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد  
 جایز است که مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبغی و او هم قبول کند  
 و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه  
 مرفع نزاع دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد  
 میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در آخرت از او  
 مواخذة خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادعاء میکرد و  
 به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب  
 داشت پنج تومان دیگر بر ذمه او می ماند چنانچه اگر زید هیچ

طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است  
 مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از یکدیگر راضی شوند  
 مواخذة اخرویه بر هم نخواهند داشت و هم چنین اگر قدر طلب  
 زید معلوم نباشد و اتمام دعوی علیه میداند اگر مصالحه کنند و  
 در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد و الا بقیة  
 را در آخرت مواخذاست و خیار عیب و غبن در صلح جاریست  
 چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت  
 و عین بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری  
 نیست اگر قوام عقد مصالحه که تساوی طرفین باشد در نظر  
 محقق شده باشد و الا مجرد تعبیر بمصالحه بجهت فرار از لزوم قبض  
 و مجلس مفید نیست و حکم براء در آن جاریست پس اگر صلح  
 کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر باضمیمه در  
 جانب نود تومان بغیر جنس

### باب چهاردهم

در هبه است و آن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری  
 بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب قبول  
 بهر لفظی که بر آن دلالت کند و کافی است در آن فعل که بدهند

باو بقصد بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن  
 که تانده مال باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را  
 بملکیون بنحشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج  
 است و ابراء است و هبه عقد جایز است که می تواند پس بگیرد مگر در  
 چند مقام که لازم است اول آنکه موهوب له پدار باشد یا پیر و **دوم**  
 خلاف است و همچنین در هبه یکی از زوجین نسبت بدیگری **دویم**  
 آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد با تلاف یا بقل  
 و امثال ان یا تلف شده باشد نزد او بلکه بتصرفی که منتهی بصورت  
 موهوب و عقد صدق قیام ان نماید بعینه بنا بر تحقیق نسیم آنکه هبه  
 معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمی تواند کرد

### منهج سلیم

در بعضی محصات احکام است و در آن چند مطلب است **مطلب**  
**اول** در وقف است و آن عبارت است از حبس نمودن عین و  
 تسبیل منفعت ان و در آن دو فصل است **فصل اول**  
 در شرایط وقف و واقف و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه  
 شرایط صحت وقف چند چیز است اول عقد بکفایت و قفت و  
 سبیلت هذا المال و نحو ان با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی

سابق  
اتار

او در اوقاف خاصه و در وقف بر جهالت و مصالح عامه و نحو اینها  
 مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تا مل است هر چند احوط است  
**دویم** قصد قربت نمودن در آن بنا بر احوط لکن اعتبار ان محل شنکال  
 است و وقف کافر صحیح است بنا بر اقوی نسیم دوام پس وقف منقطع  
 الاول مثل آنکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه  
 سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الاخر که از حال الی  
 یک سال وقف کند صحیح نیست بنا بر مشهور اگر چه ظاهر صحت **ثالث**  
 است و رجوع ان مجس است خواه قصد حبس نموده باشد بلکه صحت  
 دو قسم دیگر خالی از وجهی نیست اگر مقصود استثناء سال اول و وسط  
 از حیث منفعت و ثمره است و لکن اگر مقصود استثناء از اصل و قفیت  
 باشد بجهت اینکه جائز باشد از برای واقف بیع و هبه و امثال ان در  
 سند مستثنی باطل است قطعا و ظاهر کلمات فقهاء هم بطلان در  
 این صورت است نه مطمئن چهارم قبض دادن عین موقوفه را بتصرف  
 موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر اولاد صغار خود  
 محتاج بقبض نیست و حاصل می شود قبض مسجد بیک نماز در آن  
 باذن واقف و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف در  
 ان مال است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است **اول**

ت  
ثالث



موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی  
 بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود و بعد از  
 ایشان بر اولاد آنها نسلاً بعد نسل که طبقه لاحقاً بالفعل موجود  
 نباشند و ویم معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح  
 نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین و طلاب علوم  
 دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر  
 مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و مناظر و مقابر بلکه وقف بر  
 مصالح عامه نیز جایز است و متولی آن تابع قرارداد واقف است  
 و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع شرایط  
 متولی است و جایز نیست از برای احدی بدهون اذن متولی تصرف  
 در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن  
 نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست  
 نسیم آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس  
 صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر  
 شود حال او حال سائر فقراء است و از شرایط عین موقوفه آنکه  
 بتوان ازان منتفع شد با بقاء عین آن پس وقف ماکولات مشروبات  
 که انتفاع از آنها متوقف بر افناء آن است صحیح نیست و هم چنین

وقف نقدین و نحو آن که انتفاع بان متوقف بر نقل و اخراج امر  
 ملک است صحیح نیست بلی اگر نقدین را وقف کند برای زینت و  
 نحو آن صحیح است **فصل دویسم** در احکام وقف است بدانکه  
 بعد از تحقق شرائط عین موقوفه بوقف کردن از ملک خارج و  
 منتقل می شود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه  
 حتی وقف بر جهات علی الاقوی ولی اختیار آن در وقف بر عناوین  
 یا جهات بامتولی خاص می باشد اگر معین نموده و الا با ولی حاکم  
 که حاکم شرع است می باشد و جایز نیست عین موقوفه را بفروشد  
 مگر در بعض مقامات که دو سه مورد آن در باب بیع گذشت  
 چنانچه جایز نیست هبه کنند آن را وارث برده نمیشود و اما اجاره  
 آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تا زمان  
 معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او  
 در حکم فضولی است و موقوف بر امضاء طبقه ثانیه پس هرگاه امضاً  
 نمودند فقرواً الا باطل می شود و اگر مستأجر مال الاجاره را باو  
 داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکه او میگیرد  
 بلی بموت متولی که مالک معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده  
 باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخواب شدن آن وقف

بودن بیرون نمی‌رود

## مطلب و سیم

در وصیت است و آن عبارت است از تمليك عینی یا منفعتی که بی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است **فصل اول** در شرایط وصیت و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی هر لفظی که دلالت کند بر ان و قبول موصی له اگر چه بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال با و مکر بعد از قبول و موت موصی و وصیت عقد نیست جایز و بفسخ باطل میشود و کافی است در فسخ آن عدول موصی از ان پس اگر دو مرتبه وصیت کند و یکی معتبر است هر چند ملغف و وصیت اولی نباشد و هم چنین <sup>چون</sup> بقول عین موصی بها باطل می شود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زننده بدنیا آمد و مرد بورثه او منتقل میشود و معتبر است در موصی به آنکه مالیت داشته باشد و نرائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر نرائد باشد موقوف با مضاء و مرثه موصی خواهد بود و جایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر

نیست وصیت کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال ان پس اگر وصی مخصوصی معین نموده اند که ان مال را بفقراء و نخوان بد هد فیها و الا حاکم شرع ولی ایشان است **فصل دوم** **سیم** بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهده <sup>است</sup> او واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیت کند با داء ان چه واجبات مالیه مثل خمس و زکاة و مظالم عباد و چه بدنییه مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال آن و مستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صلوة امرحام و صدقات و بناء مدارس و نزیارات ائمه انام علیهم الصلوة والسلام و امثال ان

## مطلب سیم

در احکام میراث و در ان دو مبحث است **مبحث اول** در اسباب ارث **مبحث دوم** در سبب و در ان دو مقصد است **مقصد اول** در طبقات ارث نسبی و ان سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقه لاحق است پس در ان سه فصل است **فصل اول** در طبقه اولی و انقاد و طائفه اند طائفه اولی پدر و مادراست و در ان چند مسئله است اول با انحصار و ارث به پدر تمام مال

امرثا میبرد و با انحصار بمادر ثلث مال را امرثا و بقیه را مرد میبرد  
 و اگر یکی از نر و جین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلیٰ میبرد  
 و بقیه را پدر یا مادر و دویم با اجتماع پدر یا مادر ثلث امر مادر  
 است با عدم حاجب و تتمه از پدر است اگر یکی از نر و جین نباشد  
 و الا نر و جین یا نر و جین نصیب اعلای خود را میبرد و مادر ثلث را  
 با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد تسیم با اجتماع پدر و مادر هر  
 یکی از نر و جین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یک برادر و دو  
 خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشند و  
 انفا حق و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولی لکن  
 محل اشکال است که انفا اگر چه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر  
 می باشند از ارث بردن او نیز یاده از سدس مال را و هم چنین  
 است هر گاه ابوین با بنت واحد باشند که اخوه حاجب میشوند  
 مادر را نیز بردن یاده پس سدس زائد ارباعا قیمت میشود  
 بر پدر و بنت طائفه دویم اولاد است و در آن چند مسئله  
 است اول با انحصار و ارث بید پدر تمام مال را میبرد و با تعدد  
 انفا با هم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیک دختر نصف را  
 امرثا و تتمه را مرد میبرد و با تعدد انفا و ثلث مال را امرثا و تتمه

را مرد را بالسویه قسمت کنند دویم با اجتماع پدر و دختر با تعدد و  
 انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند تسیم با  
 اجتماع پدر و دختر یا پدر تنها یا مادر و پدر هر یک از والدین سدس  
 مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحویز بوز قیمت نمایند و با انفراد پدر  
 مختص با و است چهارم با اجتماع یک دختر یا پدر تنها یا مادر تنها  
 ربع مال را پدر یا مادر میبرد امرثا و مرد و تتمه امر دختر است  
 امرثا و مرد و در این فرض اگر دو دختر یا نر یاده از ان باشد خمس  
 از پدر یا مادر و تتمه از بنات است بالسویه پنجم با اجتماع والدین  
 با یک دختر و خمس از والدین است امرثا و مرد بالسویه و تتمه از  
 دختر است اگر از برای مادر حاجب نباشد و الا مادر سدس میبرد  
 و پدر ربع بقیه و دختر سدس ربع بقیه و اگر دو دختر یا نر یاده باشند  
 هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در این صورت  
 اگر یکی از نر و جین نیز با انفا باشد نصیب خود را میبرد و هر یک  
 از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است و اگر نقص باشد بر اولاد  
 است و اگر نر یاده باشد ابوین هم میبرند ششم هر گاه میت اولاد  
 نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر یک از انفا را با اولاد  
 انفا میدهند امرثا و مرد بنا بر معروف و سید مرتضی و جماعتی مدعی

است که ذکورت و انوشت و وحدت و تعدد در خود انفا ملاحظه میشود  
 نرد پدر و مادر پس پسر دختر سهم پسر میبرد و دختر پسر سهم دختر  
 میبرد بنا بر این و این قول خالی از قوت نیست اگر چه خلاف مشهور است  
 هفتم بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است  
 اگر باشد شنه باشد و سائر و مرثه با او شریک نیستند اول ریختهای  
 میت دویم انکشترا و سیم شمشیر او چهارم قرآن او بلکه احوط در  
 مطلق سلاح و کتب و مراحل و تراخی با سائر مرثه است و  
 هم چنین با تعدد چهار چیز اول و مرخونیکه برای پوشیدن مهیا  
 کرده و هنوز نه پوشیده **فصل دویسم** در طبقه دویم  
 و آن نیز دو طائفه اند اول برادر و خواهر و در آن سه مسئله  
 است اول برادر پدر مادری یا پدری تنها با نبودن پدر مادری  
 تنها با افراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند اما  
 خواهر پدر مادری یا پدری تنها با افراد نصف را ارثاً و تهمه را  
 مرد میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثاً و تهمه را مرد با السویه قسمت  
 کنند و برادر یا خواهر مادری با افراد سدس را ارثاً و تهمه را  
 مرد میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً و تهمه را مرد اما بین خود قسمت  
 کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند دویم هرگاه

اخوه پدری با پدر مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد  
 و تمام از اخوه پدر مادریست هر چند یک خواهر باشد چه اخوه  
 مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد سیم خواهر و برادر ابوی  
 تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر  
 و برادر پدری تنها با فقد ابوی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر  
 پدر مادری یا پدری تنها با فقد پدر مادری با برادر و  
 خواهر مادری اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث  
 را بالسویه میبرند و تهمه از پدر مادری یا پدری تنها است و  
 در تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلائی خود  
 را میبرد و نقص بر اخوه پدر مادری یا پدری وارد میاید  
 طائفه دویم جد و جدّه است و در آن پنج مسئله است اول جد  
 یا جدّه چه پدر مادری چه پدری تنها چه مادری با افراد تمام  
 مال را میبرد و با اجتماع جد یا جدّه پدری للذکر مثل حظ الانثیین  
 قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه میبرند دویم با  
 اجتماع جد یا جدّه پدری با جد یا جدّه مادری ثلث مال از  
 مادری است با افراد و با تعدد بالسویه و تهمه از پدری است  
 با افراد و با تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیم با

اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و انفراد انفا هر  
یک از زوجین باشند نصیب اعلاهی خود را میبرند و نقص  
ان بر جد و جدۀ پدری است چهارم جد و جدۀ ابی هرگاه مجتمع  
شود با برادر و خواهر ابی یا ابوینی جد بمنزلۀ برادر و جدۀ بمنزلۀ  
خواهر است و هم چنین در جد و جدۀ امی با برادر و خواهر امی  
و اما در صورت اختلاف با اینکه جد و جدۀ ابی مجتمع شود با انخوا  
امی یا بعکس پس چنین نیست و در صورت اولی برادر و خواهر  
امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد یا جدۀ  
یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جدۀ یا هر دو ثلث میبرند  
و ثلثان از انخواه ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد پنجم  
مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر  
مطلقا ارث نمیبرد و با نبودن انفا اولاد انفا بجای پدر یا ماد<sup>ر</sup>  
و سهم او را میبرند چه با انحصار و ارث با نفا چه با اجتماع با جد و  
جدۀ پس اولاد برادر و خواهر مادری بالسوبه قسمت کنند و  
ابوینی یا ابی للذکر مثل الانثیین **فصل سیم در طیفه**  
سهم و انفا نیز و طائفه اند طائفه اولی عم و عمه و در ان یک مسئله  
است و آن عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسوبه

مال را تقسیم میکنند و با اجتماع عمو یا عمه با تعدد و انفراد مال را  
للذکر حظ الانثیین قسمت نمایند طائفه دوم خالو و خاله و در آن  
چهار مسئله است اول خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرند و  
با تعدد بالسوبه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو یا خاله نیز بالسوبه  
قسمت کنند دوم با اجتماع اعمام با انخوال ثلث از انخوال و تتمه از  
اعمام است و با اجتماع یکی از زوجین یا اعمام یا انخوال یا هر دو زوج  
یا نروجه نصیب اعلاهی خود را میبرد تسیم با نبودن اعمام و عمات  
یا انخوال و خالات اولاد هر یک از انفا باشند بجای پدر یا مادر  
می باشند و سهم انفا را میبرند و مادامیکه یک نفر از اعمام و عمات  
موجود است اولاد انفا ارث نمیبرند مگر در یک صورت که  
جمع شود ابن عم ابوینی با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است  
بناء بر مشهور بلکه ادعاء اجماع بر ان گردیده و لکن مستند حکم بر او  
است که دلالت ان برخلاف مطلوب **اول** است چهارم با نبودن  
اعمام و انخوال و اولاد انفا اعمام و انخوال پدر یا مادر بجای اعمام  
و انخوال میت می باشند **مقصود** و **سیر** در میراث  
بسبب و آن دو چیز است اول زوجیت و در آن چند مسئله است  
اول بدانکه زوج از مال زوجه دائم خود نصف مال را میبرد اگر

زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه  
 زوجه از مال زوج خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد  
 نداشته باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب  
 خود را در هر دو صورت با السویه قسمت کند دویم بدانکه فرق  
 نیست در ارث بردن زوجین ما بین آنکه هر دو یا یکی از آنها  
 صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین آنکه دخول زوجه  
 کرده باشد یا نه تسیم بدانکه زوج از تمام مال زوجات میبرد  
 بخلاف زن چندات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و  
 زمین زراعت و امثال آن نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و  
 اشجار میبرد و از تخته اموال در عین آنها با وراثت شریک است  
 و مجرای آب چه قنات باشد چه غیر آن در حکم امراضی است مگر  
 چیزهاییکه درمان کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل ابنیه  
 است و لکن ابسکه حین الموت در مجری موجود است از منقول  
 است و آبهای بعد از آن تابع مجرای آن است چهارم اگر کسی  
 در حال مرض زنی را برای خود عقد کرده و هنوز با و دخول  
 نکرده و بجهان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد و  
 نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مرضه که شوهر

کرد و بجهان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه با و دخول  
 نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در  
 عده رجعی می باشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین  
 بعکس و در عده باینه و بعد از انقضای عده و لو رجعی هیچ  
 کدام از هم ارث نمیبرند مگر در یک صورت و آن این است که  
 مریض زن خود را طلاق دهد و بجهان مرض بمیرد پس تا یکسال  
 هلالی آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط آنکه شوهر نکرده باشد  
**دویم** ولاء است و آن در سه مقام است اول ولاء عتق  
 دویم ولاء ضامن جریره تسیم ولاء امامت و در آن تفصیلی است که  
 از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بلب  
 موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجّه الله فی السموات  
 و الارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشند و در زمان  
 غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع جامع  
 شرایط است **دویم** و پهر در موانع ارث است و آن  
 سه چیز است اول کفر با اسلام مورث بدانکه کافر از مسلم ارث  
 نمیبرد و حاجب طبقات لاحق نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از  
 طبقه سیم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر

باشند و مافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشد  
 و هم چنین مسلم از مسلم اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و  
 در اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم شد بعد از مردن  
 مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را میبرد و ویم اگر  
 مسلم مرتد شد با فطرت اسلام بجز در ارتداد مالش منتقل میشود  
 بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون میروند بدون  
 طلاق و باید عده و فوات بگیرد از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع  
 او را میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبه  
 اوست ما بین خود و خدا و ظاهر میشود لکن مع ذلك واجب القتل  
 است و مال و عیال او با و بر نمیگردد بلی مالی را که تازه کسب  
 کند مالک میشود بلکه عیالش را هم بعد از عده و فوات بلکه در  
 عده اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف  
 بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از اوست و الا او را  
 میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود و اگر  
 وارث مسلم نداشت مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد  
 شود اگر چه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند  
 او را تا مسلمان شود یا بمیرد و ویم از موانع ارث قتل است بدانکه

اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشند از ارث نمیبرد بلکه  
 اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطاء نمود و  
 مورث را کشت باید دیه کامله بدهد و از آن در ارث نمیبرد بلکه  
 خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات  
 و از غیر در ارث میبرد <sup>تسیم</sup> از موانع رقیقت است پس مملوک نه وارث  
 میشود نه مورث و میراث او از مولای اوست مگر آنکه وارث  
 منحصر شود در عبد و ترکه و فاء نماید بقیمت عبد که در این صورت  
 عبد قهرا آزاد میشود بر مولای خود بعد از اداء قیمت از ترکه و در  
 صورت عدم و فاء ترکه و انحصار وارث در عبد خلاف است <sup>و بعد</sup>  
 الله رب العالمین

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود  
 هرگاه امری را مراده کنی شش رقعۀ کاغذ بگیر و در سرتای انفا  
 بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان  
 بن فلان فعل و در سرتای دیگر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم  
 خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان فعل و بجای  
 فلان بن فلان اسم خود و مادر خود را بنویسد پس آن رقعهارا  
 در زیر مصلاهی خود گذارد و در رکعت نماز بکن چون فارغ شو

بر و بسجده و صدم مرتبه بگو استخیر الله بر حمته خیره فی عافیه  
 پس در است بنشین و بگو اللهم خری و اختر لی فی جمیع اموری  
 فی لیر منک و عافیه پس دست بزن و رقعها را مشوش کن یعنی  
 بیک دیگر مخلوط کن و بیک یک افشارا بیرون آور اگر سه افعل  
 پیایی در آید پس بکن ان کار را که اراده کرده و اگر سه لا تفعل  
 پیایی در آید ممکن ان کار را و اگر بعضی افعل باشد و بعضی  
 لا تفعل تا پنج رقعہ بیرون آور اگر افعل بیشتر است عمل کن  
 و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کن و حاجت نیست بر بیرون آوردن  
 رقعہ ششم و الله العالم

## مسائل منفرد

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوال تعقیب افضل است یا نماز نافله جواب در روایات معتبره  
 است که دعاء کردن بعد از نماز فریضه افضل است از نماز نافله و  
 در روایت دیگر وارد شده است که فضل دعاء کردن بعد از نماز فریضه  
 بر دعاء کردن بعد از نماز نافله مثل فضل نماز فریضه است بر نماز نافله  
 و در بعض روایات است که سوال میکند راوی از حضرت ابی عبد الله  
 علیه الصلوٰة والسلام از دو نفر که در یک وقت شروع میکنند در نماز  
 و هر دو در عقب نماز شروع مینمایند در تلاوت قرآن و مشغول  
 میشوند بدعاء و در هر یک وقت هم بر میخیزند و لکن تلاوت یکی بیشتر  
 از دعاء دیگری است و دعاء دیگری بیشتر از تلاوت دیگری است  
 فضل کدام یک بیشتر است امام علیه السلام جواب میفرماید در  
 هر یک فضل است و هر یک نیکو است راوی عرض مینماید دانسته  
 ام که در هر یک فضل است زهد و نیکو است پس امام علیه السلام



میفرماید دعاء افضل است ایانشید فی قول خداوند عز و جل و قال  
 ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون  
 جهنم داخرین این دعاء والله عبادت است پس دو مرتبه فرمود پس  
 فضل است تعقیبی که مشتمل بر دعاء کردن بجمعه حوائج دنیا و  
 آخرت است بر نماز نافله و هم چنین بر قرآن کریم ظاهر و آشکار  
 است و اما فضل مطلق تعقیب بر نماز نافله در او تا ملی است بلی  
 فضل بعض تعقیبات مخصوصه مثل تسبیح حضرت صدق بنفطاهرة  
 سلام الله علیها بر نماز نافله هم بی اشکال است چون در روایت معتبره  
 است که تسبیح فاطمه زهراء در هر روز عقب هر فریضه بالاتر از هزار  
 رکعت نماز نافله بجا آوردن است در هر روز و در بعض روایات  
 است کسیکه مشغول تعقیب شود بعد از نمازش او در آن نماز  
 است در این حال و دور نیست که ازین مروا نیز مستفاد شود فضل  
 مطلق تعقیب بعد از فریضه بر نماز نافله والله العالم سوال هرگاه  
 امام در نماز عشاء است و مأموم در نماز مغرب و شك نمود در حال قیام  
 بین سه و چهار تکلیف چیست جواب هرگاه مأموم عالم است که کعبه  
 اول امام را درك نموده و شك او در این است که این رکعت سیم امام  
 است یا چهارم در این صورت مشغول ذکر مستحب شود در حال قیام

و الله اعلم  
 افضل است

تا امام تمام نماید آن رکعت را و ظاهر شود بر او که رکعت سیم است  
 یا چهارم هرگاه ظاهر شد که سیم است تمام نماید آن رکعت را و  
 هرگاه ظاهر شد که چهارم است فرزنشیند و تشهد و سلام دهد و  
 دو سجده سهو بجمعه قیام بجا نماید و احوط در این صورت اعاده  
 نماز است نیز و هرگاه در حال رکوع یا سجده یا بین سجده تین این  
 شك واقع کردید نیز صبر نمایید و مشغول ذکر شود تا امام تمام نماید  
 آن رکعت را هرگاه ظاهر شد که رکعت سیم است تمام نماید نماز را و  
 هرگاه ظاهر شد که رکعت چهارم است نماز او باطل است و باید اعاده  
 نماید و هرگاه مأموم شك دارد که رکعت اول امام را درك نموده  
 که سیم امام سیم او باشد یا رکعت دوم امام را درك نموده که سیم  
 او چهارم امام باشد در این صورت باید فی الجمله فکری نماید هرگاه  
 مطمئن گردد بد بر سه تمام نماید و هرگاه مطمئن گردد بد بر سه تمام نماید  
 و هرگاه مطمئن گردد بد چهار منهدم نماید قیام را و تشهد و سلام  
 دهد و پس از آن دو سجده سهو نماید و هرگاه اطمینان بیک طرف  
 حاصل نشد نماز او باطل است قطع نماید و از سر گیرد و مطلق مظنه  
 در اینجا و در نماز صبح و ذکر رکعت اول از نماز چهار رکعتی اعتبار  
 ندارد و حکم او حکم شك است سوال هرگاه شخصی در رکعت

۱۱

۱۲

چهارم ملثفت کرد بد که دو سجده از رکعت دویم و رکوع از رکعت  
 سیم فراموش کرده نماز او باطل است یا نه **جواب** نماز او باطل نیست  
 و صحیح است و لکن رکعت چهارم را ستم قرار دهد و یک رکعت دیگر  
 نماید و تشهد و سلام دهد پس ازان دو سجده سهو بجهت قیام بیجا  
 و دو سجده دیگر احتیاط بجهت ذکر بیجا نماید و همچنین اگر بعد از  
 سلام بدون منافی ملثفت شود سهو دو سجده از رکعتی و سهو رکوع  
 از رکعت بعد متصل با و برخیزد و یک رکعت دیگر نماید و سلام  
 دهد و پس ازان دو سجده سهو دیگر بجهت سلام بیجا هم نماید و  
 اگر بعد از منافی ملثفت شود نماز او باطل است باید اعاده نماید  
 نماز را **سوال** هرگاه شخص در رکعت چهارم ملثفت کرد دید که  
 رکوع و دو سجده رکعت سیم از او فوت شده نماز او باطل است  
 یا نه **جواب** نماز او صحیح است و لکن رکعت چهارم را ستم قرار  
 دهد و یک رکعت دیگر نماید و پس از فراغ از نماز چهار سجده سهو  
 نماید بجهت قیام بیجا و ذکر بیجا و هم چنین اگر بعد از سلام نماز بدو  
 منافی ملثفت شود برخیزد و یک رکعت دیگر بجا آورد و سجده سهو  
 دیگر نیز بجا آورد بجهت سلام بیجا **سوال** هرگاه شخص در رکعت  
 چهارم ملثفت کرد دید که رکوع و یک سجده از رکعت سیم از او

فوت شده نماز او باطل است یا نه **جواب** احوط در این صورت  
 آن است که رکعت چهارم را ستم قرار دهد و یک رکعت دیگر نماید  
 و سجدهات سهو مذکور را بجا آورد و پس ازان اعاده نماید نماز را  
**سوال** هرگاه شخص شك نماید در نماز که این رکعت چهارم ظهر  
 است یا رکعت اول عصر تکلیف چیست **جواب** آخر ظهر قرار  
 دهد و سلام دهد و همچنین اگر شك نمود که آخر مغرب است یا  
 اول عشاء آخر مغرب قرار دهد **سوال** هرگاه شخص سهوی در  
 نماز بجهت او واقع شود یا فعلی عمدا نماید و نمیداند که مبطل نماز  
 است یا نه نماز را تمام مینماید بنیتیکه پس از فراغ سوال از حکم آن  
 نماید و پس از فراغ سوال نماید و معلوم شد که مبطل نبوده آیا نماز  
 او صحیح است یا محتاج باعاده است **جواب** صحیح است و حاجت  
 باعاده نیست **سوال** هرگاه سببی از اسباب غسل بجهت طفل رود  
 دهد مثل مس میت یا جناب و قبل از بلوغ غسل نماید آیا غسل او  
 صحیح است یا نه **جواب** غسل طفل متهنر صحیح است هرگاه سائر شرائط  
 صحت را داشته باشد و احوط اعاده غسل است بعد از بلوغ **سوال**  
 هرگاه شخص محتمل گردیده و ملثفت نکرده و لکن غسل مستحبی مثل  
 غسل جمعه یا غسل عید نموده آیا آن غسل مستحبی کافی از غسل جنابت

است و یا نه جواب کافی از غسل جنابت است بلکه عین غسل جنابت است و غفلت او از جنابت منافی نیست پس اعمال بعد از آن غسل صحیح است و احتیاج با عاده و قضاء نیست سوال وضوء قبل از دخول وقت نماز چه صورت دارد جواب اقوی در نظر حقیر صحیح وضوء قبل از دخول وقت است مط و لو بقصد نماز خواندن در وقت باشد و احوط وضوء گرفتن بقصد کون بر طهارت است سوال هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی شک سه و چهار نمود در حال قیام و ملتفت گردید که یک سجده از رکعت پیش از او فوت شد تکلیف چیست جواب هرگاه فوت سجده از رکعت اول است نماز باطل نیست و بناء بر چهار میگذارد و هرگاه از رکعت دوم فوت شده نماز باطل است چون باید برگردد و بجهت ادراک سجده در این صورت شک او را جمع میشود بدو و سه قبل از اكمال سجده تبین سوال هرگاه بائع بگوید مشتری که یک توپ پارچه میفروشم بدو تومان نقد و بدو انزده تومان بفلان مدت بیع صحیح است یا نه جواب اگر بدون تعیین مشتری بود امر دتوپ پارچه را بیع باطل است و اگر پس از مقاوله معین نماید که نقد بردارد یا نسبت به مدت معین صحیح است سوال هرگاه بائع نسین بفرزند و مدت معین ننماید

بیع صحیح است یا نه جواب تعیین مدت معتبر است در بیع نسین پس بدون تعیین مدت بیع باطل است بلی هرگاه بیع حالی و نقدی نمایند و بائع وعده مهلت مشتری دهد بیع صحیح است و تعیین مدت مهلت لازم نیست سوال هرگاه مشتری جنسی را از بائع خریدار است مدت معتبره و قبل از انقضاء مدت مشتری میاید نزد بائع و میگوید فلان مقدار از من و جرتن تخفیف ده و بقیه را نقد میدهم یا اینکه بائع مشتری میگوید تخفیف میدهم و بقیه را نقد بده آیا تخفیف ثمن بازاً وضع مدت صحیح است شرعاً یا نه جواب تخفیف ثمن در مقابل وضع مدت با تراضی طرفین صحیح است و احوط آن است که بصیغه صلح یا ابراء واقع شود یا اینکه بائع بگوید مصالحه نمودم مبلغ معلوم مؤجل باجل کذا بعوض مبلغ معلوم معجل و مشتری بگوید قبول کردم یا اینکه بائع پس از قبض مبلغ معلوم بگوید ابراء نمودم و مشتری را از بقیه و جرتن سوال هرگاه مشتری متاعی را از بائع نقد خریده یا بمدت معین و وجه متاع میسر نشد از برای او که نقد نماید یا سرمدت اداء کند از بائع خواهش مینماید که برمدت افزوده نماید و بر ثمن هم بپردازد آیا افزودن بر ثمن در مقابل زیاد کردن مدت صحیح است یا نه جواب صحیح نیست چونکه ربا است بلی هرگاه

عین متاع موجود باشد و اقاله نمایند بیع را و پس از آن بیع نمایند  
متاع را بئمن دیگر بحدت دیگر صحیح است و رباء نیست **سوال**  
هرگاه مقرض قرض دهد بشرط اینکه مستقرض هبه نماید چیزی  
را باو یا صلح نماید بوجه قلبی یا اینکه دکان یا خانه اجاره دهد باو  
بوجه قلبی یا بیع نماید متاع معینی را بکمتر از بقاء و ثمن المثل یا  
خرید نماید به بیشتر از ثمن المثل آیا صور مذکوره صحیح است یا  
نه **جواب** جمیع صور مذکوره رباء است پس محرم و باطل است  
چونکه ملاک رباء در قرض اشتراط نفع در قرض است چه نفع  
مشروط معنون بعنوان هبه یا اجاره محاباتی یا بیع محاباتی یا صلح  
محاباتی باشد یا نباشد و وجهد بجهانی قدس ستره ادعاء اتفاق  
علماء بر بطلان صور مذکوره فرموده و فرقی نیست بین تقدم  
عقود مذکوره بر قرض و تاخر آنها از قرض در صورت مشروط  
بودن قرض بعقود مذکوره بلی هرگاه کسی چیزی هبه نماید بیک  
بنوقع احسان از او و مقاوله هبه و قرض در بین نبوده و پس از آن  
متهم بلحاظ هبه قرض دهد بواهب اشکالی ندارد و مسئلوم بل  
نیست و همچنین در صورت تقدم اجاره و صلح و بیع محاباتی بر  
قرض بدون مقاوله و اشتراط و لکن اشتراط کاهی حاصل میشود

بظهور امارات خارجی ولو مقاوله صریحه در بین نباشد **سوال**  
هرگاه شخص بعد از سلام نماز ملتفت گردید که شك دو و سه خود  
و لکن ملتفت نیست که قبل از اكمال سجد تهن بوده و غفلتاً نماز را  
تمام کرده یا اینکه بعد از اكمال بوده و بناء بر سه گذاشته و تمام کرده  
تکلیف چیست **جواب** بناء گذاردن بر اینکه بعد از اكمال بوده  
و یک رکعت احتیاط بجا آورد **سوال** هرگاه بعد از نماز ملتفت  
گردید که جزئی از او فوت شده و نمیداند که رکن بوده یا غیر  
رکن تکلیف چیست **جواب** هرگاه فائت مردد باشد بین جزء  
رکنی و جزء غیر رکنی که قضاء نداشته باشد مثل فاتحه و سوره  
و ذکر رکوع و سجود نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست و هرگاه  
فائت مردد باشد بین رکن و جزء قضاء دار مثل سجد واحد  
و تشهد اولاً قضاء تشهد و سجد واحد نماید و پس از آن دو سجده  
سهو بجا آورد و بعد از آن اعاده نماید نماز را **سوال** هرگاه شخص  
بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك نمود که سلام بر سه رکعت داد  
است یا بر پنج رکعت تکلیف چیست **جواب** نماز باطل است مگر  
اینکه ظن حاصل شود که سه رکعت کرده پس بر پنج رکعت و یک رکعت  
دیگر بجا آورد و سلام میدهد و دو سجده سهو بجهت سلام بجا

مینماید اگر منافی سر نزده و الا باطل است مطلقا سوال هرگاه  
 شخص بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك نمود که دو رکعت نموده  
 یا سه رکعت تکلیف چیست **جواب** هرگاه منافی عمل نیامد بعد  
 از استقرار شك بنا بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بجا آورد و سلام  
 دهد و پس از آن یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته  
 نماید و دو سجده سهو بجهت سلام بجا نراند و شك بعد از سلام  
 اعتبار ندارد در صورتیکه یک طرف باشد **صحیح** باشد پیشک  
 دو و سه بعد از سلام نماز مغرب اعتبار ندارد و شك دو و چهار  
 بعد از سلام نماز چهار رکعتی و دو رکعتی اعتبار ندارد و بعد  
 از سلام نماز سه رکعتی باطل است سوال هرگاه شخص بعد  
 از سلام عالم شود که در اثناء نماز شکی بجهت او واقع گردید و لکن  
 نمیداند که از شکوک باطله بوده و تمام نماز از روی غفلت بوده  
 یا از شکوک صحیح بوده و از جهه بناء بر طرفی تمام نماز کرده **جواب**  
 بناء گذارد که از شکوک صحیح بوده پس هرگاه شك صحیح مردد  
 بین تمام شکوک صحیح است دو رکعت احتیاط نشسته و دو رکعت  
 ایستاده و دو سجده سهو بجا آورد و احتیاط اعاده نماز است نیز  
 سوال نماز گذاردن در چیزها بلکه مشکوک است که از اجزاء

حرام گوشت است یا حلال گوشت مثل ماهوت چه صورت دارد  
**جواب** صحیح است انشاء الله تعالی و احتیاط سبیل نجات است  
 سوال هرگاه کسی معنی روزه را بتفصیل نفهمیده و همین مقدار  
 عالم بوده که باید امساک از اکل و شرب نماید و سوای این را قصد  
 نکرده و سائر مفطرات هم از او عمل نیامده آیا روزه او صحیح است  
 یا باطل **جواب** ظاهر این است که روزه او صحیح است چونکه خفیه  
 روزه امساک از دو امر مذکور است و سائر مفطرات موانع و مبطلات  
 صوم است و احوط قضاء روزه است سوال هرگاه شخص در  
 نماز است و نمیداند که نیت ظهر کرده یا عصر تکلیف چیست  
**جواب** هرگاه نماز ظهر را نکرده ان را ظهر قرار دهد و هرگاه  
 ظهر را بجا آورده احوط آن است که ان را عصر قرار دهد و تمام نماید  
 و پس از آن اعاده عصر نماید نیز سوال هرگاه کسی بقصد غسل  
 رفته در حمام و بیرون آمده ملثفت نیست که غسل کرده یا فراموش  
 نموده انرا قصد غسل غسل او صحیح است یا نه **جواب** هرگاه  
 ملثفت است که داعی عمل در ذهن ثابت بوده و ابر تماس در آب  
 بداعی مذکور کرده منتهی غفلت از اخطار در قلب کرده غسل  
 او صحیح است و هرگاه شك دارد که داعی مذکور محقق بوده یا نه



غسل نماید چونکه معلوم نیست که غسل کرده یا نه بلی هرگاه کسی  
 غسل ترتیبی بجا آورده و پس از فراغ شك نماید که نیت غسل  
 نموده یا نه غسل او صحیح است سوال هرگاه شخص تکبیره گفت  
 وشك نمود که تکبیره الاحرام است یا تکبیره رکوع تکلیف چیست  
**جواب** تکبیره الاحرام قرار دهد و همچنین اگر شك نمود که  
 تکبیره بعد از رکوع تکبیره رکوع قرار دهد سوال هرگاه  
 شخص در حال قیام است و میدانند که رکعت چهارم است و لکن  
 نمیدانند که یک رکعت در نماز مغرب زیاد کرده یا اول عشاء است  
 تکلیف چیست **جواب** فرو نشیند و تشهد و سلام دهد و اگر  
 در رکوع باشد نماز او باطل است قطع نماید و از سر گیرد  
**سوال** ذبیح زن و طفل میهن صحیح است یا نه **جواب** صحیح  
 است و در ذبیح شرط است اسلام فقط سوال کفار مکرر  
 میشود بتکرار افطار در روزه رمضان یا نه **جواب** اقوی تکبیر  
 کفار است بتکرار افطار چه بجماع باشد و چه بمفرد بکر  
**سوال** هرگاه شخص در روز ماه رمضان افطار نماید بر حرام  
 کفار او چیست **جواب** کفار جمع است که عبارت از آنرا کردن  
 یک بنده و اطعام شصت مسکین و روزی که فتن دو ماه پی در پی

قبل از  
رکعت یا

۱

سوال

سوال هرگاه فراموش کرد نماز احتیاط را و بنماز بعد مشغول شد در  
 بین نماز بخاطرش آمد تکلیف چیست **جواب** هرگاه بعد از نماز  
 منافی عمل نیامده عدول نماید بنماز احتیاط اگر محل عدول باقی است  
 و الا قطع نماید و مشغول نماز احتیاط شود و هرگاه منافی عمل آمد باشد  
 عدول نماید بنماز قبل سوال اگر کوفسندی که از علف غصب نشو  
 و نماء کرده گوشت او حرام است یا نه **جواب** حلال است و ذمه غصب  
 مشغول بمال غصب است سوال هرگاه در زمین غصبی نزرع  
 نمایند آیا نزرع ملک مال تخم است یا مشترک است میان هر دو **جواب**  
 از مالک تخم است و بر عهد غاصب است اجرت المثل زمین مسئله  
 هرگاه بر بلندی که شخص طمانینه و شرائط نماز را درست بجانمی آید  
 اگر جاهلست و اجلیست او را ارشاد کنی و اگر عالم است باید او را امر  
 بمعروف کنی با شرائطش و الحمد لله رب العالمین

من الاحقر

علی الموسوی البهبهانی









